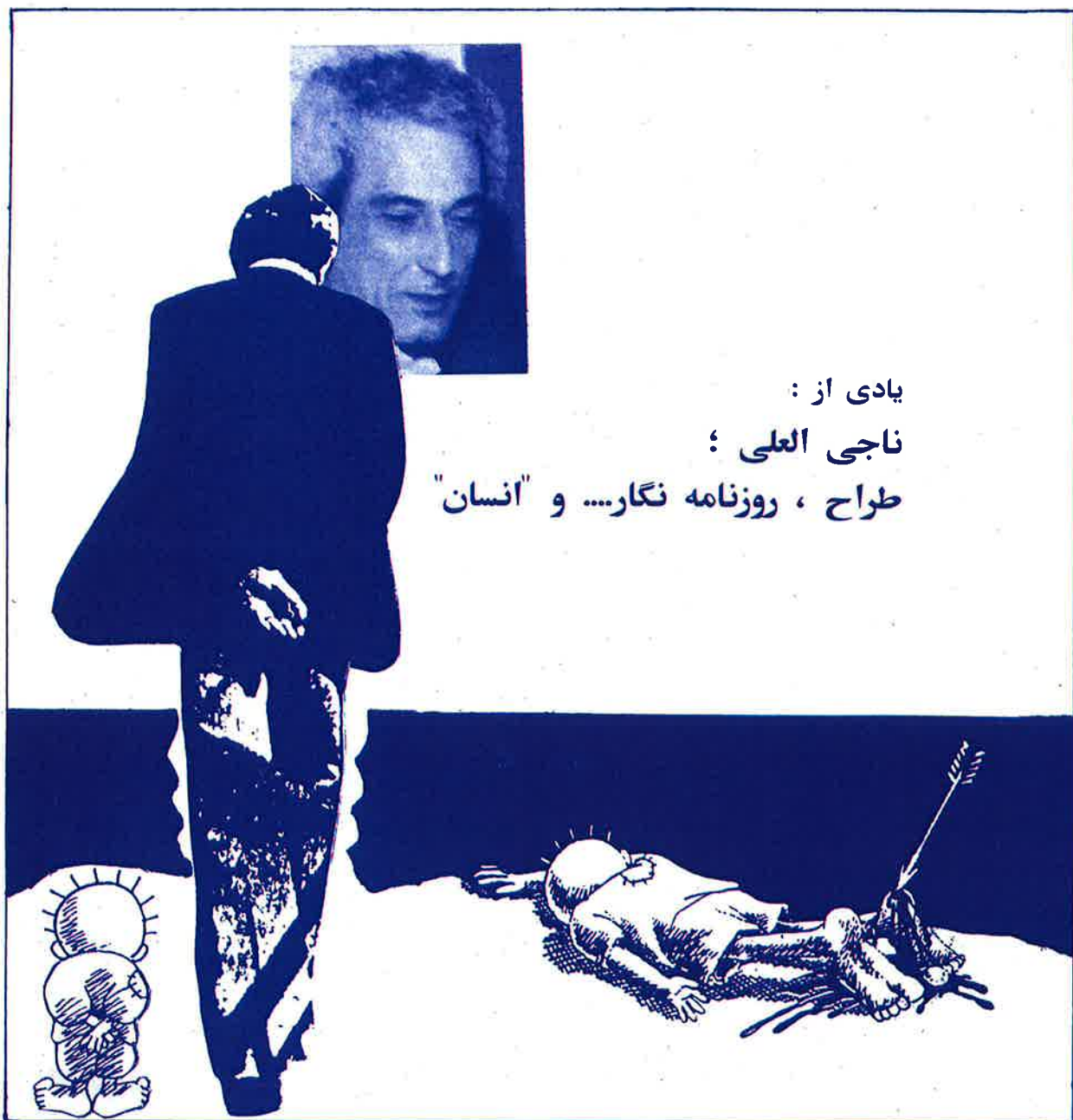


هبوط ۱۱ و ۱۲ زمستان ۹۷/۷۶ بهار ۹۸/۷۷

با آثاری از:
مصطفی آبادانی، منوچهر آتشی، م. آزر، ا. احمدی، امیر،
مجید بختیاری، م. پرتو، دریا، ی. علوی، علی فیاض، محمد
گرامی، فریدون مشیری، ر. موحد، ناجی العلی، ناهید نجمی و
سارا یزدانی



مانند صبا خیز و وزیدن دگر آموز
 دامان گل و لاله کشیدن دگر آموز
 اندر دلک غنچه خزیدن دگر آموز
 موئینه به تن کردی و بی ذوق تپیدی
 آن گونه تپیدی که به جایی نرسیدی
 در انجمن شوق تپیدن دگر آموز
 کافر! دل آوازه دگر با دره به او بند
 بر خویش گشا دیده و از غیر فرویند
 دیدن دگر آموز و ندیدن دگر آموز
 در چيست؟ پیام است، شنیدی، نشنیدی
 در خاک تو يك جلوه عام است ندیدی
 دیدن دگر آموز و شنیدن دگر آموز
 ما چشم عقاب و دل شهباز نداریم
 چون مرغ سرا لذت پرواز نداریم
 ای مرغ سرا خیز و پریدن دگر آموز
 تخت جمر و داذا سرداهی نفروشد
 این کوه گران است به گاهی نفروشد
 با خون دل خویش خریدن دگر آموز
 نالیدی و تقدیر همان است که بود است
 آن حلقه زنجیر همان است که بود است
 نومید مشو! ناله کشیدن دگر آموز
 واسوخته ای؟ يك شرر از داغ جگر گیر
 يك چند به خود پیچ و نیستان همه درگیر
 چون شعله به خاشاک دویدن دگر آموز

علامه محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸)، شاعر و فیلسوف فارسی سرای بزرگ پاکستان

دوستان و همفکران گرامی ، خوانندگان عزیز :
 با پرداخت بهای نشریات و کمک های مالی خود ما را در ادامه انتشار منظم هیوط و آثار دیگر یاری رسانید .
 بهای اشتراک یک ساله نشریه (۴ شماره) با احتساب هزینه پستی ۱۲۰ کرون برای داخل سوئد و معادل ۱۸
 دلار آمریکا برای کشورهای دیگر می باشد که می توانید یا مستقیما به آدرس پستی نشریه ارسال دارید و یا
 به حساب پستی که در زیر می آید ، واریز نمایید :

Hobout postgiro nr. 62 59 42-8 105 06 Stockholm , Sweden

سر دبیر و مدیر مسئول : علی فیاض
 آدرس :

HOBOUT
 BOX 8932
 402 73 GÖTEBORG / SWEDEN

فهرست مطالب:

- سخن فصل :
- ۲..... رابطه بین پرتاب تخم مرغ و پرتاب سنگ در آستانه ورود به سال ۲۰۰۰ !!
- ۴..... [بی ماهیت ها ، بی چهره ها] (گزیده کوتاهی از یکی از آثار دکترشریعتی)
- ۵..... کشمکش سه شاخه قدرت در رژیم و بودجه سال ۱۳۷۷
- ی . علوی
- ۸..... سمیه فدیه آزادی
- ر . موحد
- ۱۰..... آنکه معصوم زیست و معصوم رفت (شعر) سارا یزدانی
- ۱۱..... دختران رسته از... (شعر) علی فیاض
- ۱۲..... توسعه نیافتگی و دوگانگی اقتصادی - اجتماعی احمد احمدی
- ۱۵..... دو شعر (غم دل می توان - شروه) منوچهر آتشی
- ۱۶..... ریشه در خاک (شعر) فریدون مشیری
- سه شعر (میهن ، در انتظار سپیده ، تا رویش دوباره سوسن ها) مجید بختیاری
- ۱۷..... رباعی ها نعمت میرزازاده (م. آرم)
- ۱۷..... اخبار و گزارش های خبری (داخلی) در حاشیه سفر وزیر فرهنگ رژیم به سوئد - مطلبی از رادیو صبا
- ۱۹..... گزارش های خارجی روح کویر
- ۲۲..... دریا
- ۲۳..... به یک تصویر (شعر) محمدرضا شفیعی کدکنی
- ۲۴..... ناجی العلی ؛ طراح ، روزنامه نگار و " انسان " (مصاحبه با ناجی) م . پرتو
- ۲۹..... المپیک موتیخ (مطلبی کوتاه از شهید ابو ایاد در کتاب فلسطینی آواره)
- ۳۰..... بحثی پیرامون حقوق زنان و مجازات های رایج در دوران اولیه اسلام ناهید نجمی - مصطفی آبادانی
- ۳۶..... نگاهی به مقوله فرهنگ علی فیاض
- ۴۰..... بیگانه (داستان) محمد گرامی
- ۴۴..... حجاب نابالغان ، سنتی مردود امیر
- ۴۶..... یادگاران مانا (کتابی تازه انتشار یافته از دکتر پوران شریعت رضوی)
- ۴۷..... معرفی کتاب ها و نشریات دریافتی
- ۵۱..... نقبی به درون (مطالب گزیده از نشریات داخل کشور)

های آزار دهنده دیگری را برگزینند. اما، موجودی که نام انسان را بر خود نهاده و به زبان مذهب " اشرف مخلوقات " خوانده اند و جانشین خداوند بر زمین، و از سوی علم و ایدئولوژی های جدید تحت عنوان متکامل ترین موجود روی همین سیاره، نشان داده است که برای حفظ قدرت و بیشتر داشتن به هر کاری دست می زند.

واقعیت این است که انسان، این موجود با هوش و اندیشمند و مبتکر، تنها در عرصه پیشرفت و تکامل علمی و صنعتی و فرهنگی و ... دست به ابتکار و ابداع و اختراع نمی زند، بلکه از نبوغش! حتی در کشف و ابداع شیوه های مؤثر! و سودمند انواع شکنجه های روحی و جسمی برای درهم شکستن روحیه مخالف یا رقیب، و گرفتن اطلاعات از او و حتی نابود کردن وی، در حفظ و نگهداری آنچه به انواع و اقسام حیل به دست آورده است و ... نیز استفاده می کند. شاید بگویید اینها دیگرمربوط به دانش و پیشرفت و تکامل انسان عصر جدید نیست و سنگسار کردن و دست و پا قطع کردن، میراث انسان های غیر متمدن و قبل از رنسانس است. که درست هم هست. اما ساختن آپولو در زندان ها، به کار بردن وسائل برقی و الکتریکی در شکنجه زندانیان، استفاده از پیشرفته ترین روش های روانشناختی و ابداع متدهای جدید در اعمال شکنجه را چه می گوئید و چه می نامید؟

حقیقت این است که انسان در وحشی گری و گسترش ابعاد فاجعه و جنایت نیز، همانند بسیاری دیگر از دست آوردهای خود پیشرفت کرده است. اگر دیروز با چند شمشیر و نیزه و زوبین و سنگ انداز، و با آتش کشیدن خانه ها و امثال این ابزارها و عملکردها، جنون لذت بردن از همنوع کشی را اشباع می کرد برای تکه نانی یا زمینی، امروز همین انسان برای کسب تکه نانی و یا زمینی و یا چاه نفتی، از زمین و آسمان با پیشرفته ترین و مدرن ترین جنگ افزارها همنوع خود را به آتش می کشد. با یکی دو بمب اتمی هزاران نفر را در هیروشیما و ناکازاکی به خاک و خون می کشد و برای حفظ چاه های نفت و سلطه چند شیخ نفتی! بی سواد و ضد آزادی و مردم سالاری - که حافظ چاه های نفت آنها هستند - هیچ اشکالی نمی بیند تا هزاران نفر از مردم بی دفاع و بی پناه عراق را که خود اسیر هستند، به نابودی بکشاند. مگر اینها به راستی پیشرفت نیست؟ مگر اینها همه نتیجه تکامل و توسعه تکنولوژی و پیشرفت صنعت نظامی که برخاسته از جنون آدمکشی است نمی باشد؟ شاید کسی بگوید که اینها همه برای زندگی رفاهی بشر مفید هستند و استفاده غلط از آنها می شود! فرض هم بگیریم که اینطور باشد، و دینامیت را برای انفجار کوه ها و راه های صعب العبور و نیز برای دست یافتن به منابع و معادن ساخته باشند تا انسان از فواید آنها بهره ببرد و بهتر زندگی کند. ساختن تانک و بمب اتمی و انواع و اقسام بمب های هیدروژنی و بیولوژیک را چه بنامیم؟ برخی از این بمب ها (مثلا بمب های بیولوژیکی) را اساسا برای این ساخته اند تا به جز موجودات زنده، چیز دیگری را از بین نبرند؛ تا منابع و چاه های نفت، زمین های مرغوب، معادن و منابع گوناگون و ... دست نخورده و سالم بمانند تا فاتحان به شکرانه پیروزی از آنها بهره ها ببرند، و به بیانی دیگر غنایم برگرفته از این جنگ ها آنقدر زیاد باشد تا متحدان را به جان

سخن فصل :

رابطه بین پرتاب تخم مرغ و پرتاب سنگ، در آستانه ورود به سال ۲۰۰۰!!!

چندی پیش فیلمی که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران از یکی از ده ها مراسم سنگسار ضبط و از ایران خارج شده بود، بر صفحه های تلویزیونی کانال های مختلف جهانی به نمایش درآمد و وجدان بشریت را جریحه دار ساخت. اکثریت مردمی که تا آن روز نمونه این اعمال را یا در فیلم های تاریخی مربوط به عیسی مسیح دیده بودند و در نتیجه آن را بازی چند هنرمند بیش نمی دانستند، و یا شنیده بودند که در کشورهای ایران و عربستان سعودی این گونه رفتارهای وحشیانه - که مشابه آنها حتی در درنده خو ترین ددان و جانوران نیز یافت نمی شود - انجام می شود، و برای آنان تنها حکم خیری را داشت که همانند بسیاری از خبرهای دیگر از طریق گویندگان و مجری های برنامه های رادیو تلویزیونی و یا در صفحات نشریات گوناگون می خواندند، با چشمان خویش شاهد وحشیانه ترین نوع رفتار و عملکرد موجوداتی به نام " انسان " و همنوع! شدند. از آن پس دیگر این موضوع در حد یک خبر کوتاه که مثلا «در ایران چند نفر به جرم ... سنگسار شدند»، که معمولا فاقد توان انتقال احساس و درک عینی موضوع است، باقی نماند. مشاهده صحنه های واقعی خشونت، بی رحمی و درنده خویی و بدترین نوع شکنجه ممکن چند انسان به "جرم" ! انجام عمل " غیر اخلاقی " قلب هر انسانی را مجروح نمود و به درد آورد.

پس از دیدن این فیلم، همواره با خود می اندیشم، که حیوانات، حتی وحشی ترین آنان نیز، به قصد لذت بردن و یا حتی تأثیر گذاشتن بر دیگران دست به چنین اعمالی نمی زند. و به جز در هنگام گرسنگی، هیچ جانور دیگری را نمی درد. البته ممکن است در این میان کسی بگوید، که جانوران به این دلیل دست به چنین اعمالی نمی زنند که عقل ندارند، شعور قانون گذاری ندارند، به هیچ مسلک و مذهبی هم معتقد نیستند و ... اینها همه درست است؛ ضمن اینکه در واقعیت موضوع تغییر چندانی به وجود نمی آورد. چرا که به هر حال حیوانات هم چنگ و دندان دارند، می توانند با دلیل و بی دلیل همدیگر را بدرند، بعضی از آنها دارای هوش و درک و فهم خاص خودشان هستند؛ یک سنگ می تواند بعد از مدت ها دو نفر را که یکی به او خوبی کرده و دیگری بدی تشخیص دهد و واکنش مناسب نسبت به هر دوی آنها انجام دهد ... و ... اما تا کنون هیچگاه در حیوانات مشاهده نشده است که به قصد لذت و یا تحت عنوان مجازات، از شیوه های رایج و مرسوم خود تجاوز کنند و در نتیجه شیوه

یکدیگر نیندازند و همدیگر را در این مرحله به آتش نکشند ...

سخن از نمایش فیلم مستند سنگسار بود: از جنون لذت بردن از مرگ فجیع، ذره ذره و قطره قطره چند انسان بی دفاع و بی پناه در چنگال موجودات دژخیمی موسوم به انسان! نمی دانم آیا شما تا کنون هنگامی که بچه بودید و یا حتی هنگامی که بزرگ شده بودید، پیش آمده است که یک گربه "دزد" و یا یک سگ "هار" را سنگ زده باشید؟ ممکن است پیش آمده باشد و شما سنگی به آن حیوان بیچاره پرتاب کرده باشید. و این نیز ممکن است که پس از زدن سنگ و شنیدن ناله آن حیوان از کار خود پشیمان شده باشید و یا شاید هم بی تفاوت گذشته باشید؟ سؤال اساسی این است که هم اکنون، اگر شما با سنگی و یا گربه ای و یا هر حیوان دیگری مواجه شوید، که بدترین "جرم" را هم مرتکب شده باشد، آیا حاضرید آن حیوان را در محیطی که هیچ راه خروجی برایش متصور نیست زندانی کنید و آنگاه او را سنگباران کنید تا ذره ذره جاناش را از او بگیرید و او خود شاهد مرگ تدریجی خویش باشد؟ مسلماً خیر. شما هرگز چنین کاری نمی کنید. اگر این حیوان موجودی باشد که به بیماری مثلاً هاری دچار شده باشد و علاج ناپذیر، بدون شک او را از بین می برید، با یک گلوله و یا یک آمپول و یا خوراندن سم تا دیگران از آسیب او در امان باشند. اما اگر بیماری آن حیوان قابل علاج باشد و شما بتوانید با خوراندن چند قرص و یا تزریق یک آمپول به او سلامتی اش را برگردانید، اینکار را خواهید کرد. کاری که در جوامع "متمدن" مرسوم است. جور دیگری نیز می توان با همین موضوع برخورد کرد: ممکن است که شما خود باعث به وجود آمدن آن حالت در حیوان شده باشید و یا محیطی را برایش فراهم کرده باشید که حالت معمولی رفتار و عملکرد او را از بین برده باشد؛ در چنین حالتی چه خواهید کرد؟ به راستی چه کسی باید مجازات شود؟

داستان سنگسار و قطع انگشتان دست و پای "مجرم"، صرف نظر از وحشی گری نهفته در آن، نیز خود داستانی مشابه مثال بالا است.

به راستی اینان چه موجوداتی هستند و چگونه می اندیشند که انسانی را در کیسه ای فرو می برند و تمام بدنش را در آن می پوشانند، و آنگاه او را در میدانی تا گردن چال می کنند و آنگاه با کامیون به اندازه کافی! سنگ های ویژه! را به آنجا می آورند، تا با سنگسار کردن آن موجود بی دفاع، غرق لذت شوند و به زعم خویش ثواب برند؟

اینان چه موجوداتی هستند که بی هیچ عاطفه و رحم و انسانیتی دست هایشان را برای برداشتن سنگ و سپس پرتاندن آن به حرکت وامی دارند و آنگاه بدون هیچ عذاب وجدانی از شنیدن ناله های چند همنوع غرق لذت می شوند؟ اگر این شیوه وحشیانه به هر دلیل ابلهانه ای قابل اجرا باشد، به گفته عیسی مسیح، که خود شاهد سنگسار کردن زنی متهم به "فساد" و "فحشاء" بود، و فرمود: "هرکسی خود گناهی مرتکب نشده است، اولین سنگ را پرتاب کند" - که هیچ کسی سنگی را پرتاب نکرد و همه به آرامی از آنجا گریختند - آیا کسانی که دست به چنین اعمالی می زنند،

خود هیچ گناهی مرتکب نشده اند؟ و یا بر عکس خود "گناه کارانی" هستند که اینک فرصت یافته اند تا به طور "قانونی" نیز دست به "گناه" و جنایت بزنند؟

در ایران اگر بنا باشد دست دزد را - دزد واقعی را - قطع کنند، پیش از همه و بیش از همه این خود آخوندها هستند که باید ناقص العضو شوند؛ همانها که دزدان میلیارد تومانی را به مهمانی! به "زندانی" های ویژه منتقل می کنند، اما محرومین، بیکارها و فقیرانی را که آه در بساط ندارند، و به نان شب خویش محتاج هستند، و حتی سقفی هم بر سر ندارند، به جرم دزدی انگشت می برند! معاذیخواه ها، موسوی تبریزی ها و بسیاری دیگر از دزدان ناموس را از شغل "شریف"! خویش بر کنار می کنند اما دیگران را که از هر نوع امکاناتی - حتی امکان ازدواج - محروم هستند، به جرم "زنا" محکوم به سنگسار می کنند!

به راستی این وحوش، قوانین خود را از کجا اخذ کرده اند و می کنند؟ از اسلام؟ من در نفی چنین ادعایی هیچ تردیدی به خود راه نمی دهم؛ چرا که برای مثال نه از حکم سنگسار در قرآن اثری هست (۱) و نه از کشتن مرتد (۲). در حالی که به صراحت تاریخ، عکس این موضوع از پیامبر اسلام دیده شده است: و بنا به گزارش دو اثر تاریخی معتبر، او از شکنجه و ناقص العضو کردن حتی دشمن خویش که با وی به جنگ برخاسته بود و به اصطلاح کافر حربی محسوب می شد، ممانعت به عمل آورد و هنگامی که یکی از مسلمین - که هنوز زنگارهای فرهنگ ارتجاعی و قبیله ای از اندیشه اش زدوده نشده بود - از وی اجازه خواست تا دندان های او را بشکند و زبانش را قطع کند تا دیگر بر علیه اسلام و پیامبر سخن نگوید، گفت: "هیچ کسی را شکنجه ندهم و ناقص العضو نکنم که خداوند مرا شکنجه دهد و ناقص العضو کند، گر چه پیغمبرش باشم" (۳) به علاوه چه کسی می تواند به درستی مدعی باشد و به حق اثبات کند که هر عملی که آخوندها در ایران انجام می دهند، دستور العمل اسلام است؟ (۴)

سخنم را در این باره کوتاه می کنم: شکنجه، سنگسار، قطع عضو بدن برای هر موجودی، حتی جنایتکارترین آنها، بدترین نوع عملکرد انسان است و زشت ترین آنها و به تسمخر گرفتن این حقیقت که "انسان اشرف مخلوقات است و تکامل یافته ترین موجودات".

* * *

در حاشیه

چندی پیش جلسه ای در استکهلم تحت عنوان همایش فرهنگی برگزار گردید، که در آن علاوه بر برخی از مسئولین بلند پایه سوئدی و خارجی، وزیر فرهنگ رژیم آخوندی و سخنگوی دولت آن، به نام عطاءالله مهاجرانی نیز شرکت داشت. در این جلسه سخنگوی دولت جمهوری به اصطلاح اسلامی، از سوی تعدادی از مخالفان، مورد "تعرض" قرار گرفت و در هنگام سخنرانی با پرتاب تخم مرغ بر سر و صورت خود مواجه گردید! نامبرده سپس در گفتگویی با رادیوی سراسری سوئد (پژواک)، به انتقاد از مخالفین خود و رژیمش پرداخت، و پرتاب کردن تخم مرغ را در آستانه سال ۲۰۰۰، غیر متمدنانه و ناموجه دانست و آن را دور از شأن یک انسان ارزیابی کرد.

[بی " ماهیت " ها ، بی " چهره " ها]

... " خیل " ی از سایه ها ، اشباح ، آدمکهای مقوایی ، عروسکهای خیمه شب بازی ، و وجودهایی بی ماهیت و موجودهایی بی معنی ، پوک و پوچ ، که فقط شماره شان به حساب می آید ، همه تکرار یکدیگر ، همه یکنواخت ، بی محتوی ، که با " نفر " ، " رأس " و " تا " مشخص می شوند ؛ هستند ، سیاه می زنند ، جای وسیعی را اشغال کرده اند ، قیل و قال بسیاری از آنها به گوش می رسد ، گر و فرّ دازند و های و هوی و جنب و جوش ، اما هیچکدام وجود ندارند ، کاریکاتور آدم اند ، انعکاسی از یک وجودند ، وجود ارباب ، اینها همه دنباله چکمه و شمشیر و سپر و گرز و شلاق و حشم و خدم وی اند ، ابواب جمعی اویند ، اینها هیچند ، حتی بد هم نیستند ، ... اینها به دشنام هم نمی ارزند ، کارند ، می کشند و کشنده نیستند ؛ آب را به روی تشنه گان می بندند ، خیمه گاه را به حریق می کشند ، اردوی حریت و حق را قتل عام می کنند ، بر اجساد انسانیت و ایمان ، اسب می تازند ، خاندان رسالت را نابود می کنند ، و ناموس خدا را به زنجیر می کشند ، و آیات قدسی ، آزادی و عزت انسان را ، به بارگاه دیو می برند ، و به پاسداران اسارت و ذلت می سپارند ، و با این همه شایسته نفرینی نیز نیستند ، و در دل قربانیان خویش هم کینه ای را بر نمی انگیزند .

انسان موجودی است که آگاهی دارد و خودآگاهی ؛ آزادی دارد و آرمان دارد و قدرت اراده و انتخاب دارد . و اینها فقط ارباب دارند ؛ بد و خوب ، زشتی و زیباییشان ، همچون جنگ و صلحشان ، وابسته به اوست ، " من آمم که رستم بود پهلوان " . شیران علمند و حمله شان از بادی است ، که بر علم زمانه می وزد ، " عده و عده " کسی هستند ، حاشیه نشینان متنی ، و سایه های ذاتی و تصویرهای چهره ای و تیغ و تیر و سپر و شمشیر دشمنی ، وجودهایی عاقل و باطل و بلا تکلیف ، که تا فرمان می رسد ، ماهیت می یابند .

انسان در خود نیازی را احساس می کند ، بر این اساس مقصدی را انتخاب می کند ، برای نیل بدان ، راهی را کشف می نماید ، برنامه کاری خلق می کند ، و سپس وسائل و شرایط کار را فراهم می آورد . " بی چهره ها " در هیچ یک از این مراحل حضور ندارند ، حتی نه در نیاز و نه در مقصد ، با او شریک نیستند ؛ او اکنون عده ای عمله می خواهد ، تا عمل کنند ، و از اینها به تعداد لازم جمع می کند ، و اینها عمل می کنند ، و او می داند چرا ، اینها می شتابند و او می داند به کجا ، او کینه دارد ، و اینها می جنگند ، او خشمگین است ، اینها نعره می کشند ، او فتح کرده و شاد است ، اینها پای می کوبند ، و دست می افشانند و در ازای هر یک از این مأموریت های محوله ، البته به تناسب اجرتی دریافت می کنند البته در قیمت و مرغوبیت متفاوتند ، همچنان که دیگر اموال و ابزار و احشام و اغنام ارباب ، اما در آدمی نبودن همه یکسانند ، موصوفهای بی صفتند ، و " خیل " ی کثیر از هیاکل بی شخصیت ، و شیران علم دیو . (معلم شریعتی ، م . آ . ۲ ، خلاصه ای از صفحات ۲۳۷ - ۲۴۰)

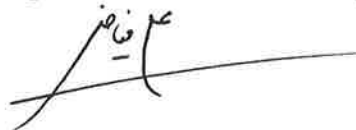
سختگوی دولت خاتمی ، اما درباره این موضوع که میان اجرای حکم سنگسار به قصد کشت ، با پرتاب یکی - دو تخم مرغ اعتراضی چه تفاوتی وجود دارد و کدام متمدنانه تر است ، چیزی نگفت! او همچنین برای کسانی که دور از تحولات اخیر! کشور به سر می برند ، و لابد خیر ندارند که زندان ها را برجیده اند! ، از حکم اعدام و حلق آویز کردن ، شکنجه های علنی خیابانی ، برجیدن نشریات و روزنامه های دگراندیشان ، هجوم چماقداران و فالانژهای " حزب الله " و... خبری نیست!! ، توضیح نداد که رژیم در آستانه سال ۲۰۰۰ آنقدر ترقی کرده است و پیش رفته است که دیگر حتی به مقامات و عناصر وابسته به خود هم رحم نمی کند و شهرداران مناطق مختلف تهران را هم شکنجه می کند ؛ حال با مخالفین و منتقدین خود چه می کند ، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

به راستی شگفت آور است که پرتاب تخم مرغ در آستانه سال ۲۰۰۰ ، علامت عقب ماندگی و بی تمدنی محسوب شود ، اما عمل جنایتکارانه و ضد بشری سنگسار ، عملی شرعی و در راه احکام " اسلام " (نام مستعار ایدئولوژی آخوندیسم) و رضایت خداوند!

سختگوی دولت خاتمی همچنین مدعی شد که افراد مخالف ما ، حقشان است که با ما مخالف باشند ، و اینان می توانند با ما به بحث و گفتگو بنشینند و انتقادهایشان را مطرح کنند ... (نقل به مضمون)

اما وی توضیح نداد که چگونه با جریانات دگراندیشی چون نهضت آزادی و ... که خواهان سرنگونی رژیم هم نیستند و می خواهند در چهارچوب قوانین همین رژیم هم فعالیت کنند ، نه تنها وارد گفتگو نمی شود که به آنها اجازه فعالیت هم نمی دهند ، اما در عوض حاضر است با مخالفین رژیم ، آن هم کسانی که به جز به سرنگونی رضایت نمی دهند ، وارد دیالوگ شود؟ (۵)

آیا این داستان ، یادآور همان داستان معروف قسم حضرت عباس و دم خروس نیست که علیرغم گستردگی عبا و قباي آخوند ، از زیر عبا بیرون آمده و دست او را به سادگی رو کرده است؟



منابع و توضیحات :

- (۱) نگاه کنید به مقاله "بحشی پیرامون حقوق زنان و مجازات های رایج در دوران اولیه اسلام" ، در همین شماره .
- (۲) بازرگان ، عبدالعلی ، آزادی در قرآن ، مبحث ارتداد و آزادی ، صفحات ۱۷۲ تا ۱۸۴
- (۳) ابن هشام ، سیرت رسول الله ، جلد دوم ، ص ۵۹۱ ، تاریخ طبری ، جلد سوم ، ص ۹۸۲
- (۴) دوستی می گفت که در بحثی که با چند نفر مخالف فکری داشته است ، و آنها مدعی بوده اند که همه اعمالی را که آخوندها در ایران انجام می دهند ، عین اسلام است ، در پاسخ گفته بود ، " یک کم انصاف هم داشته باشید! آخر در کجای اسلام و قرآن آمده است که دروغ جایز است ، که آخوندها شب و روز ، به انواع و اقسام حیل به مردم دروغ می گویند؟ "
- (۵) رجوع شود به مطلب "در حاشیه سفر وزیر فرهنگ رژیم به سوئد" از رادیو صبا ، در همین شماره .

گشمکشی سه شاخه قدرت در رژیم و بودجه سال ۱۳۷۷

ی-علوی، از دانشگاه استکهلم

سرانجام، اولین بودجه دولت خاتمی، پس از گذر از مجاری کارشناسی و اداری به تصویب مجلس رسید. طبق ماده واحده بودجه سال ۱۳۷۷ کشور از نظر درآمدها و سایر منابع تامین اعتبار بالغ بر ۲۳ هزار میلیارد تومان و از حیث هزینه‌ها و سایر پرداخت‌ها بالغ بر ۲۳ هزار میلیارد تومان است.

این بودجه به شرح ذیل تنظیم شده است^(۱):

الف: بودجه عمومی دولت از نظر درآمدها و سایر منابع تامین اعتبار و از نظر هزینه‌ها و سایر پرداخت‌ها چیزی بیش از نه هزار میلیارد تومان می‌باشد. بودجه شرکت‌های دولتی و بانک‌ها و موسسات انتفاعی وابسته به دولت از نظر درآمدها و سایر منابع تامین اعتبار بالغ بر ۱۵۰ هزار میلیارد تومان تعیین شده است.

درآمد نفتی کما فی السابق دارای بیشترین سهم در میان درآمدهاست، و بعد از آن مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم دارای بیشترین سهم در منابع درآمد بودجه می‌باشد.

بودجه سال ۷۷ بنا به اطلاعات منتشره سازمان برنامه و بودجه نزدیک به ۲۴ درصد نسبت به سال گذشته افزایش خواهد داشت. ۱۵/۳ درصد از این افزایش، مربوط به بودجه عمومی دولت و حدود ۳۰ درصد آن به افزایش بودجه شرکت‌های دولتی، مؤسسات انتفاعی و بانکها اختصاص دارد. بنا به برآورد بسیار خوش بینانه و غیر واقعی سازمان برنامه و بودجه در صورتی که نرخ تورم را ۱۷ درصد بدانیم، بودجه سال آینده از ۷ درصد رشد نسبت به سال گذشته برخوردار است. اما در صورتی که شاخص‌های واقعی و از جمله نرخ افزایش نقدینگی و گرایش بهای کالاها و خدمات در بازار را ملاک قرار دهیم و نرخ تورم حداقل ۵۰ درصد را در نظر بگیریم، بودجه واقعی سال آینده نزدیک به ۳۰ درصد کاهش را نشان می‌دهد. نتیجه چنین بودجه‌ای کاهش قدرت خرید دولت و با در نظر گرفتن رشد جمعیت و نیازهای آن، محدودیت در نیل به اهداف خود و کاسته شدن از توانایی آن در جهت فعال کردن اقتصاد خواهد بود.

هزینه‌های جاری، عمده‌ترین سهم را در کل هزینه‌ها دارا است و هزینه‌های

عمرانی با توجه به تزلزل در بازار نفت، در اصلاحیه‌های انجام شده کاهش چشمگیری داشته است.

بنا به گفته نویخت مخیر کمیسیون برنامه و بودجه، رشد نقدینگی در سال آتی ۱۲ درصد در نظر گرفته شده که معادل رشد نقدینگی در برنامه پنج ساله دوم می‌باشد.

دولت خاتمی در شرایط تنظیم بودجه سال آینده به واقع در زیر فشار سه مسئله قرار دارد. اول آنکه علیرغم وعده‌های رفسنجانی مبنی بر از بین بردن کسر بودجه در آخرین سال زمامداری، بودجه سال جاری ۸۰۰ میلیارد تومان کسری دارد. و این امری است که دولت خاتمی را از همان ابتدا دچار مشکل نموده است. افزون بر این فشار تورمی سال جاری باعث شده تا دولت نتواند سقف اعتبارات خود را ببوشاند. این امر باعث شده حتی به فرض نبود کسر بودجه دولت توانایی پرداخت حقوق و مزایایی بخش معتابهی از کارمندان خود را نداشته باشد.

مجموع کسری بودجه با احتساب این مورد اخیر به ۱۰۰۰ میلیارد تومان بالغ می‌شود، که نماد شکست رویای بودجه متوازن در دولت رفسنجانی است و ارثیه شومی برای دولت خاتمی. این کسر بودجه البته، منابع مالی دولت جدید را محدودتر خواهد نمود.

تنگنای سومی که دولت خاتمی در بدو تنظیم بودجه با آن دست و پنجه نرم می‌کند، کمبود مواد سوختی و فرآورده‌های نفتی در داخل کشور است که به منظور مرتفع کردن آن دولت باید نزدیک به ۲۷۰ میلیون دلار را به این امر اختصاص بدهد. بجز این تنگنای کوتاه مدت به واقع دولت خاتمی با بسیاری از مشکلات ساختاری بلند مدت مواجه است که حل آن چندان در چشم انداز نیست.

محمد خاتمی هنگام ارائه بودجه به مجلس تاکید نمود که جهت‌گیری اصلی بودجه، کاهش تورم و ممانعت از سقوط آزاد سطح زندگی اقشار کم درآمد است. او همچنین هنگام طرح بودجه، چهارده مورد ضعف اساسی برای اقتصاد ایران برشمرد که به عنوان تنگنای توسعه و رشد اقتصادی عمل می‌کنند. اهم تنگنای ذکر شده از سوی خاتمی، که قاعدتا هنگام طراحی بودجه می‌بایست مد نظر قرار می‌گرفت، عبارتند از^(۲): نرخ بالای تورم، بیکاری گسترده در میان جمعیت فعال، افزایش شکاف طبقاتی در میان اقشار مختلف، رکود گسترده در بسیاری بخشهای اقتصادی، حجم محدود سرمایه گذاری واقعی، گستردگی و بوروکراسی عریض و طویل دولت، کسری مزمن تراز بازرگانی خارجی و، وابستگی اقتصادی به درآمدهای نفتی، بهره‌وری

۱- کلیه اطلاعات این بخش از اطلاعات خبرگزاری رسمی ایرنا، بروی شبکه اینترنت اخذ شده است.

۲- به نقل از سخنرانی محمد خاتمی در هنگام ارائه بودجه سال ۱۳۷۷.

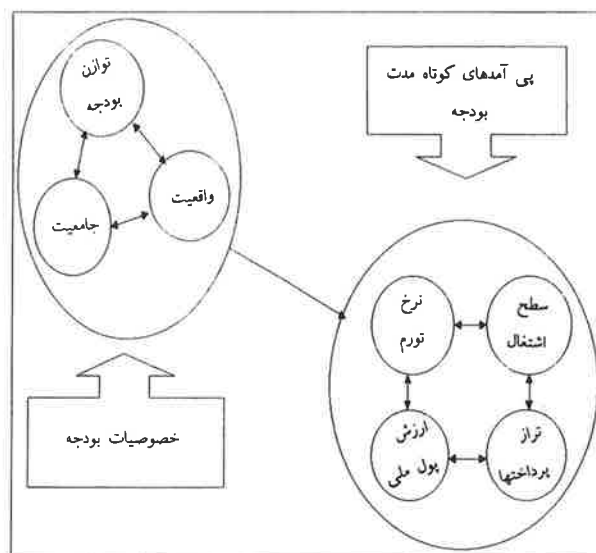
پائین عوامل تولید و عدم استفاده مطلوب از ظرفیتهای تولیدی، تمرکز بیش از حد در امور اجرایی کشور، نظام اداری پر پیچ و خم با کارایی کم و وجود دستگاه هایی با وظائف مشابه در نظام دولتی، فقدان یک نظام تامین اجتماعی فراگیر مبتنی بر دست یابی به عدالت اجتماعی.

گرچه حتی به فرض طراحی و اجرای یک بودجه متناسب و متعادل نیز، در کوتاه مدت نمی توان، مشکلات و تنگناهای ساختاری عدیده ای که اقتصاد ایران با آن روبروست را، از پیش پای برداشت، ولی این نکته قابل تاکید است که تنظیم بودجه ای متعادل و متناسب با شرایط ایران، می تواند تا حد قابل توجهی، مشکلات را تخفیف دهد.

اما آیا بودجه سال آینده رژیم، بودجه ای متناسب و متعادل است؟ جواب این سوال زمانی داده خواهد شد که ببینیم یک بودجه متناسب باید دارای چه شرایطی باشد. به عنوان ضروری ترین شرطهایی که بودجه سال آینده رژیم باید دارا باشد، می توان از: ۱، جامعیت، ۲، واقعی بودن و سوم توازن در بودجه، نام برد. جامعیت، واقعیت و توازن بودجه، به واقع دارای رابطه متقابل با یکدیگرند و بخصوص در کشور توسعه نیافته ای چون ایران شرط ضروری توسعه موزون و پایا و با مضمون عدالت اجتماعی است.

رابطه "جامعیت"، "واقعیت" و "توازن بودجه و متغیرهای اقتصادی کوتاه مدت را می توان به شکل دیاگرام ذیل نشان داد.

حال ببینیم آیا بودجه مصوبه مجلس رژیم برای سال آینده، این خصوصیات را دارا می باشد؟



بودجه مصوب مجلس رژیم فاقد جامعیت است. بدین معنی که بسیاری از نهادهای بخش عمومی که در چارچوب اقتصاد ایران دارای تأثیرگذاری گسترده است، در چارچوب این بودجه منظور نشده است. از جمله بزرگترین و فراگیرترین این نهادها، بنیاد موسوم به جانبازان یا مستضعفان است. از خصوصیات عمده این چنین موسساتی، این است که در عین

استفاده از منابع داخلی و خدمات دولتی، اغلب، عایدی برای دولت ایجاد نمی کند. این نهادها نه دولتی هستند و نه با معیارهای بخش خصوصی هماهنگی دارند. در نتیجه می توانند با قرار گرفتن در این برزخ، در عین تاثیر گذاری بر اقتصاد، از بسیاری از تعهدات دولتی و همچنین محاسبات مالیاتی، معاف باشند. بر تعداد اینگونه نهادها در دوران پس از جنگ به شدت افزوده شده است تا جایی که موسسات بسیاری که به نحوی از انحا با روحانیت حاکم ارتباط دارند، یک واحد تجاری تاسیس نموده با استفاده از روابط، ارز دولتی و ارزان به دلالتی کالاهای خارجی در بازار ایران مشغول هستند و برای فرار از مطالبات مالیاتی اغلب تحت نام بنیاد خیریه فعالیت می نمایند.

بودجه سال آینده همچنین از واقع گرایی بی بهره است. چرا که، درآمدهای آن بر اساس خوشبینی نسبت به تحولات آتی بازار نفت، بنا شده است. چنین خوشبینی، با توجه به واقعیت های چند هفته اخیر مبنی بر سقوط قیمت نفت در بازار جهانی، حاکی از بنیاد لرزانی است که این بودجه، بر آن استوار گشته است. این بودجه همچنین در ارزیابی درآمدهای غیر نفتی نیز، چندان واقع گرا نیست. چرا که مثلاً در حالی که متوسط قیمت نفت خام اوپک سیر نزولی خود را در زیر ۱۳ دلار برای هر بشکه در نوسان بود، بخش درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام در بودجه بر اساس ۱۶/۵ دلار در بشکه منظور شد. در تایید رکود بازار نفت که اوپک را در آستانه یک بحران دیگر قرار داده نشریه نفتی آرگوس گزارش داد: " اوپک در آستانه ورود به بحران تازه قرار گرفت. سران اوپک در اجلاس آذرماه این سازمان تصمیم گرفتند سقف تولید نفت خام سازمان را در سال جدید میلادی از ۲۵ به ۲۷/۵ میلیون بشکه در روز تغییر دهند. ... با پنج دلار کاهش در قیمت نفت خام در طول ماه های آذر و دی توجه بازار بار دیگر بروی اوپک متمرکز شد." (۱)

اصل توازن نیز، در بودجه سال آینده دولت خاتمی رعایت نشده است. زیرا این بودجه، حاوی کسر بودجه پنهان و آشکار است. این کسر بودجه، نزدیک به ۲۵ درصد از درآمدهای بودجه را تشکیل می دهد. علت این کسر بودجه، هزینه های جاری و مصرفی در دستگاه بوروکراسی رژیم می باشد، که به نوبه خود تورم زا و تورم آفرین می باشد. این بدین معناست که هزینه های سرسام آور دستگاه اداری رژیم، سرمایه جامعه را از بخشهای تولیدی خارج کرده، باعث انباشت سرمایه و یا هدایت آن به بخشهای سودآور ولی غیر تولیدی می گردد.

در همین ارتباط، مخبر کمیسیون برنامه و بودجه رژیم در هنگام طرح بودجه گفت: ما در برابر دو انتخاب هستیم. یا باید کسر بودجه را بپذیریم، یا کشورمان را بدون کسر بودجه اداره کنیم. در این صورت ناچاریم، از محل صرفه جویی در اعتبارات عمرانی، مشکلات جاری را حل کنیم. معنی

۱- روزنامه همشهری، ۱۸ بهمن ۱۳۷۶

سخنان مخبر کمیسیون برنامه و بودجه رژیم این است که، دولت ناتوان از تامین مالی هزینه های جاری، مجبور شده است بخش قابل توجهی از طرح های بلند مدت خود را متوقف کند، تا بتواند به حل مشکلات جاری بپردازد. پیامد این انتقال و جابجایی اعتبار از طرح های عمرانی به منظور پوشش هزینه های جاری، انتقال مشکلات جاری به بلند مدت، یعنی سیاستی که رژیم از دیرباز در چارچوب آن مشکلات اقتصادی خود را رتق و فتق نموده، می باشد.

در عین حال باید توجه داشت که برای حل مشکلات جاری و روزمره اقتصاد ایران، حتی توقف طرح های عمرانی کافی نیست و دولت در هر حال مجبور است که از نقدینگی بدون پشتوانه، استفاده کند که نتیجه آن از جمله، چاپ اسکناس بدون پشتوانه است، که حاصل آن تورم و در شرایط فعلی کاهش بیشتر ارزش پول ملی است. حال با توجه به نکاتی که گفته شد، می بایست بر این نکته نیز تاکید نمود که فقدان جامعیت، واقع گرایی و توازن در بودجه دولت خاتمی، دارای اثراتی تورمی و ضد توسعه بر اقتصاد ایران خواهد بود. ریشه این تنگناها در این نکته نهفته است که هرگونه گام نهادن در مسیر اصلاحات اقتصادی در ایران، بدون انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی بنیادین، امکان پذیر نیست. اصلاحات سیاسی در وهله اول می بایست متوجه از بین بردن تضادی باشد که در ساخت قدرت وجود دارد. وجود سه دولت در جامعه ایران از نظر اقتصادی تبعات مخرب ویژه خود را داراست و بدون یک دست کردن حکومت و باز تعریف منبع مشروعیت این قدرت امکان پذیر نیست. در شرایط فعلی سه نهاد قدرت اصلی در ایران و خرده نهادهای فرعی قدرت که بسیار هم متعدد هستند در کار توزیع منابع اقتصادی موثرند. توزیع منابع به همین دلیل بر اساس منافع گروه های ذی نفع و قدرتمند فعال در این نهادها صورت می گیرد که با منافع اکثریت مردم، یعنی زحمتکشان همخوانی ندارد. از جمله آثار این ناهماهنگی یکی توزیع بسیار ناموزون درآمد و ثروت و همچنین شکاف طبقاتی عظیمی است که نمونه آن کمتر در ایران سابقه داشته است. بنا بر اطلاعات رسمی، ثروتمندترین لایه جامعه ایران که به ده درصد بالغ می شود در محافظه کارترین برآورد، بر اثر مناسبات غیر عادلانه فعلی، درآمدش، بیش از ۲۷ درصد پائین ترین لایه درآمدی است^(۱). بنا به تخمینهای دیگر این رقم حتی به ۵۰ برابر نیز می رسد^(۲). چنین شکاف طبقاتی که در سایر نقاط دنیا به ندرت می توان از آن سراغ گرفت، حاصل مناسبات ناسالمی است که بر اقتصاد ایران حاکم شده که همانا نزدیک شدن مراکز قدرت به منابع ثروت است. قطبی شدن جامعه ایران و تمرکز و تراکم سرمایه در نزد یک اقلیت که قدرت و زعامت نهادهای سنتی مذهبی را در انحصار خود دارند، پیامد طبیعی ساختار قدرت در ایران است.

وضعیت اقتصادی ایران کماکان همان رکود تورمی است. این تنگنا از

پیامدهای هزینه کردن و اسراف کاری در انبوه دلارهای نفتی و نقدینگی به وام گرفته شده در اوائل دهه هفتاد خورشیدی می باشد، که در ترکیب با سیاست های اقتصادی دولت رفسنجانی به سرعت به خمودگی انجامید. انتظار می رود، بحران این اقتصاد که بجای تکیه بر کارآیی، خلاقیت و منابع داخلی به تزریق دلار از خارج تکیه دارد، در شرایط رکود بازار نفت، شدیدتر شود.

خروج از بحران اقتصادی که بخشی از آن، رکود تورمی فعلی در ایران است، یک سیاست جامع مالی و پولی و ارزی را طلب می کند که ضمن افزایش سرمایه گذاری، آن را به بخشهای تولیدی و زیربنایی هدایت نماید. اما پیش شرط طراحی و اجرای چنین سیاستی تحقق یک سلسله اصلاحات سیاسی و اجتماعی است.

در سیاست خارجی تنش زدایی و تغییر اصولی روابط، از ضروریات است، و در پهنه داخلی امنیت، احترام به حقوق اساسی، روشن شدن محیط سیاسی، ثبات حقوقی، قضایی و اداری از اهم شرایط در سیاست داخلی به شمار می رود.

۱- هیوط شماره ۹ و ۱۰، مقاله توزیع درآمد یک مقایسه تاریخی و بین المللی

۲- گزیده اخبار، شماره ۵۱، از انتشارات جنبش مسلمانان مبارز، سخنرانی دکتر رحیم زاده اسکوثی.



فدیه آزادی

ر. موحد

تشکیلاتی را در بیرون از خانه اجرا می‌کرد، از سمیه نیز خواست که همراه او باشد. سمیه اما از این همراه شدن‌ها خاطره خوشی نداشت و بشدت می‌ترسید، چرا که می‌بایستی هر چه کمتر دور و اطراف را نگاه می‌کرد و بعضاً در مواردی باید که چشم خود را می‌بست تا منطقه رفت و آمد و یا آدرس محل را یاد نگیرد. چون که این احتمال وجود داشت که با دستگیری بیچه‌ها و افراد خردسال وابسته به مجاهدین، آدرسهای مخفی خانه‌های تیمی، بدست رژیم بیافتد و از این طریق مقاومت ضربات جبران‌ناپذیری متحمل شود.

بر خلاف دفعات قبل، سمیه این بار از همراه شدن با مادر خودداری کرد. مادر به تنهایی رفت و سمیه در خانه ماند، ناخشنود از عدم همراهی با مادر و سخت دلواپس و دل‌نگران اینکه چه اتفاقی برای مادر رخ خواهد داد و آیا سلامت به خانه باز خواهد گشت یا نه؟ گویی سمیه دریافته بود و یا به او الهام شده بود که دیگر مادر را نخواهد دید.

در آن روز دو تن از نفرات مجاهدین نیز در خانه بودند. ساعت ۳ بعدازظهر یک تیم ضربت سپاه ضد مردمی، با شناسایی قبلی، به خانه مراجعه کرد. سمیه، در یک برخورد عادی سازانه، درب خانه را گشود و مزدوران سپاه وارد شدند. به محض ورود آنان به راهرو و هال ساختمان درگیری بین مجاهدین مستقر در خانه و پاسداران آغاز گردید. در یک لحظه، طوفانی از شلیک و رگبار و آتش برخاست، چند پاسدار مزدور کشته شدند و مجاهد خلق حسین سرمد (یونس) در این درگیری نابرابر به شهادت رسید. در این میان سمیه، خود را به کناری کشانده و وحشت‌زده ناظر صحنه درگیری بود، به گفته فردی که توانست از صحنه بگریزد، چنان ترسیده بود که سراپا می‌لرزید و در حالی که خود را در پناه یخچالی در گوشه آشپزخانه پنهان کرده بود با صدایی بلند جیغ می‌کشید و مادرش را صدا می‌زد.

بدین ترتیب، سمیه در سن ۹ سالگی به اسارت رژیم خمینی درآمد. مجاهدین طی اطلاعیه‌ای دستگیری او را به اطلاع مراجع بین‌المللی رساندند و برای آزادی او استمداد خواستند. شاید جهانیان در آن روز، دستگیری، اسارت و شکنجه دختر بیچه ۹ ساله‌ای را باور نداشتند، اما مطابق اسناد موجود، مزدوران جنایتکار خمینی، پیش از آن بارها دختران هم سن و سال سمیه را هم به اسارت گرفته، هم مورد تجاوز قرار داده و هم اعدام کرده بودند. برای درک بهتر عمق جنایت پیشگی عمال ارتجاع در مورد به اسارت گرفتن دخترکان کم سن و سال، کافی است به اطراف خود نگاه کنید و دخترکی ۸ یا ۹ ساله را در نظر آورید: چه میزان معصوم، چه میزان بی‌گناه و بخصوص چه میزان نیازمند به بودن در کنار مادر!

رژیم جنایتکار، ۵ سال سمیه را در زندان نگاه داشت و از اعمال

گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم
 پر عشق بود لحظه‌های بودن تو
 رو به خورشید، عاشقانه خوندن تو
 گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم
 مست و عاشق، رو به خورشید پر کشیدی
 روز دیگه روی شاخه تو نبودی
 گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم
 هستی تو توی دنیا آه و دم بود
 خنده عشق برای تو، پر غم بود
 گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم
 عمر تو، تنها دو روز بود، پر عشق و پر ایثار
 یک سلام و عشق و لبخند، دیدن و خدا نگهدار
 گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم
 ای شکوه مهربونی، چه دلی تو سینه داشتی
 نقش چشم‌هات رو گذاشتی، بعد مرگت یادگاری
 گل بادوم، گل عاشق، گل محروم
 تو چه آسون شدی پر پر، پاک و معصوم

در صبحگاه دوازدهم خرداد ماه سال ۵۱، سمیه تقوایی در یک خانواده مذهبی و سیاسی، دیده به جهان گشود. ۱۰ ماهه بود که در جریان حمله وحشیانه ساواک شاه، به قصد دستگیری پدرش، او باش ساواکی در تاریکی شب او را لگد کرده و جسم ظریف و نحیفش را مجروح ساختند.

ساواک، ناگزیر او را به بیمارستان منتقل کرد و پس از بهبود نسبی به بهداری کمیته برده و به مدت ۴ ماه به صورت گروگان نگاه داشتند.

سمیه در غیاب پدر - که در جستجوی آزادی و عدالت، زندانی رژیم شاه شده بود - رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد و در ۶ سالگی به مدرسه رفت. کلاس اول دبستان بود که انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران به پیروزی رسید. اما، بهار آزادی که ارمغان انقلاب بود، چندان دیر نپایید و همزمان با تشدید تضادها میان مجاهدین و رژیم خمینی و آغاز درگیریهای خشونت‌بار به خاطر تمام‌خواهی‌های افسار گسیخته ایلغار ارتجاع، اواخر سال ۵۹ سمیه نیز همراه خانواده، به ناگزیر وارد زندگی مخفی شد و در پایگاه‌های مقاومت و خانه‌های تیمی مجاهدین بسر می‌برد.

روز ۱۳ اسفند ماه سال ۶۰، مادر سمیه، می‌بایستی یک قرار

انواع شکنجه‌های رذیلانه علیه او فرو گذار نکرد. شکنجه‌گران سیاه دل، به ویژه از وابستگی شدید سمیه به مادر باخبر بودند و همین نیاز طبیعی را محملی قرار می‌دادند برای بیشترین آزار و اذیت او.

می‌گویند مادری در زندان بود که سمیه سخت با او خو گرفته و مانوس شده بود. از جمله شبها در کنار او می‌خوابید و گاه تا صبح سرش را بر سینه او می‌گذاشت. به گفته مجاهد شکنجه شده نرگس شایسته، یک روز این مادر مبارز و زندانی را برای اعدام بردند، وقتی سمیه دانست که او اعدام شده و هرگز باز نخواهد گشت، بشدت گریست و در غم از دست دادن او - که گویی جای خالی مادر را برایش پر می‌کرد - تا ۳ روز نخورد، نخوابید و نیاشامید. این امر باعث شده بود تا زندانیان زیر اعدام، آگاهانه از نزدیکی بیش از حد به سمیه - به خاطر جلوگیری از ضربه عاطفی به او - خودداری کنند.

از فردای دستگیری سمیه، فامیل و خویشاوندان، بارها و بارها برای آزادی و گرفتن سمیه به زندان اوین مراجعه کردند، اما ایادی جنایتکار دادستانی و زندان، به ویژه لاجوردی پلید و ملعون از آزادی سمیه خودداری کردند. نهایتاً عمه سمیه موفق شد پس از ۵ سال سمیه را از زندان بگیرد.

سه روز پس از به اصطلاح آزادی سمیه، ۲ موتور سوار از مزدوران رژیم، راه را بر عمه سمیه که برای خرید از خانه بیرون رفته بود بستند و کلید خانه را از او خواستند و گفتند از طرف مجاهدین آمده و قصد دارند سمیه را با خود ببرند. عمه سمیه که سراسیمه شده بود از دادن کلید خانه به آنها خودداری کرد. موتورسواران او را مورد تهاجم قرار داده، گردنش را شکستند و پس از آنکه بیهوش بر سنگفرش خیابان افتاد، بزدلانه از محل گریختند.

پس از این حادثه جنایتکارانه، رژیم، ناتوانی عمه سمیه را در نگهداری از او بهانه قرار داد و بار دیگر سمیه را بردند و باز چندین ماه دیگر در اسارت رژیم ماند. طی این مدت عمه سمیه تلاشهای فراوانی به عمل آورد تا بالاخره او آزاد شد. سمیه در شرایطی از زندان بیرون آمد که پدر و مادرش در ادامه مبارزه با رژیم جنایتکار خمینی، اجباراً جلائی وطن کرده و در خارج از ایران بودند.

سمیه را بلافاصله به مدرسه فرستادند. در تمام دورانی که به مدرسه می‌رفت، رژیم همه ماهه با خانه عمه و عموی سمیه تماس می‌گرفت و به انحاء مختلف او را زیر نظر داشت. در اینجا و در حالی که سمیه مشغول درس خواندن بود بدون هیچ مقدمه‌ای مسئله ازدواج او مطرح شد و منجمله فردی با سابقه حمایت‌های ایدئولوژیکی از رژیم که بارها در جبهه‌های جنگ ارتجاع نیز شرکت کرده بود به خواستگاری سمیه می‌آید. در جریان خواستگاری، سه بار سمیه را باتفاق نزدیک‌ترین اقوامش به دادستانی اوین احضار کرده و با تهدید از وی می‌خواهند این به اصطلاح خواستگار و این ازدواج را بپذیرد وگرنه سر و کارش مجدداً به زندان خواهد افتاد.

سمیه که از تکرار زندگی گذشته و از بازگشت احتمالی به اوین و زندان و کمیته، عمیقاً ترسیده بود و یادآوری خاطرات آن دوران قلبش را می‌آکند، به ناگزیر در سن ۱۸ سالگی به این ازدواج اجباری تن داد، و این در حالی بود که همه کسانی که در آن روز و در غیاب پدر و مادر، حکم ولی و سرپرست سمیه را داشتند با این

ازدواج بشدت مخالف بودند. از این مرحله، دور دیگری از آزار و اذیت و تهدیدهای بیمارگونه و سادیستی رژیم علیه سمیه - البته در اشکال و شیوه‌های متفاوت - آغاز گردید. اذیت و آزاری که اساساً بر پایه عقده‌ها و کینه‌کشی‌های قبیله‌ای و ارتجاعی دار و دسته مرتجع خمینی نسبت به مجاهدین صورت می‌گرفت. در همین دوران، متأسفانه سمیه صاحب ۲ فرزند دختر نیز شده بود. این مرحله از زندگی طاقت‌فرسای سمیه، یعنی زندگی به اصطلاح مشترک، به مدت ۷ سال ادامه یافت. در سال ۹۶، سمیه به بیماری سرطان سینه مبتلا شد. به گفته غالب دکترهایی که پرونده پزشکی او را مورد بررسی قرار داده و مطالعه کردند این بیماری بر اثر فشارهای طاقت‌فرسا به ویژه در دوران نوجوانی به وجود آمده بود. در ایران سمیه را مورد عمل جراحی و چندین بار شیمی درمانی قرار دادند.

همه اینها در شرایطی بود که بخصوص از سال ۹۲ تلاشهایی از سوی پدر و مادر سمیه برای آوردن او به خارج کشور و به ویژه انگلستان و سوئد صورت می‌گرفت و همه این تلاشها با کارشکنی‌های مشخص رژیم که از کانال شوهرش اعمال می‌شد به شکست انجامیده بود. کما اینکه اینجا و آنجا با شقاوت کینه‌توزانه‌ای گفته بودند: "مادر و پدر سمیه، اگر دخترشان را می‌خواهند خودشان بیایند به ایران و او را ببینند، ما نمی‌گذاریم او به خارج برود."

بالاخره در آخرین تلاش و با استفاده از پرونده پزشکی و کمکهای وکلا در انگلستان، سمیه توانست ویزا بگیرد و در تاریخ ۱۹ مارس ۹۷ در حالیکه در نامساعدترین وضعیت جسمانی و روانی قرار داشت به انگلستان آمد، و دریغاً که کار از کار گذشته و فصل پایانی زندگی نه چندان طولانی و غم‌انگیز او آغاز شده بود، بدون اینکه هیچ کسی میتوانست آن را بداند و یا تصورش را داشته باشد.

سمیه، پس از یک دوران طولانی جدایی، دوری از مفارقت از خانواده که آثار بسیار تعیین‌کننده‌ای بر روح و جانش بجای گذاشته بود، بار دیگر به دامن خانواده و آغوش گرم و پذیرای پدر و مادر بازگشت و بطور نسبی آرامش خود را بازیافت. خود بکرات تاکید کرده بود که هیچگاه در زندگیش تا این میزان آسوده، مطمئن و بدون ترس و دلهره و اضطراب نبوده است. آری، در کنار دوست، بیم از طعن دشمن، نیست.

ناگفته نباید گذاشت که سمیه تا پایان زندگی، همواره از ترس مرموزی رنج می‌برد و گویی که سایه تهدیدهای آزاردهنده و جانکاه رژیم، دست از سرش بر نمی‌داشت. بنا به گفته خودش، دو روز پیش از آمدنش به انگلستان و در حالی که هنوز جراحات و بخیه‌های عمل جراحی را به تن داشت، یک نفر از اعضای جنایت پیشه دادستانی رژیم به خانه او آمده و صراحتاً تهدید می‌کند که "اگر داستان زندگی و آنچه را بر او گذشته در جایی بازگو کند، خودش، پدر و مادرش و دو دخترش را خواهند کشت." البته سمیه یقین داشت که رژیم، دیر یا زود انتقام جنایاتش را پس خواهد داد و از این بابت بخصوص در روزهای پایانی زندگیش ابراز خوشحالی می‌کرد و می‌گفت "این رژیم منحوس و لعنتی بالاخره سزای اعمال خود را خواهد دید."

ادامه درمان سمیه، بلافاصله در لندن آغاز شد و با جدیت تمام

سارا بیزدانی

جواب نامه سمیه :

آنکه محروم از سبزه و محروم از گل

نامه ات را خواندم!
گل نشکفته پژمرده ز بیداد زمستان دراز،
و در آن عطر خوش یاس و افاقی را پنهان دیدم .
عطر سکرآور گل‌های محبت
که تو را در پس شفاف و زلال خویت ،
خوب معنی می کرد.

و تو را از پس آن دستنویس اندک ،
به بلندای تمامیت عشق ،
چه نکو می شد دید.
و در آن چهره مهتابی و لبخند کبود ،
کز پس نامه تو پیدا بود،
چه عیان می شد دید،
چهره دخترک شب زده را ،
که ز بیداد زمستان دراز ،
دستهایش دیربست ، که تهی از عشق است .

نامه ات را خواندم ،
گل نشکفته پژمرده ز بیداد زمستان دراز،
که در آن ،
سبزی جاری امیّد !
فراوان جا داشت .
و چه بسیار نوید !
به جهانی تازه .
من در آن دستنویس ساده ،
آیه ایمان را ،
از نی نازک حلقوم زمان ،
خوب شنیدم !
که بشارت می داد ، مرگ محتوم پلیدی را.
و در آن بستر مظلوم و خموش !
کاین تن خسته ز بیداد ستم را ، در خود جا می داد،
طرح گنگی ز شعف پیدا بود.

نامه ات را خواندم !
گل نشکفته پژمرده ز بیداد زمان ،
و شگفتا که چه آسان ، در آن ،
همه بودن خود بنمودی ،
با خطابی ساده !

و چه زیبا همه هستی خود ،
تو به تعریف نشستی ،
به پیامی ساده !
و همه نفی زمان را ، تو به تایید کشاندی ،
و همه هستی خود را ، تو به اثبات نشانیدی ،
به کلامی که همه هست جهان است ،
کلامی ساده !
و شگفتا که تو خود ، همه محروم از آن ،

مورد پیگیری قرار گرفت. به دفعات در بیمارستان بستری گردید، چند عمل جراحی کوچک و چندین دوره شیمی درمانی بر روی او انجام شد. علاوه بر دکتر معالجش چند دکتر دیگر در بیمارستانهای مختلف لندن او را ویزیت کرده و مورد معاینه قرار دادند، نظرات و تجویزات درمانی آنها نیز تا آنجا که امکان داشت عملی گردید. اما بیماری، سخت بی‌رحم و بی‌امان بود و نهایتاً هم حرف آخر را زد.

در مرحله پایانی، سرطان، به یکی از ریه‌های سمیه سرایت کرد، دریغ و افسوس که تلاشهای دلسوزانه دکترها بجایی نرسید و سمیه در سحرگاه یکشنبه ۱۵ مارس ۹۸ با تنی دردمند و آزرده و قلبی مالا مال آرزو، در آغوش مادر و در میان دیگر اعضای خانواده خود چشم از جهان فرو بست. تنها یک روز پس از خاموشی در دناک سمیه، مزدوران دادستانی اوین با خویشاوندان سمیه در تهران تماس گرفته و در نهایت بی‌شرمی و وقاحت خاص خود مطرح می‌کنند که شنیده‌ایم سمیه فوت شده، اگر می‌خواهید جنازه او را به ایران بیاورید سفارش کنیم تا سفارت، تسهیلات لازم را در لندن در اختیار بگذارد! غافل از اینکه سمیه، بهر حال و مآلاً - اگر چه با تاخیر بسیار - توانست از دست دژخیمان خمینی بگریزد و حداقل جسم مجروح و بیمار خود را از چنگ آنان بدر برد و اکنون نیز داغ دست یافتن رژیم به جنازه سمیه بر دل دارودسته ملعون خمینی مانده است.

به یاد تو، بر راه‌هایی که گذشته‌ای می‌گذریم
بر آنچه دست سوده‌ای ، دست می‌ساییم
زیرا که اشیاء از تو لبریزند: دستگیره درها، سنگفرش‌ها
طاق نماها، پله‌های خون‌سرد و صبور،
ماه که آن را نگر بسته‌ای، ستاره صبح، شیشه‌ی پنجره که بر آن
پیشانی تو سوده شد.

یادت، قطره بارانی باد بر برگی سبز در سپیده دم بهار
یادت، آشیان فاخته‌ها و آوازه‌های شاد باد
و جانت،

همسایه با ستون‌های بامدادان
و طالع در آینه‌ای روشن
هنگام که دوباره زاده خواهی شد
هنگام که بر خاکستر زورق سوخته
با دریا، سفر خویش را آغاز می‌کنی.

باری، بدون تردید سمیه از قربانیان مسلم استبداد وحشی رژیم خمینی است که فدیة آزادی شد. مردم ایران تاکنون سمیه‌های بسیاری فدیة راه آزادی نموده و باز هم تا هر کجا که ضروری بدانند از تقدیم عزیزان بیشتر فروگذار نخواهند کرد.

یاد و خاطره سمیه عزیز ما
و همه سمیه‌هایی که در راه نیل به آزادی و رهایی مردم ایران،
گل جانشان پرپر شد،
در این بهاران نو

گراممی باد.

در همه زیستن کوتاهت !

نامه ات را خواندم !
نامه زندگی را خواندم !
گل نشکفته پژمرده ز بیداد زمستان دراز ،
و در آن هیچ نبود!
جز همه !

عشق ،

امید ،

اطمینان ،

چند کلام ساده !

علی فیاض

دختران عشق از ۵۰۰

به : مهدی و ناهید تقوایی و شکیبائیشان

دختران رنج

دختران عشق

دختران درد

دختران روئیده در سلول های تنگ،

هنگام که دژخیم بر پیکر نجیفتان،

شیوه نوین شکنجه را

در کارگاه های مخوف اوین

به تجربه تدریس می کرد،

در عطش غربت رؤیایان

عطر سیوی کدام اسطوره شب شکن

نابودی لاشه گند دژخیم را

مشلقانی می طلبید؟

آه،

مادران عمار

همسران یاسر

دختران مهدی

همزادان مقاومت!

سمیه های همیشه تاریخ!

عشق را با زبان کدام حلاج

اینچنین،

بی باکانه روی در روی با جلال

به تفسیر نشستید؟

دختران مانده از سلول های بندهای هول

دختران واژه های مکتب ممنوع

دختران درس های هفت شهر عشق

دختران رسته از این هفت خوان دیوهای شوم

آخرین واژه

آخرین پیغام

- در شباهنگام دیگر باره روئیدن -

که از اوج امید رزمستان برخاست،

بشارت بخش مرگ ازدهای هفت سر بود؟

به نام خدا
انا لله و انا الیه راجعون

خانواده های تقوایی و طاهری
مهدی و ناهید عزیز :

پرواز سمیه شما که سمیه ما هم بود را به سوی
رفیق اعلی تسلیت می گوئیم .
ما را در غم خود شریک بدانید و در مصائب در
کنار خود احساس نمایید .
از خداوند هستی برایتان صبر جمیل آرزو داریم .

از سوی خواهران و برادران شما در سوئد :
امیر آریانا ، حسن برزو ، محمود رضاقلی ، شمسی
رمضانی ، نرگس رضانی ، نادر صدر ، ی . علوی ،
احمد فعلی ، علی فیاض ، قاسم موسوی ، امیر
نیلو ، و چند دوست دیگر .

خانواده های تقوایی و طاهری
ما را در غم خود شریک بدانید .

هیأت تحریریه نشریه هبوط مصیبت وارده را
به شما صمیمانه تسلیت عرض می کند .
بدان امید که نابودی هر چه زودتر رژیم
جنایتکار آخوندیسم ، مرحمی باشد بر
زخم های همه دل هابی که سوگوار
عزیزانی هستند ، که مستقیم و غیر مستقیم
توسط آخوندیسم تبهکار از میان ما رخت
بریستند .

عدم درک و یا درک غلط از پدیده توسعه یافتگی باعث عدم درک عوامل عقب مانده گی و نتیجتاً ارائه راه حل های غلط و انحرافی گشته که به نوبه خود راه به جایی نمی برند

در ادامه همین مقاله به تعریف و تشریح دوگانگی اقتصادی - اجتماعی جوامع توسعه نیافته پرداخته ، ویژگی های آن برشمرده و به بحث دو عوامل به وجود آورنده دوگانگی خواهیم پرداخت .

در ادامه این سری مقالات به عوامل اقتصادی و اجتماعی چون سیاست های اقتصادی ، استراتژی توسعه ، سرمایه گذاری خارجی ، درآمدهای نفت و گاز و معادن ، کمک های خارجی ، توزیع درآمد ، مهاجرت ، مدیریت و سازماندهی ، فرهنگ ، بهداشت ، آموزش ، رشد ، شهرنشینی و غیره و نقش آنها در توسعه نیافتگی خواهیم پرداخت .

توسعه نیافتگی

اصطلاح " توسعه نیافتگی " یا " کمتر توسعه یافتگی " نسبی بوده و شامل یک سری ویژگی های گوناگون اقتصادی ، دموکراتیک (مردم شناسی) ، اجتماعی و سیاسی است که ممکن است همیشه و در همه موارد مناسبت نداشته باشد ، و یا به قول درست تر ، در مقیاس های مساوی شامل همه کشورهایی که توسعه نیافته یا " جهان سوم " نامیده می شوند ، نگردد . شرایط و ویژگی هایی که این کشورها را در شمار توسعه نیافته ها در می آورد ، عبارتند از :

اصطلاح شمال - جنوب به ویژه از زمان انتشار گزارش ویلی برانت در سال ۱۹۸۰ تحت عنوان شمال ، جنوب : برنامه ای برای ادامه حیات ، در مورد جهان سوم طرح شد .

از سطح پایین صنعتی شدن ، شهرنشینی ، تولید سرانه ناخالص ملی ، انتظارات مردم آنها از زندگی ، سطح سواد و تغذیه و از طرف دیگر نرخ بالای مرگ و میر کودکان (جدای از رشد جمعیت) ، فقر ، تورم ، وابستگی به صدور کالاهای اولیه و مواد معدنی و بدهی سرانه ملی می باشد .

یکی دیگر از ویژگی های این کشورها آن است که بیشتر آنها به نوعی در معرض سلطه استعماری در طی قرون گذشته تا کنون قرار داشته اند . در مورد این کشورها اصطلاح " جهان سوم " نیز به کار برده می شود .

اصطلاح " جهان سوم " عموماً در مورد کشورهایی به کار برده می شود که کمتر از کشورهای صنعتی سرمایه داری ، مانند آمریکا ، فرانسه ، سوئد ، ژاپن و ... (که " جهان اول " در این دسته بندی قرار می گیرند) ، یا کشورهایی که تا چندی پیش دارای اقتصاد برنامه ریزی شده بودند ، چون اتحاد شوروی و اروپای شرقی سابق (این گروه از کشورها ، " جهان دوم " نامیده می شدند) توسعه یافته اند . از نظر جغرافیایی اصطلاح مذکور به آمریکای لاتین ، جزایر کارائیب ، افریقا (به استثنای آفریقای جنوبی) ، خاورمیانه ، جنوب و جنوب شرقی آسیا و بیشتر مناطق اقیانوسیه به استثناء استرالیا و نیوزیلند اطلاق می گردد . بدیهی است که تمام این مناطق در جنوب آمریکای شمالی ، اروپا و اتحاد شوروی سابق قرار داشته و به این سبب

توسعه نیافتگی و دوگانگی اقتصادی - اجتماعی (۱)

توضیح هبوط : مقاله زیر که توسط همکاران آقای احمدی به رشته تحریر درآمده است ، مقاله نسبتاً طولانی یی است که با توجه به محدودیت صفحات نشریه و نیز حوصله خوانندگان ، بخش اول آن در این شماره ، و بقیه مقاله در شماره بعدی به چاپ می رسد .

پیشگفتار

طی سال های ۱۹۹۴-۱۹۹۳ برای مدرسه عالی تجارت گوتنبرگ یک مقاله طولانی از طرف نویسنده تهیه شد که در آن به تحلیل توسعه نیافتگی و نقش سیاست تجاری پرداخته شد. بعدها مقالات کوتاه تری در مورد عوامل مختلف مؤثر در عقب ماندگی تدوین گردید که در اینجا طی یک سری مقالات به طور خلاصه تر و با زبانی ساده تر ارائه می گردد . در طی این سلسله مقالات به جنبه های مختلف توسعه نیافتگی پرداخته خواهد شد . در اولین قسمت ، تلاش می گردد ، و تشریح قابل درکی از خود کلمه توسعه نیافتگی و مضمون آن ارائه گردد تا قبل از هر چیز روشن گردد که هر گاه از این اصطلاح استفاده می کنیم چه مد نظر داریم . چرا که این اصطلاح نیز به مانند بسیاری دیگر از اصطلاحات فنی بدون دقت به مفهوم آن و حتی اغلب بدون درک درست و مشخصی از آن ، خصوصاً در محافل سیاسی به کار برده می شود . این گونه کاربرد اصطلاح یاد شده موضوع را بسیار مبهم و انتزاعی جلوه می دهد . عدم درک و یا درک غلط از پدیده توسعه یافتگی باعث عدم درک عوامل عقب مانده گی و نتیجتاً ارائه راه حل های غلط و انحرافی گشته که به نوبه خود راه به جایی نمی برند . به همین سبب است که در اینجا سعی می شود تعریفی نسبتاً جامع و روشن از توسعه نیافتگی و مضمون آن ارائه داده و ویژگی های آن را برشمرده تا در ادامه بتوان به عوامل آن پرداخته و تلاشی در جهت یافتن راه حل مبارزه با آن نمود .

پس برای آنکه توسعه نیافتگی را بتوان به صورت پدیده ی عینی ، قابل درک و لمس و سنجش علمی درآوریم . ابتدا به تعریف و تشریح خود اصطلاح توسعه نیافتگی پرداخته و

اصطلاح " جنوب " نیز در موردشان به کار برده می شود . اصطلاح شمال - جنوب به ویژه از زمان انتشار گزارش ویلی برانت در سال ۱۹۸۰ تحت " عنوان شمال - جنوب : برنامه ای برای ادامه حیات " ، درمورد جهان سوم طرح شد .

شاخص های تعیین میزان توسعه یافتگی

برای سنجش میزان توسعه یافتگی و یا عقب ماندگی ، از شاخص های مختلفی استفاده گردیده و می گردد که در زیر به آنها می پردازیم . این شاخص ها عبارتند از :

(۱) شاخص درآمد سرانه ملی (۲) : سطح درآمد سرانه ملی شاخصی است که عمدتاً برای سنجش میزان توسعه کشورها به کار برده می شود . سطح درآمد سرانه ملی کشورها بسیار متفاوت بوده و طبیعتاً این شاخص میزان تفاوت های فاحشی بین کشورهای گوناگون را نشان می دهد . مدت ها این شاخص به عنوان ابزار اصلی محاسبه توسعه کشورهای جهان به کار می رفت ، ولی این سنجش ناقص بود و عوامل دیگری را که در توسعه اهمیت دارند ، شامل نمی شد . در نتیجه به عنوان یک شاخص مورد اطمینان نمی شد به آن تکیه کرد . در سال ۱۹۹۰ سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که برای تعیین میزان توسعه یافتگی کشورهای جهان از شاخصی استفاده شود که ترکیبی از مقیاس های اقتصادی و رفاه اجتماعی باشد . این شاخص که به شاخص توسعه انسانی شهرت یافته از آن پس جایگزین شاخص درآمد سرانه ملی گردید .

(۲) شاخص توسعه انسانی : (۳) در محاسبه شاخص توسعه انسانی، ترکیبی از میانگین قدرت خرید مردم در هر کشور، سطح سواد و آموزش و انتظارات مردم از زندگی به کار می رود. طبق استدلال طرفداران شاخص توسعه انسانی، این شیوه سنجش جامع تر از تمرکز صرف بر محاسبه اقتصادی (درآمد سرانه) به دست می دهد.

در هیچکدام از این کشورها مردم سالاری و دموکراسی جایی ندارند؛ تمرکز ثروت و قدرت دست در دست یکدیگر داشته و به حقوق عمومی و حق اکثریت هیچ توجهی ندارند .

در شاخص توسعه انسانی درجه توسعه کشورهایی که بر آموزش، بهداشت عمومی و غیره سرمایه گذاری کرده اند را بالا می برد. در حالی که کشورهایی که ثروتمندتر هم هستند ولی از نظر سرمایه گذاری در آموزش و بهداشت عمومی کوتاهی کرده اند به مقام پایین تری در رده بندی توسعه نزول می کنند . نمونه های گروه اول کشورهایی نظیر جامائیکا و کاستاریکا می باشند که علیرغم فقر اقتصادی، منابع بیشتری بر بهداشت عمومی و آموزش کرده اند و با شیوه سنجش جدید به مقام بالاتری در رده بندی توسعه ارتقاء یافته اند . در حالی که کشورهای صادر کننده نفت خلیج فارس به سبب عدم سرمایه گذاری کافی بر آموزش و بهداشت عمومی به رده پایین تری به علت سنجش شیوه جدید سقوط کرده اند .

معمولاً بالا بودن درآمد سرانه ناخالص ملی همراه با سطح بالایی از توسعه اجتماعی نیز می باشد، ولی این قانون در مورد کشورهای در حال توسعه صادر کننده نفت و گاز و منابع

زیرزمینی صدق نمی کند؛ علت اساسی آن هم تمرکز ثروت در دست گروهی محدود می باشد که حاکمیت انحصاری بر زندگی سیاسی - اقتصادی کشور را دارند . به علاوه آنچنان که دیده می شود، در هیچکدام از این کشورها مردم سالاری و دموکراسی جایی ندارند؛ تمرکز ثروت و قدرت دست در دست یکدیگر داشته و به حقوق عمومی و حق اکثریت هیچ توجهی ندارند .

(۳) رشد و توسعه شهرنشینی : رشد شهرنشینی، یکی دیگر از شاخص هایی است که درجه توسعه یک کشور را نشان می دهد، چرا که توسعه شهرنشینی عموماً با رشد صنعتی ، زیربنای اقتصادی ، بهداشت و آموزش همگانی و درآمد سرانه ملی همراه است . البته مشکل بزرگی که بر سر راه این شیوه وجود دارد این است که چه آبادی هایی را می توان "شهر" نامید . معمولاً هنگامی که از شهرنشینی سخن گفته می شود، منظور سطح خاصی از رشد بهداشت ، آموزش ، رفاه عمومی و درآمد سرانه است. صرف سکونت عده زیادی در یک واحد مسکونی مورد نظر نیست، بلکه استانداردهای خاصی را نیز یک واحد مسکونی می بایست دارا باشد تا بتوان آن را شهر نامید. البته در اینکه چه واحدهای مسکونی را می توان شهر نامید، اختلاف نظر وجود دارد. در لیبریا و هندوراس هر آبادی با جمعیت دو هزار نفر یا بیشتر را شهر می نامند، در صورتی که در کشورهایی چون هند، غنا، چاد، مالی و بوتسوانا میانگین تمایز بین ده و شهر ۵۰۰۰ نفر می باشد. در مجموع به طور عام، اسکان های با جمعیت ۲۰۰۰۰ نفر به بالا را شهر می نامند . البته در مؤسسات بین المللی ، زمانی که اصطلاح شهر (CITY) به کار برده می شود ، منظور مکان هایی است که جمعیتی بیش از ۱۰۰ ۰۰۰ نفر را در خود می گیرند .

طبق آمار بانک جهانی (سال ۱۹۸۸) میانگین جمعیت شهرنشینان اعضا بانک جهانی ۴۷٪ بوده است . از این میان در کشورهای با درآمد سرانه بالا ، ۷۸٪ جمعیت شهرنشین بوده ، در حالی که در کشورهای با درآمد سرانه پایین تر فقط ۲۱٪ جمعیت شهرنشین بوده اند . این واقعیت نشان دهنده آن است که توسعه یافتگی اجتماعی - اقتصادی ، توسعه یافتگی و رشد شهرنشینی را به همراه دارد .

نارسایی های موجود در تعریف شاخص های توسعه

همان طور که ملاحظه شد ، ارائه تعریفی جامع و فراگیر کار آسانی نیست . یکی از مشکلات آن است که تفاوت های فاحشی بین کشورهای مختلف و حتی بین مناطق مختلف در داخل یک کشور وجود دارد . برخی از کشورها دارای درآمد سرانه نسبتاً بالاتری هستند که قابل مقایسه با کشورهای صنعتی است . برای نمونه می توان به کشورهای صادر کننده نفت اشاره کرد . در حالی که بعضی از کشورها دارای درآمد سرانه ملی بسیار پایینی می باشند ، کشورهایی وجود دارند که منابع قابل توجهی صرف بهداشت و آموزش عمومی می کنند ؛ هر چند این گروه در مقایسه با کشورهای نفت خیز بسیار فقیر هستند .

گروه دیگر کشورهای جدیداً صنعتی (۴) شده جنوب آسیا هستند (NIC) . این کشورها از نظر رشد صنعتی در حال رقابت با کشورهای صنعتی غرب هستند ؛ هر چند که سطح رفاه عمومی ، بهداشت و آموزش همگانی در این کشورها قابل مقایسه با کشورهای صنعتی غرب نیست .



۹۰٪ شرح!



گروه چهارم کشورهای فقیر و عقب مانده هستند. بدین ترتیب کشورهای در حال توسعه را می توان ، حداقل به چهار گروه تقسیم کرد . این گروه ها تقریبا همانقدر با هم متفاوت هستند که کشورهای توسعه نیافته با کشورهای توسعه یافته . اصطلاح " کشورهای در حال توسعه " نیز در مواردی به کار گرفته می شود که بسیار کلی است و دقیق تر از اصطلاحاتی چون " جهان سوم " ، کمتر توسعه یافته ، عقب مانده و غیره؛ با این همه به نظر نگارنده اصطلاح بی طرفانه ای است و بهتر است در رابطه با کشورهای مذکور همین اصطلاح " در حال توسعه " به کار برده شود .

همانطور که دیدیم ، هیچکدام از تعاریف " توسعه نیافته " ، " جهان سوم " ، ... فراگیر و کامل نبوده و به طور کلی تعریف دقیق و جامعی دادن از پدیده یاد شده مطلقا درست نمی تواند باشد . اصطلاح " در حال توسعه " نیز دقیق نبوده و به یکسان بیانگر وضعیت تمامی این کشورها نمی باشد ، با این همه اصطلاحی است بی طرفانه و در برگیرنده شرایط کلی تمامی این کشورها است . و در نتیجه کاربرد اصطلاح در حال توسعه نسبتا درست تر و فراگیر تر از دیگر اصطلاحات رایج است ؛ گر چه همیشه این حقیقت را نیز باید مد نظر قرار داد که درستی آن نیز نسبی است .

گروه دیگر کشورهای جدیدا صنعتی (۴) شده جنوب آسیا هستند (NIC) . این کشورها از نظر رشد صنعتی در حال رقابت با کشورهای صنعتی غرب هستند ؛ هر چند که سطح رفاه عمومی ، بهداشت و آموزش همگانی در این کشورها قابل مقایسه با کشورهای غرب نیست .

در مورد شیوه های سنجش و شاخص هایی که درجه توسعه کشورها می باشند نیز می بینیم که هیچکدام کامل نبوده و هر کدام دارای نارسایی هایی می باشند . البته روشن است که شاخص توسعه انسانی کامل تر از دیگر شاخص ها است ؛ گر چه شاخص رشد شهرنشینی و درآمد سرانه نیز در حد محدود خویش می توانند نشان دهنده و نمایانگر بخشی از واقعیت ها باشند .

یک شاخص کامل تر باید در برگیرنده یک سری عوامل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - فرهنگی باشد . برخی از این عوامل عبارتند از : درآمد سرانه ملی ، درجه رشد صنعت ، سطح آموزش و بهداشت عمومی ، رشد دموکراسی (تقسیم قدرت سیاسی) ، زیربنای اقتصادی ، وسائل ارتباط جمعی ، قدرت خرید مردم یک کشور و ...

به طور کلی جامعه توسعه یافته به نظر اینجانب جامعه است که از نظر اجتماعی - اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی به سطح بالایی از رشد رسیده است .

زیرنویس ها :

- ۱) Economical and social dualism
- ۲) BNP Index
- ۳) Human development index
- ۴) New Industrialized Countries (NIC)

شوره

غم دل می توان

بیا سر ریز کن ای خون از این نی
 - که بزهای جوان را
 علف های جوان تر می دهد از ریشه ها پرواز .
 که می راند غرور سخت چوپان را
 میان دره ها و دشت های باز
 که گرگ تشنه را پای هجوم از دخمه می بندد
 که راه سنگلاخ خستگی را می کند هموار
 *

بیا سر ریز کن ای نغمه زین نی
 که صبح از لای زنبق ها بجوشد
 که مرغ تشنه نور
 برآید سینه مال از دره شب
 و از آبشخور گل جرعه ای نوشد .
 *

بیا سر ریز کن ای خون ...
 میان کوچه های خسته شهر
 کنار پنجره های گشاده
 - به هرجایی که دستی شاخه ی نیلوفری را
 - به سوی کوچه ی خاموش پندار
 به گلدان سفالینی نهاده
 *

بیا پر باز کن ای خون سرخ آواز
 بیا پرواز ...
 فراز چارراه و خیابانهای شب بگذر
 و نتهای بلند نبض مستم را
 به سیم حامل پس کوچه های یاد بنوازد
 بیا سر ریز کن ای خون

بیا تا باز در میخانه ها بوی شراب و چرک و چربی و غریو خنده ی مستان
 شب بی نعره را سنگین کند ، تا مستی بی نعره را دیگر براندازد
 بیا ، تا کوچه ها باز از طنین گام مستان هایهو گیرد
 بیا تا پنجره ها پلک بیدار همیشه ی لحظه دیدارها باشد
 بیا تا عشق ها چون روزگاران کهن انگیزه ی خشم و خطر گردد
 و میدان ها دوباره عرضه میعادهای تازه تر گردد

یکی با خاک درغلتد
 یکی از خاک برخیزد
 که دخترها - تماشا را -
 گلوند گلوی خویش بفشارند
 که دخترها تمام قلبشان را در نگاه تشنه بگذارند
 که دخترها دوباره گیسوی انبوهشان ویران شود بر کوهه های زین
 *

دلا! پوسید دنیا ، خون مردان شد کثیف از الکل و افیون
 نخواهی جست دیگر دل ، نخواهی دید دیگر خون
 دلا گنبدید دیگر خون گرم زندگی در کوچه های شهر
 دلا سر ریز کن فریاد خون از هفت بند رگ
 دلا فریاد کن دیگر
 دلا ، دیگر ...
 دلا ، دیگر ...

هنوز آنجا خبرهایی است!
 هنوز آن سوی کوه آوازهائی ساده می خوانند ،
 که خورشید
 درنگی می دهد - از پشت نخلستان
 غروب غربت باز بیابان را

هنوز آنجا سوال چشم را در پهنشدت بُهت
 هزاران پاسخ وحشت فزای سرب و آهن نیست
 هنوز آنجا سخن اندک ، سکوت افزون

زمین زندگی کردن فراوان ، یک وجب خاک زیادی بهر مردن
 نیست!

هنوز آنجا ...
 شقیقه ها سفید از آرد گندم
 پسین خستگی وقتی که می آیند
 پیاده ، با قطار قاطران از آسیاد (۱) دره نزدیک
 تپور گرم و بوی نان تازه عالمی دارد
 و در شبهای مهتابی
 به روی " ترْت " (۲) گندم ، نیمه شبها شوره خواندن پای خرمن ها ،
 غمی دارد

هنوز آن سوی کوه آوازهائی ساده می خوانند که مهتاب
 چمنزاران رؤیای نجیب " باز یاران " را
 تماشا می کند از کوچه های آب .

هنوز آنجا خبرهایی است!
 به شبهای زمستان می توان تا صبح
 سخن از باد و باران گفت
 و " تیرموک " (۳) اگر پاسخ نداد از سال پر برکت
 غم دل می توان با ساز قلیان گفت

هنوز آنجا ...
 دلم مشتاق کوچی - با تو - زین " مهمان کش " شوم است
 که در شیب پلنگستان " دیزاشکن "
 پیاده همسفر با آبهای بی وطن باشیم
 سوی آن سوی کوه آنجا
 شبی مهمان عموهای من باشیم .

(۱) آسیاد : آسیای بادی .
 (۲) ترْت : توده گندم از کاه پاک شده در خرمنگاه .
 (۳) تیرموک یا تی تروک : پرنده خوش خبر .

میهن

دارم سری سپرده به سودای میهنم
 گنجینه ای ز عشق و شور و ز رؤیای میهنم
 فریاد می ززم ز سینه آتش گرفته ام
 در گریه ها و هق هق و هوهای میهنم
 با دستهای زخمی و پای پر آبله
 خیزان ، فتان دوم همه تا پای میهنم
 جان من و هزار چو من بی بهاتر است
 از ذره ای ز خاک پاک و مصفا میهنم
 دل مرغ عاشقی است که پر می زند مدام
 در انتظار دیدن رخ زیبای میهنم
 حلقوم من پر است ز آواز عاشقی
 در شور و شوق باغ دل آرای میهنم
 صد بوسه می زند لب دلدادگان عشق
 بر نازک به خون نشسته لبهای میهنم
 هرگز نمی رود ز خاطر من یادگار دوست
 در لحظه وداع خاک فریبای میهنم
 در چشم من هزار نقش فروزنده زنده است
 از روشنای صبح و جلوه شهبای میهنم
 خواهد رسد بهار پر از گرمی و نشاط
 آرد بسر غم سیاهی و سرمای میهنم
 خواهد رسد به گوش غزل های شادمان
 از مرغکان ناز و عاشق صحرای میهنم
 آید بهار و دشت پر از رنگ و بو شود
 از سوسن و بنفشه و شهبای میهنم
 این دور هجر می گذرد، وصل می رسد
 صد بوسه می ززم به پیکر رعنا میهنم

در انتظار / سید

سپیده دمانی در راه است
 سپیده دمانی که تو
 عطر آئی

نسیم آئی

و نوری در چشمان همیشه منتظر من .
 مژدگانی وصلت را
 به آسمان خواهم داد تا بیارد
 به زمین خواهم داد تا سبز شود
 به دریا خواهم داد تا آرام گیرد
 و به قلبم
 تا ناباورانه ترین معجزه ها را
 باور کند .

سپیده دمانی در راه است
 که تو

تمام حجم روشن آئی .

فریدون مشیری

سید / محاک

تو از این دشت خشک تشنه روزی کوچ خواهی کرد و
 اشک من تو را بدرود خواهد گفت

نگاهت تلخ و افسرده ست

دلت را خارخار ناامیدی سخت آزرده ست

غم این نابسامانی همه توش و توانت را ز تن برده ست

تو ، با خون و عرق ، این جنگل پژمرده را رنگ و رمق دادی

تو با دست تهی با آن همه توفان بنیان کن در افتادی

تو را کوچیدن از این خاک دل کندن از جان است

تو را با برگ برگ این چمن پیوند پنهان است

تو را این ابر ظلمت گستر بی رحم باران

تو را این خشکسالیهای پی در پی

تو را از نیمه ره برگشتن یاران

تو را تزویر غمخواران ،

ز پا افکند

تو را هنگامه شوم شغالان ،

بانگ بی تعطیل زاغان در ستوه آورد!

تو با پیشانی پاک نجیب خویش ،

که از آن سوی گندم زار ،

طلوع با شکوهش خوشتر از صد تاج خورشید است ؛

تو با آن گونه های سوخته از آفتاب دشت

تو با آن چهره افروخته از آتش غیرت

که در چشمان من والاتر از صد جام جمشید است

تو با چشمان غمباری که روزی چشمه جوشان شادی بود و ،

اینک حسرت و افسوس بر آن سایه افکنده است ،

خواهی رفت

و اشک من تو را بدرود خواهد گفت!

من اینجا ریشه در خاکم!

من اینجا عاشق این خاک اگر آلوده یا پاکم

من اینجا تا نفس باقی است می مانم

من از اینجا چه می خواهم نمی دانم!

امید روشنایی گرچه در این تیرگیها نیست

من اینجا باز در این دشت خشک تشنه ، می رانم

من اینجا روزی آخر از دل این خاک ،

با دست تهی ، گل برمی افشانم

من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه ، چون خورشید

سرود فتح می خوانم

و می دانم

تو روزی بازخواهی گشت .

«۹۰ روزه پس از ۶۶ باره سوسن‌ها»

ای باغ خون گرفته از شقاوت پائیز
این سال‌ها که در چمن ارغوانیت
صد هزار چلیپای جوان
در میان خون رسته است
وز کینه سپاه شوم خزان
تا رویش دوباره سوسن‌ها
فصلی دراز بود در پیش
اینک که ما

در انتظار وصل مسیحا نشسته ایم
بار تحمل این انتظار تلخ
همچون صلیب سخت و گرانی است
بر تاول همیشگی شانه‌هایمان .

اخبار و گزارش‌های خبری (داخلی)

تأکید مجدد سران رژیم بر اجرای فتوای قتل رشدی
یکی از سخنگویان رسمی رژیم آخوندها در نمایش نماز جمعه تهران، مجدداً بر اجرای حکم خمینی درباره نویسنده هندی الاصل انگلیسی، سلمان رشدی، تأکید کرد و گفت که این فتوا غیرقابل برگشت است. آخوند مرتضی مقتدایی که یکی از سردمداران جناح به اصطلاح محافظه کار می باشد، همچنین مدعی شد که تمام مسلمین درباره این موضوع متفق القول هستند!

فتوای خمینی که حدود ده سال پیش علیه سلمان رشدی و کتابش آیه های شیطانی مبنی بر واجب القتل بودن او صادر شد، باعث گردید تا سلمان رشدی برای حفظ جان خویش به پلیس پناه ببرد و به طور مخفیانه زندگی کند. رسوایی ماجرای فتوا، و فشارهایی که هر از چند گاهی به رژیم از سوی مجامع بین المللی اعم از دولت‌ها و سازمان‌های مختلف به عمل آمد، باعث شد تا سردمداران رژیم به فریب متوسل شوند و ادعا کنند که دولت ایران، هیچ فردی را مأمور قتل وی نکند، اما فتوا به قوت خود باقی باشد! تا کنون تلاش‌های گوناگون برای لغو فتوای خمینی از سوی جوامع بین المللی بی نتیجه مانده است. لازم به یادآوری است که خمینی فتوای خود را پس از تظاهرات مسلمانان پاکستان و هند علیه این کتاب صادر کرد، تا از قافله عقب نماند و خود را بزرگ‌ترین مدافع اسلام و رهبر مسلمانان جهان قلمداد نماید! اما از آنجا که این عمل نیز همچون ادامه جنگ ایران و عراق و دیگر عملکردهای آخوندیسم نه از فکر و عقل و انسانیت، که از تعصب و جمود و جهالت و آزادی ستیزی ناشی می‌شد، به ضد خود تبدیل گردید و علاوه بر مشکلاتی که برای رژیم آخوندیسم به وجود آورد، خمینی خود به بزرگ‌ترین مبلغ کتاب نامبرده تبدیل شد و نویسنده کتاب را تبدیل به اسطوره نمود و به وی چهره‌ای جهانی و تاریخی بخشید!

افزایش اعدام‌ها در ایران

پرفسور موریس دنی کاپیتورن، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد درباره ایران، نسبت به نقض مکرر حقوق بشر در رژیم جمهوری به اصطلاح اسلامی، هشدار داد و گفت که نه تنها از تعداد اعدام‌ها در ایران کاسته نشده است، بلکه بیشتر هم می‌شود. رژیم حاکم بر ایران گزارش اخیر موریس کاپیتورن، گزارشگر ویژه سازمان ملل که ادامه نقض حقوق بشر را در ایران مورد انتقاد قرار داده است رد کرده و اعلام داشت که در این گزارش به ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی ایران توجه نشده است! محمود محمدی سخنگوی وزارت امور خارجه رژیم با اشاره به "انتخاب خاتمی، و تغییرات اخیر"، کاپیتورن را به

نعمت میرزازاده (م. آرم)

باغی‌ها

با خاک غریبه هیچ پیوندم نیست
یک دامنه اش مثال دربندم نیست
با اینهمه کوه و دشت زیباش، در آن
یک کوه به قامت دماوندم نیست

آن محفل شعر و بزم یارانم کو؟
آن آبی آسمان ایرانم کو؟
خورشید ملول غرب شادم نکند
گلخنده خورشید خراسانم کو؟

روزی برسد که بال و پر باز کنم
رو سوی وطن زشوق، پرواز کنم
چون ابر بهار، با زبان باران،
از غربت غرب، قصه‌ها ساز کنم.

هرچند در آرزوی میهن مردیم
چون شمع اگر چه سوختیم، افسردیم
با اینهمه از وطن نمائیدیم جدا
رفتیم به هر کجا وطن را بردیم

خبرهایی در رابطه با اختلافات درونی سران رژیم

خودداری اکبر رفسنجانی از سخنرانی در جمع مبلغین حوزه آخوندی قم!

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، از سخنرانی در گردهم آبی مبلغین حوزه قم، خودداری کرد. این سخنرانی به بهانه حضور مخالفان وی و ایجاد اختلال احتمالی صورت نگرفت. روزنامه "جمهوری اسلامی" نوشت، روز قبل از سخنرانی رفسنجانی بر روی اطلاعیه های سخنرانی نوشته شده بود، مرگ بر غارتگر بیت المال. لازم به ذکر است، در نمایش جمعه هفته قبل از آن در تهران، که رفسنجانی به دفاع شدید از کرباسچی پرداخت، حدود صد تن از شرکت کنندگان، علیه شهردار تهران شعار دادند.

توهین به خمینی توسط حجتی کرمانی؟

روزنامه "جمهوری اسلامی" به یکی دیگر از معترضان رژیم از حوزه قم، محمد جواد حجتی کرمانی حمله کرد و او را صاحب یکی از زبان های قداست شکن و توهین کننده به خمینی لقب داد. این روزنامه نوشت، حجتی کرمانی اخیراً در مصاحبه ای اعتبار دیدگاه ها و دستورات خمینی را مورد شک و سوال قرار داده است. و افزود آیا کسی که اعتبار احکام خمینی را متعلق به گذشته می داند، به خامنه ای که او هم ضرورت استمرار راه خمینی را تاکید کرده، توهین نکرده است؟

روزنامه رسالت و یکسان بودن در برابر قانون؟!

روزنامه های کیهان و رسالت، پس از آزادی کرباسچی از قوه قضائیه خواستند، سریعاً محاکمه وی را آغاز کند. رسالت نوشت رسیدگی سریع و دقیق این پرونده می تواند نشان دهد که همه در برابر قانون یکسان هستند!! کیهان نیز نوشت از رفسنجانی در نماز جمعه، انتظار می رفت که از قضاوت در باره این پرونده، خود داری ورزد. یادآوری می شود که در نمایش جمعه، رفسنجانی به دفاع از کرباسچی بر آمد و متقابلاً گروهی از چماقداران رژیم با صدای بلند فریاد مرگ بر غارتگر بیت المال سردادند، و صحنه نمایش جمعه برای اولین بار در تهران، به آشوب و درگیری میان دو جناح مبدل شد. در این میان به نوشته روزنامه های تهران رفسنجانی بخاطر نگرانی از شعارهای چماقداران و درگیری دو جناح، خطبه های نماز را زودتر از موعد مقرر به پایان برد!

گران شدن مجدد مواد غذایی

در حالی که روزنامه های تهران از گران شدن ۵۰ درصدی قیمت نان در نقاط مختلف ایران طی روزهای اخیر خبر دادند، حسین خلیلیان، یک مقام رسمی استانداری تهران گفت، افزایش قیمت انواع نان اکیدا ممنوع است، ولی در عین حال گران شدن عملی نرخ نان را تایید کرد و برای مقابله با آن راه حلی ارائه نداد. روزنامه "جمهوری اسلامی" دیروز در مقاله ای نوشت پس از سال نو برخی از مایحتاج ضروری و کالاهای اساسی نظیر قند و شکر، و روغن نباتی دوباره کمیاب شده، و قیمت آنها در بازار آزاد سیر صعودی گرفته است. این روزنامه افزود هم اکنون

نادیده گرفتن این تغییرات، متهم کرد. گفتنی است که در گزارش کاپیتورن نسبت به افزایش میزان اعدام ها که طی سال گذشته به ۱۹۹ رسید و ۹۵ اعدام در ملاء عام انجام شد، اشاره شده است.

بیان رسمی مواضع! : زدن گودن و بریدن زبان!

اخیراً یکی از پاسداران رژیم آخوندیسم، به نام رحیم صفوی، که گویا فرمانده پاسداران ارتجاع می باشد، به تبعیت از رئیس خود علی خامنه ای، همه مخالفین و دگراندیشان را تهدید کرد که در صورت لزوم، گردن آنها را می زند و زبانشان را می برد. افشای این سخنان و درج آنها در بعضی از مطبوعات، بحث های وسیعی را در داخل و خارج کشور دامن زده است. لازم به یادآوری است که این سخنان در رژیم آخوندی چندان تازگی ندارد، و پیش از این همین سخنان - البته با کلمات دیگری - به کرات از زبان عناصر دیگری چون محمدی گیلانی، لاجوردی، ریشه‌ری، فلاحیان و... و... بیان شده است.

تهاجم عوامل رژیم به قرارگاه مجاهدین

طبق اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق ایران " ساعت یک بامداد روز ۱۷ فروردین ۱۳۷۷ تروریست های صادراتی رژیم خمینی قرارگاه زهرا رجعی در حوالی شهر کوت (منطقه پرواز ممنوع) را با موشک های آرپی.جی ۷ مورد حمله قرار دادند. " طبق این اطلاعیه این حمله، شصت و دومین عملیات مزدوران رژیم از ابتدای سال ۹۳ تا کنون بر علیه مجاهدین و ارتش آزادیبخش آن می باشد.

خودکشی یک دختر جوان در بازداشتگاه های مزدوران آخوندها

یک دختر جوان که توسط نیروهای انتظامی موسوم به ناهیان از منکر، دستگیر شده بود در بازداشتگاه ستاد این نیروها به سر می برد، در روز ۱۴ فروردین خودکشی کرد. وی که به خاطر دوستی با یک پسر و رفتن به خیابان با او دستگیر شده بود، با روسری خود را حلق آویز کرد و جان باخت.

سردبیر سابق مجله آدینه در آلمان

فرج سرکوهی می گوید که همچنان از عوارض ناشی از شکنجه رنج می برد. سردبیر سابق آدینه که پس از یکسال حبس، روز بیست و هشتم ژانویه گذشته از زندان آزاد شد، در مصاحبه ای با مجله آلمانی زبان "درشپیگل" گفت که از درد در ناحیه گوش و استخوان جناب سینیه رنج می برد، و شنوایی او آسیب دیده است. وی می افزاید که جراحات روحی بسیار دردناک تر و پایدارتر از جراحات جسمی او را رنج می دهد. فرج سرکوهی گفته است که در طول مدت زندان، خود را همچون انسانی زنده به خاک سپرده شده حس کرده است که روز و شب منتظر مرگ است.

فرج سرکوهی سه ماه پس از آزادی، اخیراً موفق به کسب گذرنامه، و سپس ورود به آلمان شده است. به گفته همسرش او قصد دارد، پس از یک سال اقامت در اروپا به ایران بازگردد.

قیمت یک حلب ۴ و نیم کیلویی روغن نباتی، به حداقل ۳۰۰۰ تومان رسیده، و قندو شکر به طور متوسط کیلویی سیصد تومان است. از سوی دیگر، تقی نوربخش، یکی از مقامات سازمان تامین اجتماعی گفت، وضعیت مالی این سازمان که باید به بیمه‌شدگان رسیدگی کند، وخیم است، و در صورت کم توجهی هیچ پاسخی در برابر خداوند و مردم نخواهیم داشت.

اعتراض علیه بردگی کودکان

گروهی نوجوان از کشورهای آسیایی که در یک راهپیمایی علیه کار کودکان شرکت می‌کردند، از پاکستان و از مرز میرجاوه وارد ایران شدند و در کوچه‌های زاهدان به راهپیمایی خود ادامه دادند. راهپیمایی جهانی علیه کار کودکان توسط سازمان بین‌المللی کار، سازمان داده شده است. هم اکنون ۲۵۰ میلیون نفر کودک ۵ تا ۱۴ ساله در حال حاضر در جهان به کار مشغولند. طبق آمار سازمان بین‌المللی کار، ایران در شمار کشورهای است که استفاده از نیروی کار کودکان در آن درصد بالایی را دارا می‌باشد.

تشکر پیتزافروش‌ها از "حزب الهی‌ها"؟
روزنامه جامعه چاپ تهران، در یکی از شماره‌های اخیر خود، در بخش طنز موسوم به "ستون پنجم" نوشت، از چند روز پیش که حاجی بخشی [یکی از سران چماقداران موسوم به انصار حزب اله تهران] در مجلس گفت، مخالفان حزب اللهیون کسانی هستند که پیتزا می‌خورند، فروش پیتزا در سراسر ایران گسترش یافته است. به نوشته این روزنامه هجوم بی رویه گروه‌های گسترده ایرانیان به پیتزا فروشی‌ها ادامه دارد، در حالی که آنها قلباً مایل به خوردن چلوکباب و کباب کوبیده هستند، ولی عمداً برای نشان دادن مخالفت خود، می‌روند، پیتزا بخورند. جامعه به کنایه افزود، اکنون کبابی‌ها و همبرگر فروشی‌ها نیز، دعا می‌کنند که سران چماقداران، جمله‌ای هم علیه این صنف بگویند تا کار و بار آنها هم سکه شود. البته جامعه اضافه می‌کند، بعید نیست اگر مردم مخالف به هجوم خود به پیتزا فروشی‌ها ادامه دهند، برخی جریان‌ها به اصطلاح مردمی، با حمله به این اماکن بخواهند مصرف‌کنندگان را محاکمه و مجازات کنند.

در حاشیه سفر وزیر

فرهنگ رژیم به سوئد

مطلبی کوتاه از رادیو صبا - استکهلم

مهاجرانی - وزیر فرهنگ رژیم - یک هفته پس از شرکت در کنفرانس فرهنگی یونسکو در استکهلم که به صحنه اعتراض علیه او و رژیم متبوعش منجر شد، در مصاحبه‌ای با مطبوعات داخل ایران و چند نشریه وابسته به رژیم شرکت نمود. وی در این مصاحبه، ماسک دمکرات منشی اش در استکهلم را به کناری نهاده، ضمن اشاره به تظاهرات ایرانیان و گروه‌های مخالف رژیم در مقابل سالن کنفرانس از جمله گفت: این رسوایی سیاسی برای منافقان است که با وجود بیش از ۷۰ هزار ایرانی در سوئد تنها ۱۵ نفر تظاهر کننده با معدل سنی بیش از ۳۷ سال داشتند و آنان هیچ جذاییتی برای جوانان ندارند. مهاجرانی با تکرار کلماتی همچون منافع، ضد انقلاب، ورشکسته و... کینه خود را نسبت به همان کسانی که هفته پیش از این در مصاحبه با بخش فارسی رادیو سوئد، هموطنان عزیز خوانده بود بیان کرد.

مهاجرانی در تهران به زبان دیگری سخن می‌گفت که هیچ شباهتی با زبانی که این وزیر به اصطلاح فرهنگ رژیم در استکهلم به کار برده بود نداشت. نحوه رویارویی این مبشر دروغین جامعه مدنی نیز، آنچنان نبود که از یک وزیر فرهنگ در سال دوهزار انتظار می‌رود.

در اینجا جا دارد که از مهاجرانی پرسیده شود که اگر نماد نفاق و چندگانگی بین گفتار و کردار و ناهمخوانی بین گفتار در استکهلم و تهران در هفته گذشته و این هفته این نیست، پس چه چیزی نماد نفاق است؟ مهاجرانی گویا فراموش کرده که گفته بود واقعیت‌ها در ایران تغییر کرده و گروه‌های مخالف از این تغییرات بی‌اطلاع هستند. مهاجرانی با تمام

ادعاهایش در مورد جامعه مدنی و آزادی باید بداند که هیچ جامعه مدنی بر پایه نفاق و چینی عمیق و آشکار قوام و دوام نمی‌یابد.

واکنش مهاجرانی حاکی از این است که مهم‌ترین ویژگی حکومت یعنی نفاق و چندچهرگی تغییر نکرده. تغییرات در جامعه ایران هر چند کم نبوده ولی اصولاً موضوعی نیست که مهاجرانی بتواند با مطرح کردن آن، تغییر حکومت در مسیر پذیرش دمکراسی را القاء کند. پیش شرط گسترش جامعه مدنی در ایران، قانون‌گرایی خود حکومت و برخورد آن با مخالفان از موضع دولت و نه یک رقیب سیاسی است. مهاجرانی با مقایسه تظاهرکنندگان و جمعیت ایرانی مقیم سوئد چنین نتیجه گرفت که مخالفین رژیم با اقبال از سوی ایرانیان و به ویژه جوانان برخورداری نیستند. اما این سوال می‌تواند در مقابل خود او به مثابه نماینده رژیم حاکم قرار گیرد. واقعاً اگر رژیم، تمایل به برپا کردن تظاهرات داشت، آیا همین تعداد هم حاضر بودند که در تظاهراتی به سود آن شرکت کنند؟ واقعیت این است که مردم ایران بیش از هر گروه و جمعیتی از رژیم ایران بیزار هستند.

پیش از مهاجرانی بارها عواملی همچون ولایتی و لاریجانی در مصاحبه با خبرگزاری‌های برون مرزی سعی نمودند که با بازی کردن همین نقش، عده‌ی را بفریبند، اما با تحولات یک سال اخیر و سیاسی‌تر شدن مردم و بی‌اعتمادی فزون‌تر نسبت به سران رژیم، دشوار است بتوان باور کرد، چنین شگردهایی مؤثر واقع شود.

مهاجرانی و هر فرد دیگری از مقامات هوادار خاتمی باید بداند که شرط ضروری پیشبرد هر نوعی سیاست سازنده‌ای، ایجاد اعتماد است. و شرط اولیه ایجاد اعتماد، خودداری از به کارگیری زبان دوگانه و بازی‌های سیاسی بی‌است که دیگر رنگ باخته‌اند.

گزارش های خارجی :

قحطی و مرگ در سودان

بیش از یک میلیون نفر در سودان در معرض گرسنگی حاد قرار دارند. این در حالی است که در حال حاضر بیش از ۳۰۰ هزار تن دچار گرسنگی شدید هستند. یکی از عوامل عمده این رویداد جنگ داخلی پانزده ساله میان دولت سودان و شورشیان این کشور می باشد. کارشناسان می گویند، برای رفع این گرسنگی حاد و مزمن، حداقل به یک صد میلیون دلار احتیاج است. در حالیکه مجموع وجوهی که بدین منظور از سوی کشورهای مختلف در اختیار سازمان ملل قرار گرفته فقط ۱۲ میلیون دلار است. با فرارسیدن فصل باران در این کشور به گفته مسئول هماهنگی سازمان ملل، امکان کشت به طور کلی از بین می رود، و در نتیجه تنها کمک های خارجی می تواند از شدت این فاجعه انسانی، تا حدی بکاهد؛ در غیر این صورت باید منتظر مرگ صدها هزار انسان، در سال جاری، در سودان باشیم.

پینوشه هیچ احساس پشیمانی نمی کند!

ایزابیل آئنده، دختر آئنده در مصاحبه ای با روزنامه نگار روزنامه سوئدی اکسپرسن گفت که او هرگز پینوشه را ملاقات نخواهم کرد. او همچنین گفت سوئد با فروش هواپیماهای جنگی "پاز" به شیلی، مستوجب ریسکی نخواهد شد. شیلی اکنون کشور آرام و با ثباتی است و پینوشه دیگر تهدیدی علیه این وضعیت نیست. ایزابیل آئنده که اکنون به عنوان نماینده حزب سوسیالیست به فعالیت مشغول است، تأکید می کند که او سناتور نیست، و این به این مفهوم است که او مجبور نخواهد بود با پینوشه روبرو شود. ایزابیل آئنده همچنین تأکید می کند، که من امیدوارم هرگز با پینوشه روبرو نشوم. این مرد تنها احساسی که دارد، افتخار کردن از عملی است [کودتای خونین ۱۹۷۳] که انجام داد. او هیچ احساس پشیمانی یا همدردی نسبت به خانواده های هزاران قربانی که تحت حاکمیت دیکتاتوری او شکنجه و ناپدید شدند، از خود نشان نمی دهد. پینوشه که خود را برای ورود به مجلس سنا آماده می کند، اشتباه بزرگی انجام می دهد. او ناگهان در شرایطی قرار می گیرد و جایی می نشیند که هر کسی در سنا می تواند هر سوالی که بخواهد از او بپرسد و او دیگر قادر نخواهد بود، خود را برای گریز از پاسخگویی پنهان کند. او باید پاسخگو باشد.

محاکمه روزه گارودی؛ سیاست یک بام و دو هوای اروپا

روزه گارودی، نویسنده و اندیشمند کمونیست سابق و مسلمان امروز، به جرم نوشتن کتابی علیه صهیونیسم و نیز به دلیل "خدشه دار کردن کشتار یهودیان و تحریف تاریخ" در فرانسه به پای میز محاکمه کشیده شد. دادگاه حکم محکومیت وی را صادر کرد و او به پرداخت جریمه نقدی محکوم شد. این موضوع در حالی انجام می شود که سلمان رشدی، علیرغم

اعدام کارلا فایه تاکر در آمریکا و واکنش اعتراضی نسبت به آن

کارلا فایه تاکر، زن ۳۸ ساله بی که در سال ۱۹۸۳ به جرم همکاری با دوست پسر خود در ضرب و شتم و قتل دو نفر به مرگ محکوم شده بود، سرانجام در ساعت ۶ بعد از ظهر روز ۳ فوریه به وقت آمریکا، توسط آمپول های سمی، حکم "مجازات" وی به اجرا درآمد. در پی اعلام نزدیک شدن اجرای حکم، واکنش ها و تظاهرات بسیاری در آمریکا، علیه مجازات وی به مرگ، و برای جلوگیری از اجرای این حکم انجام گرفت، اما این اعتراضات نتیجه ای نبخشید و کارلا در روز ۴ فوریه ۱۹۹۸، توسط آمپول سمی، به خواب ابدی فرو رفت. تنها کسی که می توانست در آخرین لحظات از اجرای این حکم جلوگیری کند، فرماندار ایالت تکزاس، جورج و. بوش پسر جرج بوش رئیس سابق سیا و رئیس جمهور پیشین آمریکا بود، که او نیز همانند پدر خود، بر اجرای مرگ علاقه نشان داد و درخواست عفو را رد کرد. این نخستین حکم اعدام یک زن در ایالت تکزاس پس از سال ۱۸۶۳ بود. هم اکنون بیش از ۳۰۰۰ زندانی در زندان های آمریکا، در انتظار اجرای حکم به سر می برند. هرکدام از این زندانیان به طور متوسط، می بایست هشت سال را در انتظار به سر برند تا مراحل "قانونی" و دادگاهی به انجام برسد! در هر سال حدود هفتاد حکم مرگ در آمریکا به اجرا درمی آید.



ایزابیل آئنده

تحریف تاریخ اسلام و توهین به پیامبر مسلمانان، با همکاری های دو جانبه خمینی و کشورهای اروپایی تبدیل به اسطوره شده و چپ و راست مورد حمایت قرار گرفته و جایزه دریافت می دارد!

این را می گویند سیاست یک بام و دو هوا! اگر آزادی نوشتن وجود دارد چرا برای بعضی آری و برای بعضی نه؟ آیا این "سیاست" نیست که دموکراسی و حدود آزادی را تفسیر می کند؟



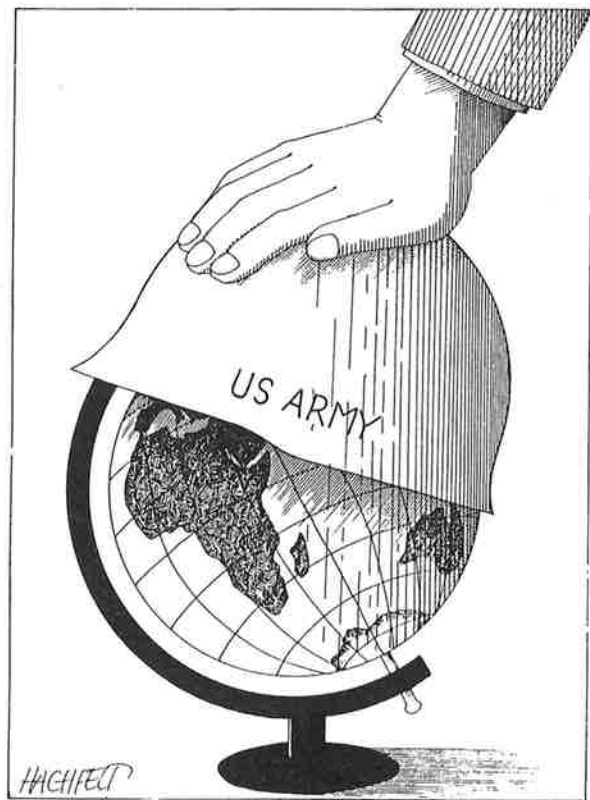
سلیمه غزالی جایزه خود را از بیوه اولوف پالمه دریافت می‌دارد.

جایزه پالمه برای سلیمه غزالی ، روزنامه نگار الجزایری

سلیمه غزالی روزنامه نگار الجزایری ، جایزه پالمه را دریافت کرد. او هنگام دریافت جایزه سال ۱۹۹۷ پالمه ، گفت : انسان نمی‌تواند همه چیز را ساده جلوه دهد . هنگامی که از خشونت در الجزایر گفته می‌شود ، می‌بایست این موضوع نیز توضیح داده شود که این چه جامعه‌ای است که این شرایط را سپری می‌کند .

غزالی سردبیر هفته نامه ناسیون در الجزایر بود که دیگر اجازه انتشار ندارد . او در این رابطه گفت : ما از درج تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های مقامات دولتی درباره کشتارها خودداری کرده و سعی نمودیم خودمان پیرامون این کشتارها به تحقیق پردازیم . اما اجازه نیافتیم چیزی درباره خشونت ، حقوق بشر در الجزایر و ارتشاء بنویسیم . به همین دلیل باید بگویم که ما روزنامه نگاران الجزایری متأسفانه تلاش چشمگیری در این زمینه از خود نشان نداده ایم . ما را از انجام هر تلاشی بازداشته‌اند . سلیمه غزالی جایزه خود را از دست لیزیت پالمه ، بیوه اولوف پالمه دریافت کرد.

۶۱ طرح از طراح معروف آلمانی : هاشفیلد



"روح کویر"



ساله را ذوب می کرد و چشمه ساران خود آگاهی و خرد گرائی را جاری می ساخت. پروته ای که آتش را برای جامعه سرد و یخبندان خود فرود آورد و خود تمام عمر در آن سوخت. هنگام که ستم، جهل، استبداد و استحمار بیداد می کرد، شعار شعور و دادگری و آزادی را بر زبان ها و قلم ها نشاند و آشنا ساخت و اسلام را از انحراف شاه و شیخ به شاهراه حقیقت کشاند. در فضای غم آلود سرزمینش که مرگ سیاه و ننگ کثیف تقلید و تسلیم، فرهنگ تا بناکش را آلوده ساخته بود و سنت های پوسیده چونان زنجیر بر دست و پای نسل زمانش سنگینی می کرد و ارزش های دروغین و فریبده چشم ها را خیره ساخته و آنها را تخدیر و تحمیق کرده بود، از خواب هزار ساله بیدار ساخت...

از فریادش دژخیمان و خرافه پرستان، بت های که خود را خدایان قدرت و دیانت معرفی کرده بودند، بر خود لرزیدند، شکاف برداشتند و فرو ریختند و شعله های کلامش کاخ های، استبداد و استحمار را می رفت که در کام خود گیرد که او را از هر سو آماج تیرهای زهر آگین قرار دادند. ابو سفیان ها و ابو جهل ها ریش می جنبانند و حلقوم می دریدند که مردم دین آبا و اجدادیتان بر باد رفت ... ولی طنین با شکوه فریادش خردها را بیدار می کرد و عاشقانه به او پاسخ می دادند و خواب راحت آنان را که بر آبخور رفاه و راحت طلبی آرمیده بودند بر می آشفست و می هراساند و در می یافتند که دیگر در این مرززار شیران نمی توانند بچرند.

سرانگشتان پر مهر کلامش کیوتراهی نامه بر را به پرواز در آورد و پیام آزادی و عدالت را به کیوتران دیگر دادند و مژده آنکه دیگر دوران خزان سر آمده و طلوع بهار با نسیم جانبخش از راه می رسد...

سوز سرمای ستم تا مغز استخوان ها را منجمد ساخته بود. سرزمین ما چونان کویری خشک و خالی و سترون و درخت تنومند فرهنگ کهنسال مان در بند دیوان و تشنه باران ... که

در تاریخ عمر طولانی و پر فراز و نشیب بشر گه گاه شخصیتهایی در جوامع مختلف پدید آمده و چون شهابی درخشیده اند و از پرتو وجود خود لحظه کوتاهی از زندگی جامعه خود را روشن کرده و آثاری جاویدان بر جای نهاده اند که هرگز از خاطر تاریخ محو نخواهند شد. آنها چنان با اراده ای استوار و مقاومتی خارق العاده در برهه یی از زمان مسیر زندگی یک اجتماع را توانسته تغییر دهند که هزاران سال نسل ها آن مسیر را پیموده و اهداف آنها را دنبال کرده اند و در هر زمان به مناظر و منابع درخشان و باور نکردنی دست یافته اند. آنها در ظاهر مانند بقیه، انسانی با همه خصوصیات انسانی بوده اند ولی روح و اراده خاصشان آنها را از سایر مردم جدا کرده است. آنها توانسته اند در طول عمر کوتاهشان سقف فلک را بشکافند و آنچنان طرحی نو در اندازند که تا شعاعی دور عقاید، سنت ها، انسان ها و اجتماعات تحت تاثیر افکار و عقاید شان قرار گرفته و دگرگون شوند. آنها نه تنها بر دنیای عصر خود بلکه بر عصرها و زمان های پس از خود با افکار و عقاید شان حکومت کرده اند و شعاع وجودشان از زمان و نسل ها پیشی گرفته است و قرن ها از زمانشان جلوتر حرکت کرده اند.

در حاکمیت تیرگی ستم مهاجری تنها کویر را رها کرد و به مدینه سرزمینش هجرت نمود تا بانگ انسانیت و عدالت سر دهد. عاشقی دردمند که در مناره دانشگاه مشهد در میان فریاد هایی که از هر سو و برای هر چه بلند بود فریاد دردمندش به گوش رسید که مردم را به قیام خواند، چونان خروس بی محلی که درمیان مرغان خانگی می خواند و همان فریاد سرش را بر باد می دهد. درآغاز فریادش غریب و نامفهوم بود و آنان که می شنیدند نود درصد شان نمی فهمیدند و چون نمی فهمیدند بر علیه فریادش فریاد می زدند که او را بزیر بکشید ... و آنان که می شناختند، صدای آشنای او بر جا نشان می نشست و پرده های خرافه و ناآگاهی را در عمق ضمیر شان می درید و چون پروانه هایی که شعاع نوری را حس می کنند از هرطرف به سوی می آمدند و گردش حلقه می زدند و چشم و دل به او می سپردند. او که طلایه دار صبحی روشن بود، باران کلامش در شور زار ستم و استحمار فرو می رفت و بندرهای شرف و شعور را آبیاری می کرد؛ و دیری نپایید که گلبوته های عشق روئیدن گرفت. کلامش جانبخش بود و عطر طراوت می پاشید. فریادش دردمند بود و دردها را می شناخت. رفتارش بی تاب بود و اراده اش به عظمت ایمانش سترگ و صبرش یک دنیا چگونه فریادی بود که از این خروس بی محل بر می خاست که کفن ها را می درید و جسدها را بر می شوراند و فطرت های پاک را از آوار ویرانه های استحمار و استبداد نجات می داد. مرزبانی که از پا افتادگان کویر عطش را به سرزمین آباد و چشمه های معرفت هدایت می کرد و سیراب می ساخت. خورشیدی که یخ های جهل و خرافه هزار

کبوتری عاشق و مهاجر از راه رسید و بر شاخسار آن لانه کرد و مزده آوردن بهاران را با خود آورد .

چون شمع شعله می کشد پروانه های سرگردان و عاشق با احساس نور و گرمایش به او روی می آورند و گردش حلقه می زنند و هیچ نیرویی نمی تواند آنها را از رفتنش باز دارد. موج ها از کویر برخاست و نهرها از هر سو جاری شد و زمینهای تشنه و آماده را بارور ساخت . جوانه ها سر زدند . بذرها روئیدند و به ثمر رسیدند . او راه را به آنان نمود و خود در این راه قربانی شد تا عاشقان بدانند چگونه و به کجا باید رفت . کسانی که پای در راه نهاده بودند هیچ نیرویی نمی توانست از رفتن باز شان دارد و نمی تواند . اگر راه را بیابی خود راه بگویند که چون باید رفت . راهی پر خطر بود باید بهای گرانی می پرداختند و پرداختند حتی ناچار شدند کتاب ها را در سینه هایشان پنهان سازند و در مغزهاشان ، زیرا کتاب ها را می سوزانند .

شبیعه صفوی بر جایگاه شیعه علوی تکیه زده و ملاها و مترف ها با ملاها مثلث شوم خود را توسعه داده و می کوشند خورشید ها را با عباهای سیاهشان بپوشانند ...

زمان هرگز به عقب بر نمی گردد و بهار که آمد شکوفایی و رستن را به همراه دارد ، اگر چه سرما و زمستان نخواهند . روندگان را به دنبال خود چون رود جاری ساخت و دشت های تشنه را سیراب ساخت . بذرها روئیدند و ریشه دواندند ، نهال ها رشد کردند و به درختانی تنومند تبدیل شدند و برگ های ترد نو رسته شان را در برابر شعاع مهربان کلام و کلمه های او گرفتند و بارور گشتند و می شوند . خواستند جلو بهار را بگیرند ، جلو جریان پر خروش رودهایی را که در جان ها جاری بود بگیرند ... ابرهای تیره حتی برای زمان های کوتاهی روی خورشید حقیقت کلام و کلماتش را پوشانند . کف های دروغین تهمت ها و افتراء ها دریای عظیم شخصیتش را و ... ولی هرگز دریا با دهان سگ ها آلوده نمی شود و خورشید را نمی توان برای همیشه از نظرها پنهان ساخت . اگر چه پیکرش از تازیانه های بی رحم ناکبین و مارقین و قاسطین یا زر و زور و تزویر مجروح و خونین بود و ملأ و مترف و ملا حلاج وار بر دارش کشیدند و دست و پایش را بریدند ولی زبان آتشینش شعله در خرمن آنها انداخت و جان های عاشق را گرما و روشنایی بخشید ؛ خواستند زیانش را هم ببرند ولی نتوانستند و حق و حقیقت چنین است .

آری شریعتی یک حقیقت بود ، عشق بود و خواهد بود ، اگر چه اینک بار دیگر آزادی را در سرزمینش در قلعه دیوان به بند کشیده اند و باز هم رویهان حيله گر بر سرزمین شیران تاخته اند و از خون شهیدان تغذیه می کنند و ضحاک ها بار دیگر کاوه ها را به دم شمشیر سپرده اند ...

و شیعه صفوی بر جایگاه شیعه علوی تکیه زده و ملاها و مترف ها با ملاها مثلث شوم خود را توسعه داده و می کوشند خورشید ها را با عباهای سیاهشان بپوشانند و قرآن ها را سر نیزه ها در برابر خلقی که به تصورشان علی ها را فراموش کرده اند چونان پرچم پیروزی بر دروازه های فریب همچنان بر پا دارند ولی کف ها فرو خواهند مرد و دریا همیشه دریاست .

محمدرضا شفیعی کدکنی
۵۵
۵۵
۵۵

دیدمت میان رشته های آهنین :
دست بسته ،
خسته ،

در میان شحنه ها .
در نگاه خویشتن
شطی از نجابت و پیام داشتی .

آه ،

وقتی از بلند اضطراب
تیشه را به ریشه می زدی ،
قلب تو چگونه می تپید؟

ای صغیر آن سپیده تو خوشترین سرود قرن!
شعر راستین روزگار!
وقتی از بلند اضطراب
مرگ ناگزیر را نشانه می شدی ،
وز صغیر آن سپیده دم
جاودانه می شدی ،
شاعران سبک موریانه ، جملگی ،
با: "بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها"،
با: "گسسته حورعین ز زلف خویش تارها"،
در خیال خویش ،
جاودانه می شدند!

آنچه در تو بود ،
گر شهامت و اگر جنون ،
با صغیر آن سپیده

خوشترین چکامه های قرن را سرود.





یادی از :

ناجی العلی :

طراح ، روزنامه نگار... و "انسان"

م . پرتو

السیاسه مشغول به کار شد و سپس به بیروت بازگشت و از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳ در روزنامه لبنانی "السفیر" به کار پرداخت ؛ در حالی که به طور همزمان به عنوان طراح با روزنامه کویتی الوطن نیز همکاری می کرد .
ناجی العلی در سال ۱۹۸۳ دوباره به کویت بازگشت و فعالیت خود را با روزنامه "القبس" آغاز کرد . در سال ۱۹۸۵ دفاتر روزنامه "القبس" به لندن انتقال یافت . ناجی نیز راهی لندن شد و همچنان به همکاری خود با این روزنامه تا تاریخ بیست و دوم اوت (آگوست) ۱۹۸۷ که به ضرب گلوله ناشناسی در جلوی دفتر روزنامه "القبس" مجروح می شود ، ادامه داد .

ناجی که در تاریخ ۲۲ - ۸ - ۱۹۷۸ به شدت مجروح شده بود ، بلافاصله به بیمارستان انتقال یافت ؛ اما تلاش های پزشکان بی نتیجه ماند و او سرانجام در صبح روز ۲۹ اوت (آگوست) ۱۹۸۷ در سن ۵۱ سالگی رخت از جهان بریست تا به خیل کاروان شهدای انقلاب فلسطین بپیوندد .» (۱)
عاملین شهادت وی هرگز شناخته نشدند ؛ انگشت های اتهام همچون همیشه موساد را نشانه رفتند ، در حالی که برخی از منابع دیگر ، گروه های فلسطینی را که ناجی همه آنها را مورد انتقاد قرار می داد ، عامل قتل او می دانستند ...

* * *

ناجی ، از کودکی خودت برایمان تعریف کن ، از کودکی که مجبور شد فلسطین را ترک کند ، او چگونه بود؟

من از روستای شجره جلیلی ، از جلیل شمالی هستم . روستای من بین ناصره و طبریه واقع است . من روستازاده هستم . ده یازده ساله بودم که فلسطین را ترک کردم . به اردوگاه عین الحلوه در نزدیکی صیدا آمدم . گواهی نامه اول متوسطه گرفتم و در هنرستانی در طرابلس درس خواندم . کارم را به طور اتفاقی در مطبوعات کویت از سال ۱۹۶۳ آغاز کردم و طی آن سعی نمودم تا نظرات خودم را به وسیله طرح بیان کنم .

آیا شما در هنرکده طراحی هم درس خوانده اید؟
من یک سال در فرهنگستان هنرهای لبنان درس خواندم که طی آن فقط دو ماه به طور مرتب و عادی درس خواندم . چون طی این مدت حدود ۵ الی ۶ بار دستگیر و زندانی شدم .

برایمان از کودکی که در همه طرح های حضور دارد و همیشه دست هایش را پشت کمرش به هم چفت می کند و شاهد حوادث گوناگونی است که ملت فلسطین به آن دچار می شوند سخن بگو!

این کودک خیلی زود در وجودم شکل گرفت . به هنگام کارم در مطبوعات کویت ؛ ولادتش در دهه ۶۰ میلادی بود . من او را با اسم " حنظله " بی از عین الحلوه به خوانندگان عرضه کردم . بیانی است از خویشتن خویش من و به مثابه گواهی میلاد و نوعی اعلان است و نیز پیمانی با خواننده مبنی بر اینکه حنظله به طبقه و اردوگاهش وفادار خواهد ماند .

یک دهه از شهادت ناجی العلی ، طراح و روزنامه نگار معروف ، انسان دوست و معترض فلسطینی می گذرد . گر چه وی دیگر در میان ما نیست تا همچنان با طرح های پر محتوا و گویای خود ، افشاگر بسیاری از مسائل و مبادلات سیاسی فریبنده بی باشد که " سیاستمداران " حرفه بی روز و شب پیرامون مناسبات خاورمیانه به طرح ریزی و اجرای آنها مشغول هستند ، با این همه آثار وی که بیشتر در طرح هایش تجلی می نمایند ، همچنان در عرصه مطبوعات حضور دارند و هر از چندگاهی به مناسبت و یا بی مناسبت زینت بخش صفحات نشریات مختلف قرار می گیرند .

فصلنامه هبوط این افتخار را داشته است که در میان نشریات گوناگون ایرانی فعال در تبعید ، از معدود نشریاتی باشد که به طور مرتب از طرح های ناجی العلی در زیباتر ساختن و پر محتوای نمودن خود استفاده کرده است و می کند .

ما با توجه به اهمیت و ارزش هنری ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی کارهای ناجی العلی ، و نیز به مناسبت گذشت یک دهه از شهادت این شیفته سرزمین مادری - فلسطین - و همچنین تداوم مبارزات او در عرصه های گوناگون و به ویژه آشنایی خوانندگان عزیز ایرانی با این هنرمند و روزنامه نگار شهید ، ضمن معرفی اجمالی سیر زندگی او ، مصاحبه صمیمانه بی را نیز که چندی پیش از ترک بیروت در سال ۱۹۸۳ با وی به عمل آمده است در این شماره هبوط درج می کنیم .

« ناجی سلیم حسین العلی در سال ۱۹۳۶ در روستای " الشجره " که بین ناصره و طبریا در جلیل شمالی فلسطین قرار دارد ، متولد شد . او سپس در سن ده سالگی همراه با خانواده و سایر اهالی روستا به شهر بنت جبیل واقع در جنوب لبنان نقل مکان کرد و سپس به اردوگاه عین الحلوه انتقال یافت . ناجی دروس ابتدایی را در عین الحلوه و رشته فنی را در مدرسه مهنیه در شهر طرابلس که در شمال لبنان قرار دارد ، به پایان رساند و آنگاه به دانشکده فنون در بیروت راه یافت . هنگام تدریس در این دانشکده چندین بار دستگیر و روانه زندان شد و در نتیجه از ادامه تحصیل باز ماند .

ناجی العلی در سال ۱۹۶۳ عازم کویت شد و به عنوان طراح و مسئول فنی در هیأت تحریریه نشریه " الطلیعه " به فعالیت پرداخت . او طی سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ در نشریه کویتی

نه یک شاهد بی معنی . در بعضی موارد هم ، مثلا در گرماگرم قیام کرانه غربی سنگ برمی دارد و با آن دشمنان را می راند . او همچنین هنگام خروج مقاومت فلسطین از بیروت بر دست های مجروح بیروت بوسه می زند . او همچنین در موقع لزوم گل هایی را به بیروت هدیه می کند . اینها از حالات نادری است که در آن کودک حرکت دارد . من از همه اینها فقط این را می خواستم بگویم که واقعیت عربی با همه دست آوردهای سیاسی اش ، مرا به حالت کفر نسبت به همه نهادها رسانده است . و تصور نمی کنم کسی بگوید این موضع منفی است و در برگزیده عمق مثبت گرایانه بی نیست . در آن موقع من مردم را برمی انگیزتم تا با رژیم ها همکاری کنند . به سادگی همین کودکی که دست هایش را پشت سرش به هم چفت کرده است ، آنها را برمی انگیزتم . با این همه موضع رد و اعتراض در تمام طرح هایی که کشیده ام حضوری آشکار دارد .

در طرح های شما رنگ سیاه حضور بیشتری دارد تا رنگ سفید ؛ این اندوه دائمی چیست؟ شما در دوره بی که انقلاب فلسطین در اوج افتخار خود بود هم همین سبک را به کار می بردید؟

در آن موقعی که تبلیغات عربی رسمی و غیر رسمی انقلاب فلسطین را در بوق و کرنا کرده بود ، من همان یتیمی بودم که از این انقلاب انتقاد می کرد . نه از سر دشمنی یا بدجنسی ، بلکه به دلیل ترس و نگرانی و احساس وظیفه . در ابتدا به خاطر همین مواضع مورد سرزنش و بدتر از آن قرار گرفتم . با این همه خیلی دردمند و اندوهگین بودم و اطمینان داشتم که این انقلاب موفق نخواهد شد . من از هنگام بیرون آمدن از فلسطین در حالت اندوه به سر می برم . و این را در طرح ها و سبک خودم منعکس کرده ام و همین بعضی ها را واداشته است تا مرا متهم به مالیخولیایی بودن کنند و از من بخواهند تا در طرح هایم رنگ های دیگری را هم به کار ببرم .

با این توصیف ، شما همیشه در جستجوی حقیقت بوده اید؟

من در طراحی خودم را جراح می دانم ، اما دردهای مردم را با چشم بندی - آن چنان که شیوه تبلیغات کاذب و مسلط در این رژیم ها است - مداوا نمی کنم . چرا که مردم در منطقه ما دارای شامه عقیم و علیلی هستند . حقیقت را دوست ندارند و در جستجوی آن نیستند . با آنکه وظیفه هر انسانی - در هر سطحی - است که حقیقت را جستجو کند . خود من در همه عمرم و در سراسر تاریخ آباء و اجدادیم چنین بوده ام . می دانم که در این تاریخ همه چیز مرا به سوگواری می خواند . بنا بر این در مرحله کنونی در پای پرچم های سیاه می ایستم و پرچم سفید را بالا نخواهم برد .

آنجنان که از بیشتر طرح ها برمی آید شما همیشه این رژیم ها را به شکل آدم های درمانده و ابله با صورت هایی گوشمالو و نامشخص می کشید ؛ چرا؟

من به این رژیم ها کافرم ، بنا بر تجربه و نه از سر دشمنی

دلیلش این بود که من از سقوط در جامعه مصرفی کویت بر خودم می ترسیدم . چرا که متوجه شده بودم که ده ها تن از دوستانم در بیابان کویت و جامعه مصرفی آن غرق شده اند . احساس می کردم که این کودک شکل شمایل مقدسی را دارد که روح را حفظ می کند و پیوند عاطفی ام را با مردمی که به آنها وابسته ام تقویت می کند . به همین خاطر هر روز صبح آن طرح را می کشیدم تا روحم را از سرگردانی در بیابان پاسداری کند .

آیا مایل هستید این کودک همینطور باقی بماند؟ بدون تغییر و تحولی در حالت چهره ، و یا ایجاد حرکات تازه بی در او و ...

این کودک از درون متحول شده است ، اما شکل بیرونی از جمله چهره اش همانگونه که هست باقی خواهد ماند . گفتم که شهرت این کودک به این دلیل است که او در عین الحلوه شکل گرفته و با آنجا پیوند دارد . این کودک با آنکه هویت فلسطینی دارد ، در آگاهی و مسئولیتش تحول پیدا کرده و دارای هویت جهانی و انسانی شده است .



آیا فکر نمی کنید این کودک کمی منفی و بی طرف به نظر می آید؟

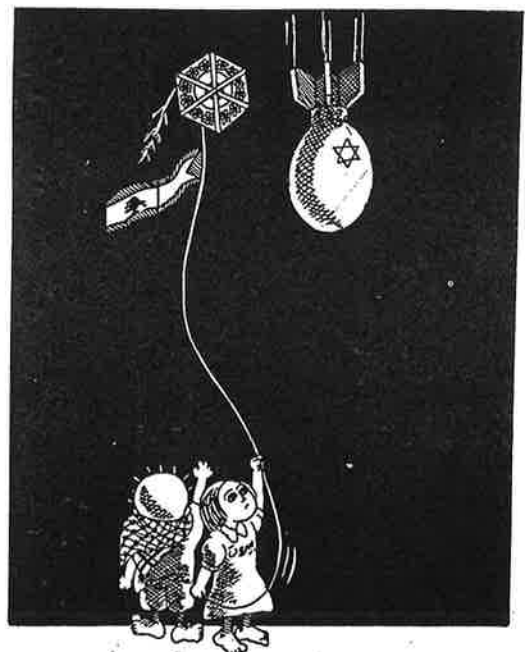
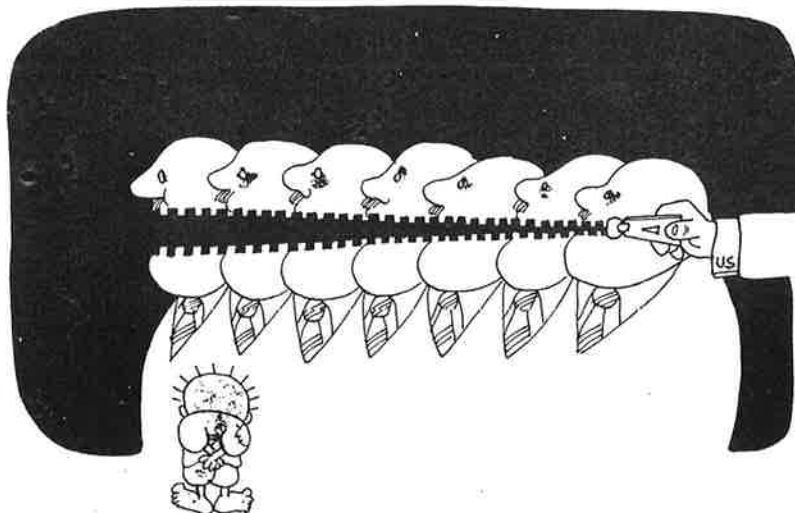
من معمولا با سئوالاتی از این قبیل مواجه هستم : چرا این کودک منفی است؟ و دست هایش از پشت به هم چفت شده است؟ پاسخ سئوال این است که این حرکت اشاره به بی گناهی او دارد و عدم شرکتش در بازی کثیفی که در صحنه لبنان دارد انجام می شود . این کودک از همان ابتدای تولدش پر حرکت بود و همینطور در کمال سادگی و صداقت زیاد حرف می زد . در سنگرها با رزمندگان بود ، رجز می خواند ، فریاد می کشید ، اذان می گفت ، سرود می خواند و بشارت دهنده انقلاب بود .

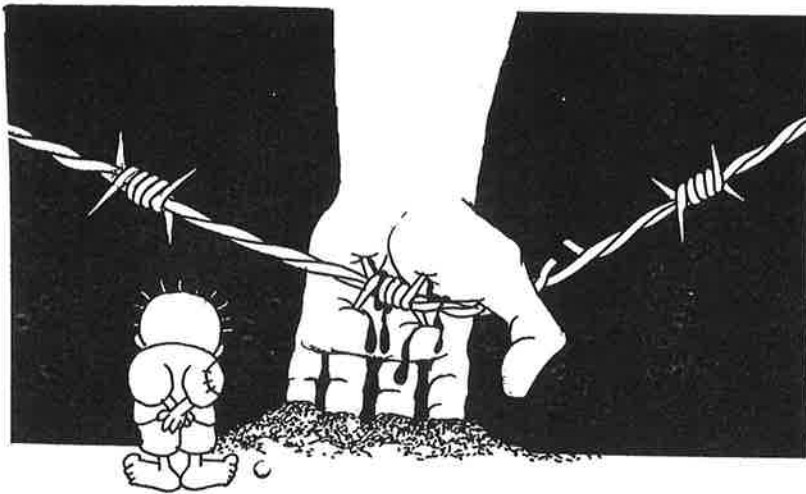
اما آنچنان که از بیشتر طرح ها برمی آید ، این کودک عموما در موضع شاهد ایستاده است و کمتر حرکتی از خود نشان نمی دهد؟

در بعضی حالات در موضع شاهد ایستاده است . البته آن هم



جسم ناشناس در آسمان بیروت !!





« این کودک خیلی زود در وجودم شکل گرفت. به هنگام کارم در مطبوعات کویت؛ ولادتش در دهه ۶۰ میلادی بود. بیانی است از خویشتن خویش من و به مثابه گواهی میلاد و نوعی اعلان است و نیز پیمانی با خواننده مبنی بر اینکه او به طبقه و اردوگاهش وفادار خواهد ماند. احساس می‌کردم که این کودک شکل شمایل مقدسی را دارد که روحم را حفظ می‌کند و پیوند عاطفی ام را با مردمی که به آنها وابسته ام تقویت می‌کند .

من به این رژیم‌ها کافریم ، بنا بر تجربه و نه از سر دشمنی صرف با آنها . چون در هیچ کجای دنیا ، زمامدار فرصت چهار یا هشت ساله به دست نیاورده است برای اینکه دوباره انتخاب شود . ما به بلای رژیم‌های ابدی گرفتاریم .

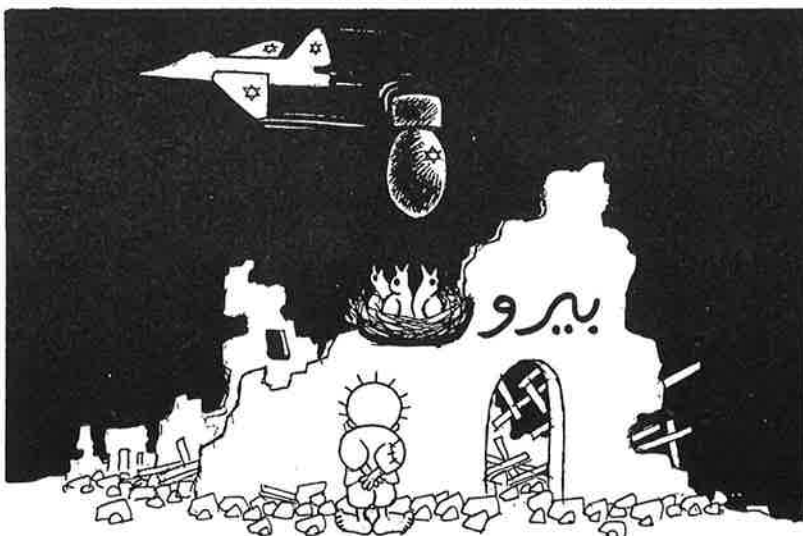


دنیا خواهان صلح و شاخه زیتون بود اما حق ما را در فلسطین نادیده می‌گرفت . وجدان دنیا مرده است . و صلحی که آنها از ما می‌خواهند به قیمت نابودی ما است .

اما در مورد اشک باید بگویم که راحتیم می‌کند ، وقتی که جاری می‌شود . به علاوه همه کودکان شهرهای ما این اشک را با خود دارند. من کلاً سعی می‌کنم که اندوه را تجسم ببخشم ؛ چرا که از اصیل‌ترین احساس‌های انسانی است . اندوه چیزی است که واقعا مرا معنی می‌کند . انسانی که اندوهگین نمی‌شود ، گمان نمی‌کنم که از تمساح چیزی زیادتر داشته باشد . و این به آن معنی نیست که من شادی را دوست ندارم و در آرزوی آن نیستم . کاملاً برعکس ، بسیار مشتاق آنم .

به یاد دارم در گرماگرم محاصره بیروت ، به محمود درویش برخورد کردم . دستم را تشویق کنان فشرد ، از زبانم در طراحی خوشش آمده بود . مخصوصاً از آن گلی که رو در روی با خمپاره کشیده بودم . من در آن روزها هر روز چنین گل‌هایی می‌کشیدم .

احساس من این است که نمی‌توانم عشقم را نسبت به میهن غصب شده و این ملت ستمدیده بیان کنم . و این مرا وامی‌دارد پایدار بمانم تا شاید دست کم به آسودگی وجدان دست پیدا کنم . تنها در آن وقت است که بی‌می‌برم ادای وظیفه کرده‌ام . «



من رودخانه لیطانی را سال هاست که کشیده ام ، و با اینکه سواحل حیفا یا یافا را نمی شناسم آنها را هم کشیده ام .

مطلع شدیم که به زودی بیروت را به سوی کویت ترک خواهید کرد . چرا کویت را انتخاب کردید؟
... من به خاطر بیروت خیلی خون دل خورده ام . بیروت را ترک نخواهم کرد . فلسطین را ترک نخواهم کرد . اگر به کویت می روم به اصطلاح نظامیان دارم به خط دفاعی دوم برمی گردم . همچنان که در مطبوعات کویت طرح می کشم و به ضرورت وجودی ام در آنجا آگاه هستم ، به کشیدن طرح در روزنامه " السفیر " هم ادامه خواهم داد . و به بیروت و مردم لبنان - فقط به پا برهنه هایش - وفادار خواهم ماند .

شما با جنگ زندگی کرده اید ، روزهای محاصره ، ویرانی ، مرگ و شهادت را به چشم خود دیده اید ، این جنگ چه حرفی برایتان داشت؟
اولا این جنگ و نتایج سیاسی و نظامی آن برای من غیر منتظره نبود . چرا که فصل ، فصل درو بود . و " اسرائیل " آمده بود تا با داس جنگی اش هر چه این رژیم ها و این انقلاب کاشته بودند ، در این فصل درو کند .



ساکین جدید

بعد از اشغال بیروت ، من برای اولین بار در عمرم به فکر برداشتن سلاح افتادم . با این توضیح که در همه عمر خودم و عمر انقلاب حتی یک گلوله هم شلیک نکرده بودم و سلاح بر نداشته بودم . با آنکه انگیزه های بسیاری برای برداشتن آن داشتم - که اولینشان دفاع از خانواده و اردوگاهم بود - اما تصور نمی کردم که قادر به کشتن باشم .

به یاد دارم در گرماگرم محاصره بیروت ، به محمود درویش برخورد کردم . دستم را تشویق کنان فشرد ، از زبانم در طراحی خوشش آمده بود . مخصوصا از آن گلی که رو در روی با خمپاره کشیده بودم . من در آن روزها هر روز چنین گل هایی می کشیدم .

به سئوالتان برگردم . این جنگ انسانیت و ایمان مرا نسبت به هدفم و دلبستگی ام به لبنان بیشتر کرد . در آن مرحله برای

صرف با آنها . چون در هیچ کجای دنیا ، زمامدار فرصت چهار یا هشت ساله به دست نیاورده است برای اینکه دوباره انتخاب شود . ما به بلای رژیم های ابدی گرفتاریم . با این همه فرصت ها را به آنها می دهیم تا چنین کنند . به نظر من تنها فلسطین نیست که غصب شده است . با آنکه تمام میهن عربی ما توسط رژیم هایشان غصب شده است ، و این رژیم ها از آزاد کردن فلسطین عاجز هستند ، ما از آنها می خواهیم که به مردم حق و آزادی و زندگی شان را اعطاء کنند!

من همیشه برانگیزنده و بشارت دهنده انقلاب هستم ... برانگیزنده انقلابی حقیقی ، که به نقش خودم در آن آگاهم .

کبوتری کشیده اید که دارد در کنار صدا خفه کن اشک می ریزد و قلمی که ترور شده است ... امروز به سر این کبوتر چه آمده است؟
من در زبان اکسپرسیونیستی ام گاهی از سمبل استفاده کرده ام :

کبوتر و پروانه . و نسبت به کبوتر بیرحم بوده ام ، چرا که سمبل صلح بوده است . و همه نیروها می دانند که کبوتر چه معنایی دارد . من گاهی هم معنای آن را در نظر گرفته ام : کلاغی که بالای سر ما چرخ می خورد . به خاطر اینکه دنیا خواهان صلح و شاخه زیتون بود اما حق ما را در فلسطین نادیده می گرفت . وجدان دنیا مرده است . و صلحی که آنها از ما می خواهند به قیمت نابودی ما است . به همین دلیل متقاعد شدم که کبوتر بی گناه نیست .

نظر من این است که هر هنرمندی می تواند سمبل های خودش را پیدا کند . حتما که نباید شاخه زیتون باشد . من در زبان خودم شاخه پودنه و گل و پروانه و سنگ و غیره را به کار می برم . اما در مورد اشک باید بگویم که راحت می کند ، وقتی که جاری می شود . به علاوه همه کودکان شهرهای ما این اشک را با خود دارند . من کلا سعی می کنم که اندوه را تجسم ببخشم ؛ چرا که از اصیل ترین احساس های انسانی است . اندوه چیزی است که واقعا مرا معنی می کند . انسانی که اندوهگین نمی شود ، گمان نمی کنم که از تمساح چیزی زیادتیر داشته باشد . و این به آن معنی نیست که من شادی را دوست ندارم و در آرزوی آن نیستم . کاملا برعکس ، بسیار مشتاق آنم .

دریا ، این هستی همیشه در حرکت و سیال ، چرا خیلی کم در طرح هایتان حضور دارد؟

من بیشتر دلم در گرو زمین است . اما دریا را هم دوست دارم و آن را با زلالی بسیار به کار می برم . موقعی که انقلاب فلسطین بیروت را ترک می کرد ، موجی کشیدم که گل هایی را می آورد و بر پای مجروح بیروت پرتاب می کرد ؛ همان گل هایی را که رزمندگان در حالی که از سواحل بیروت دور می شدند ، پرتاب می کردند . همینطور ماهی هایی که گلی را به سواحل بیروت می آوردند . من به عنوان یک انسان احساس می کنم که به این سرزمین با دشت های سرسبز و بیابان های سوزانش پیوند خورده ام . شما در عین حال می توانید مرا " خاکی - آبی " به حساب بیاورید .

اولین بار به ذهنم خطور کرد که سلاح بردارم . و این را در خودم می دیدم که بتوانم دشمنم را بکشم . با آنکه مردان مقاومت ملی لبنان در آن لحظات در آنجا بودند و جواب درست خودشان را می دادند . من احساس می کنم که به خاطر آنهاست که طراحی می کنم .

از این به بعد چه خواهید کشید؟

طرح های زیادی کشیده ام که در روزنامه ها به چاپ نرسیده است . می شود گفت که روزنامه ها را به دردمر می انداخت و مشکلاتی را به دنبال خودش می آورد . طرح هایی هم وجود دارند که سردبیران روزنامه ها آنها را از نظر اخلاقی غیر قابل چاپ می دانستند ، در حالی که من خلاف نظر آنها را داشتم . برای اینکه ، این رژیم ها هر از چند گاهی به این احتیاج دارند که آبرویشان در این بیروت سوخته ، ریخته شود . طرح هایی هم هستند که در کشیدنشان ملاحظه به خرج نداده ام ، زیرا در آنها دردها ، رنج ها و کمبودهای درونی ام را بیان کرده ام . احساس من این است که نمی توانم عشقم را نسبت به میهن غصب شده و این ملت ستمدیده بیان کنم . و این مرا وامی دارد پایدار بمانم تا شاید دست کم به آسودگی وجدان دست پیدا کنم . تنها در آن وقت است که پی می برم ادای وظیفه کرده ام .



بعضی از روشنفکران از کوتاهی سقف دموکراسی شکوه می کنند ، در حالی که من احساس می کنم که این خشونت است که کار را به اینجا رسانده است . با این همه هر روشنفکر خودآگاهی می تواند سمبل های خودش را بیابد و به بیان آرمان های مردم بپردازد و نقش خودش را ایفا کند . و دست آخر تابلویی وجود دارد که طراحی نشده است و آن تابلوی آرمان هزاران جوانی است که در گذر تاریخ سراسر مبارزه ما جان داده اند و به شهادت رسیده اند . تصور می کنم اگر به فلسطین برگردم ، به طور حتم از کشیدن تأثیرات این آرزوی برآورده شده عاجز خواهم ماند .

(۱) مجله فلسطین الثورة ، شماره ۶۶۵ ، ۵ - ۹ - ۱۹۸۷

« سازمان فتح عملیات "سپتامبر سیاه" به هنگام مسابقات المپیک در مونیخ در سال ۱۹۷۲ را محکوم نکرد. چنانچه از انگیزه ها ، اهداف و مشی دست اندرکاران این عملیات و همچنین وقایعی که این عملیات را به سرانجامی خونین کشانید، اطلاع نداشته باشیم ، ممکن است از این موضع فتح تعجب کنیم . از آنجا که دو مسئول گروه کماندویی مزبور به نام های مستعار مصالحه و چه گوآرا به خوبی می شناختم و با توجه به اطلاعات مفصلی که بعدا از طریق سه نفر از بازماندگان این گروه مهاجم به عمل آوردم ، در موضعی قرار دارم که بتوانم به خوبی جریان مشروح وقایع را تا آنجا که ضوابط و محدودیت های امنیتی به من اجازه می دهد، تشریح کنم .

در ابتدای سال ۱۹۷۲ سازمان اوپک طی نامه ای رسمی به کمیته ی رهبری بازی های المپیک پیشنهاد می کند که با شرکت ورزشکاران فلسطینی در این مسابقات موافقت نماید . از آنجا که این پیشنهاد بدون جواب می ماند پیام دیگری ارسال می گردد . نامه دوم نیز با سکوت و بی توجهی توهین آمیزی مواجه می شود . مسلم بود که از نظر این بنیاد جلالت مآب که مدعی بی طرفی سیاسی است ، ما اساسا وجود نداشتیم و یا بدتر از آن شایسته موجودیت نبودیم . این رفتار توهین آمیز که در هنگامی روی می داد که هنوز شش ماه از نابودی آخرین فداییان در جرش و عجلون نگذشته بود ، باعث تنفر و خشم رزمندگان جوان ما می شود . رهبری "سپتامبر سیاه" تصمیم می گیرد از فرصت استفاده نموده و طرحی برای دستیابی به سه هدف زیر به اجرا گذارد:

- اثبات موجودیت خلق فلسطین در برابر همه و به زعم همه ،
 - بهره برداری از تجهیز فوق العاده رسانه های خبری در مونیخ، برای انتشار آرمان و هدف ما در تمامی جهان - بدون اهمیت دادن به جهت مثبت یا منفی آن ، باداباد
 - و بالاخره آزاد سازی رزمندگان مقاومت از زندان های اسرائیلی که در ابتدا تعداد آنها تا دوست نفر مشخص شده بود
- باید بگویم که با کمال تأثر دریافتیم که بخش اعظم افکار جهانی از قطع بیست و چهار ساعته بازی های المپیک که برایش به مثابه یک نمایش هیجان آور بود بیشتر متأثر شد تا از سرگذشت خلق فلسطین طی بیست و چهار سال گذشته یا از سرانجام وحشت انگیز پنج عضو گروه کماندویی و نه نفر از گروگان هایشان .
- ... افراد گروه دستور اکید داشتند که غیر از مورد دفاع از خود، متوسل به خونریزی نشوند ، اما [روند حوادث] ... »

شهیدابو ایاد (صلاح خلف)

(به نقل از کتاب فلسطینی آواره ، ترجمه حمید نوحی ، چاپ اول ، انتشارات قلم ، فروردین ۱۳۶۰ ، ص ۱۸۱ تا ۱۸۳ و ۱۸۷)

«المپیک امسال را در شرایط و زمان کنونی باید دید ، تا درست قضاوت کرد ، و همبای وجدان پلید شرق و غرب نشد ، که یک صدا محکومش کردند ... در اینجا پنج نفر در متن تماشایی و تماشاگر استحمار شده شرق و غرب برمی خیزد تا به دنیا بگوید که این هر دو با ما چه کردند ، و تو اگر هزار سال خواستی به قضاوت بنشین ، به امروز ، به امسال ، بازگرد و حادثه را در متن اکنون ببین تا به خطا داوری نکنی»

شهید دکترعلی شریعتی

(به نقل از مجموعه آثار شماره ۷ ، ص ۲۰۲)

بحثی پیرامون حقوق زنان و مجازات های رایج در دوران اولیه اسلام

ناهید نجمی و مصطفی آبادانی

گفتگو در مورد مجازاتهایی که رژیم حاکم بر ایران آنرا اعمال می‌کند و بخصوص سنگسار، موضوع گفتگوهایی شده که اغلب از روش علمی بی بهره بوده و ابزاری می‌شود برای هم هویت کردن بینش دینی و حاکمیت موجود، تا از قبل این خلط موضوع، مذهب ستیزان حرفه‌ای به نان و نامی برسند. در نوشته ای که می‌آید، قصد بر این است که این مجازاتها و بخصوص سنگسار بطور اجمال مورد مذاقه قرار گیرد. در این نوشته، سعی بر این است که تا آنجا که ممکن است از استفاده از اصطلاحات تخصصی و استدلالهای بفرنج اجتناب گردد.

به قول ملای رومی، که با تأسی به آیه‌ای از قرآن می‌گوید می‌بایست به خانه‌ها از درب آنها وارد شد، (ادخلوا البیات من ابوابها واطلبوا الاغراض من اسبابها) و به هدفها با استفاده از ابزارهای مناسب دست یافت، ما هم سعی خواهیم کرد که در ارتباط با بحث سنگسار، از در خانه به درون آنیم و از کلیات به اجزای و از اسباب به اغراض دراییم. با این سخن، ما با اینکه سعی داریم از مکتب توحید الهام بگیریم، اما روش ما از سوی دیگر با مکتب تفهیم تفسیری ماکس وبر فیلسوف و جامعه شناس نامدار آلمانی نیز می‌خواند. وبر از جمله دانشمندان علوم اجتماعی بود که معتقد بود که یک رفتار و سلوک اجتماعی و یک نهاد اجتماعی بدون انضمام در متن کلیت، بدون فهم ارزشها و روح حاکم بر آن پدیده، قابل فهم نیست. وبر معتقد است که گاه رفتار مشابه در دو جامعه مختلف، دارای معانی مختلف است که توجه به فهم چستی و چرایی آن، معنا و پیام متفاوت آنرا، قابل فهم خواهد کرد. این سه اصل به ترتیب عبارت‌اند از: معرفت و برخورد برون دینی و درون دینی، نگاه جامع و کلی به مسائل دینی، و بالاخره تاریخی دیدن روند تحول حقوق.

اصل اول: تفکیک و تفاوت نقد بیرونی و درونی

اصل نخست، تحلیل این نکته مهم است که باید تفکیک و تفاوت بین نقد بیرونی و درونی از نظامهای فکری و بخصوص اسلام قابل شد. منظور از بیرونی چنان نقدی است که اساس و پایه یک نظام فکری را به نقد می‌کشد و با عناصر درونی نظام کاری ندارد. دلیل این امر این است که منتقدی که پایه‌های اعتقادی و نظری یک نظام را به هر دلیل نپذیرفته است اصولاً اگر به نقد اجزای درونی آن نظام فکری پردازد به کار عبثی پرداخته است. مثلاً برای کسی که به اصل نظام سرمایه نقد دارد و آنرا نمی‌پذیرد، خیلی بیهوده و عبث است که به امری جزئی در داخل این نظام پردازد. برای مثال، اصل کاهش مطلوبیت نهایی مصرف که در اصل خود تابعی است از فرد در نظام سرمایه داری و انگیزه‌های شخصی فرد و برای بررسی اصل کاهش مطلوبیت نهایی مصرف باید به نگرش به انسان در نظام سرمایه و انگیزه‌های فردی به عنوان مهم‌ترین عامل رفتار

اقتصادی در این نظام پرداخت. بنابراین نقدی در این رابطه موجه خواهد بود که نقش فرد در رفتار اقتصادی را به نقد بکشد. به قول شاعر چون که صد آمد نود هم پیش ما است.

در نمونه مشخصی چون سنگسار، استدلال مخالفین بر این پایه قرار دارد که اولاً بدون هیچ مقدمه چینی منطقی، سنگسار را رکنی رکنین از آیین توحید و بینش یکتاپرست قلمداد می‌کنند و سپس با این پیش فرض که سنگسار نیز بطور بدیهی و جدا از فاکتورهای تاریخی اجتماعی امری قبیح است به بینش توحیدی حمله می‌کنند. مثال عینی این مطلب چنین خواهد بود لغو مالکیت خصوصی در نظام کمونیستی را بدون فهم مقدماتی که به این نتیجه می‌انجامد، و بدون بررسی مقدمات رد کنیم. و یا اینکه بر پایه یک اشتباه بزرگ در محاسبه تاریخی مارکس در پیش بینی انقلاب در انگلیس یا فرانسه تمامی نظریه ماتریالیسم تاریخی او را به این بهانه که اشتباه مارکس در تفسیر تاریخ مبنای اشتباه او در پیش بینی انقلابات است رد کنیم.

حاصل این بحث در عمل این است که، فرد یا جریانی که به طور کلی دین و مذهب را قبول ندارد هیچگاه با براهین و استدلال درون دینی که از تبعات پذیرش اساس دین می‌باشد، و از فرآیند معرفت درون دینی می‌جوشد قانع نخواهد شد. یک مثل روشن برای این مطلب این است که افرادی اصل دین را قبول ندارند و از فلسفه نماز و روزه می‌پرسند. برای فردی که اصول و پایه‌های بینش دینی را قبول ندارد عبث است که از فلسفه احکام سخن گفته شود. چرا که احکام و مناسک و شعائر اساساً از دل نگاه به انسان و جهان از منظر بینش دینی می‌جوشد، و خارج از این بینش بیهوده، بی معنی و حتی مضر است.

نماز و روزه و سایر شعائر اصولاً در یک رابطه ارگانیک با جهان‌نگری دینی، انسان‌شناسی دینی بر پایه یک أسلوب منطقی مستقیماً از محتوای آن بینش بیرون می‌جوشد. بنابراین نمی‌توان با پیش زمینه اندیشه ماتریالیستی دلیل منطقی و موجه برای این مناسک یافت کما اینکه مقید بودن به حدود و ضوابط یک مسلمان برای یک ماتریالیست غیر منطقی و ناموجه خواهد بود. بنابراین بیهوده خواهد بود که از یک ماتریالیست، چه در چارچوب بینش کمونیستی یا بورژوازی انتظار داشت که آنرا منطقی بداند. در نتیجه کسی که به بینشی بجز بینش دینی متعهد است اگر قصد تفحص و تحقیق را دارد، نباید هم و غم خود را مصروف احکام فرعی و جزئی بنماید. بلکه برخورد اصولی و مبنایی اقتضای دارد تا به مبنایی دینی بپردازد.

اصل دوم: تحلیل جامع و کلی نظامها

اصل دوم که توجه به آن ضروری می‌باشد، تحلیل جامع و کلی نظامها، و خودداری از خرد نگری است. از نظر کمی آیات احکام، در قرآن مجید به ۲۰۰ آیه نمی‌رسد و از ۳ درصد کل آیات قرآن تجاوز نمی‌کند. آیات مربوط به دفاع و جهاد نیز حدود ۵ درصد از قرآن را تشکیل می‌دهد. در مقابل صدها آیه وجود دارد که در آن انسانها به تعقل، تدبر و تفکر خوانده می‌شوند. همزمان ده‌ها آیه وجود دارد که در آن به مساوات، برابری و برادری و انسان دوستی امر شده است. همچنین آیاتی که در آن به تساهل، بردباری و گذشت امر شده نیز بسیار است. از این گذشته حتی کسانی که دارای کمترین آشنایی با قرآن هستند، می‌دانند که تاکید قرآن بر روی معرفت جهان بینی و جهان‌نگری خاصی است که در آن میدای و معاد واحد انسانها صرفنظر از جنس، ملیت، قومیت و زبان به نحوی

معرفی می‌شود تا پایه‌های تبعیض و نابرابری از فرهنگ انسانها حذف گردد.

حال بدون توجه به چنان آباتی که جزء محکومات و آیات صریح قرآن هستند، با طرح چند آیه و از کلیت انداختن مفهوم آن چگونه می‌توان به فهم درست معنایی آن نایل شد. استفاده از چنین روشی هیچ مجوز منطقی و علمی ندارد و تنها می‌تواند ابزار کار افرادی باشد که می‌خواهند پیش یافته‌های خود را مقبول جلوه دهند.

در امور حقوقی اغلب بین مواد و قوانین - اگر این مواد و قوانین بدون توجه به کلیت یک نظام حقوقی مورد بررسی قرار گیرند - تضاد و تقابل به چشم خواهد خورد. در حالی که آنچه محل استناد قانونگذار می‌باشد نه تک تک مواد بلکه کلیت قانون خواهد بود.

بنابراین اگر می‌بایست به قانونگذاری در میان مسلمانان پرداخته شود باید به قوانین مثبتی که در دوران ابتدایی اسلام وضع شده از جمله ممنوع شدن کشتار فرزندان دختر، دادن شخصیت مدنی و سیاسی به زن، مبارزه با فقر و وضع قوانین مالیاتی برای از بین بردن شکاف طبقاتی نیز اشاره کرد. بدون اشاره به قوانینی که مثلاً کشتن یک فرد را مساوی کشتن تمامی انسانها قلمداد می‌کند، و بدون توجه به اثرات عظیم اسلام در از بین بردن حکومت‌های مبتنی بر کاست طبقاتی، فهم اجزای قواعد مدنی مسلمانان در آن زمان غیر ممکن است.

اصل سوم: نگرش تاریخی و یا نسبی‌نگری تاریخی

نگرش تاریخی و یا نسبی‌نگری تاریخی به این معناست که هر قانون و مقرراتی باید با توجه به مرحله تکاملی تاریخی و شرایط خاص قانون‌گذاری فهم شود. بدون فهم شرایطی که مبنای اصلی صدور یک قانون است، درک مضمون یک قانون ممکن نیست. این امری است که اغلب جامعه‌شناسان حقوقی بر آن اتفاق نظر دارند. از مشهورترین این محققان ژرژ گورویچ است که در کتاب جامعه‌شناسی حقوقی متذکر می‌شود که کارکرد حقوق، ایجاد تعادل بین افراد و گروه‌های اجتماعی است و با تغییر روابط و شرایط اجتماعی لاجرم روابط حقوقی نیز تغییر می‌کنند.

به عبارت دیگر رابطه قوانین حقوقی و روابط اجتماعی، رابطه ظرف و مظهر و ماده و صورت است.

روابط حقوقی صورت و قوالب و واقعیت اجتماعی و روابط مادی ماده مظهر هستند. بنابراین اگر یک قانون در شرایط فعلی سترون و یا نامطلوب جلوه می‌کند دلیلی وجود ندارد که همین قانون ممکن است در شرایط دیگر کاربرد اجتماعی نداشته باشد. برای مثل در همه جای دنیا مقررات زمان صلح در زمان جنگ بی معنا و حتی ممکن است موجبات اضمحلال یک جامعه را فراهم آورد. در این مورد بین حقوق دانها و سیاست‌شناسان توافق وجود دارد. یا قانون کوپنی کردن توزیع کالا همانقدر در شرایط جنگ با معنا و مفید است که در زمان صلح بی معنا و مضر. به همین دلیل قوانین مدنی در دوران پیامبر اسلام چندین بار تغییر کرد و طبق نص صریح قرآن احکامی که کارایی خود را از دست داده‌اند تابع قانون نسخ شده و با قانون بهتر تعویض می‌شوند. از این گذشته احکامی که تشریح می‌شود در صورتی که عقلانی نباشند، طبق قاعده «کل ما حکم به العقل»، حکم به الشرع، در معرض تبدیل خواهند بود. عقلانیت پایه و اساس تشریح در اسلام است و سنت و حتی قرآن نیز در نهایت بر پایه عقلانیت تفسیر شدنی است. بیشتر احکام مدنی که به میان مسلمانان آمده است، جزء تأسیسی نبوده‌اند، که پیامبر اسلام خود

ابتدای به ساکن به وضع آن اقدام کند، بلکه از جمله احکام امضایی هستند یعنی احکامی که

۱- در میان یک قوم رایج بوده،

۲- در شرایط زمانی خود کارکرد مثبت اجتماعی داشته،

۳- نقض آن به یکباره ایجاد تنش اجتماعی می‌کرده، پس قانونگذار آنرا بطور مقطعی می‌پذیرد تا راه حل بهتری برای آن پیدا شود.

سنگسار، پدیده‌ای غیر اسلامی

اما پیش از ورود به مبحث سنگسار لازم است مختصری به مسائلی که مستقیماً بدان مربوط می‌شود نیز پرداخته شود.

در دایره المعارف اسلام، چاپ بریتانیا در ذیل ماده رجم می‌خوانیم، رجم در لغت به معنی به کناری راندن، از خود راندن و بالاخره مطلق انداختن سنگ می‌باشد و از ریشه عبری است. اصل و مشتقات این کلمه ابتدا در کتب عهد قدیم یهود بکار برده شده است. رجم در کتاب یهود در اصطلاح به سنگسار کردن برای اعدام فرد نیز اطلاق شده است، سنگسار از سنن اهل یهود بوده است که به اعراب نیز سرایت نموده است. همین دایره المعارف می‌افزاید که در قرآن از مجازات سنگسار نامی برده نشده بلکه فقهای مسلمان آنرا به سنتهای دوران پیامبر احاله می‌دهند. ما لازم می‌بینیم در اینجا تاکید کنیم، که حکم سنگسار یا توصیه به سنگسار، در هیچ جای قرآن نیامده است.

البته در قرآن از مشتقات کلمه رجم ۱۴ بار استفاده شده، که بیشترین مورد استعمال آن در مورد شیطان می‌باشد که با صفت رجم از او یاد شده است. رجم از ریشه رجم و صفت مشبه می‌باشد یعنی رانده شده، طرد شده. مورد دیگری که در آن از مشتقات کلمه رجم استفاده شده، در داستان پیامبران بنی اسرائیل است که مخالفان آنها در موقع بیرون راندن آنها از شهرهایشان از سنگ پرانی علیه آنها استفاده می‌کرده‌اند. گویا سنگسار و یا سنگ پرانی وسیله تصفیه حساب گروه حاکم و غالب علیه مخالفین سیاسی خود و به ویژه پیامبران بوده است. لذا می‌توان نتیجه‌گیری نمود که، استفاده از سنگسار برای خاموش کردن ندای پیامبران احتمالاً وسیله رایجی در قوم بنی اسرائیل بوده است.

مجدداً تاکید می‌کنیم که در هیچ جای قرآن حکم یا توصیه‌ای به سنگسار به عمل نیامده و سنگسار از سنن دوران نشو و نمای اسلام در مدینه می‌باشد. براساس بینش توحیدی مجازات‌ها اغلب به عنوان راه حل نهایی در شرایط بن بست پیش نهاد شده و تکیه قرآن بر عفو، سازش و ملاطفت است.

به نظر خانم بکمن استاد تاریخ ادیان در دانشگاه استکهلم نیز، اصولاً سنگسار، به ویژه در اسلام جنبه دینی ندارد و از محیط اجتماعی وارد آن شده است، و به وحی ارتباطی ندارد.

درک و فهم همه جانبه یک مکتب

همانطور که گفتیم فهم اجزای یک مکتب، بدون فهم مبانی و نظرگاههای اساسی آن در مورد انسان و جهان، که اصطلاحاً پارادایم یک مکتب نامیده می‌شود و عمدتاً شامل دیدگاههای انسان‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و جهان‌شناسانه است، ممکن نیست. هر آنکه تمایل دارد تا به فهم یک نظام اعتقادی و سیاسی بپردازد می‌بایست، متدولوژی، نحوه برخورد و زبانی که آن مکتب به آن سخن می‌گوید را بشناسد. منظور ما از زبان در اینجا زبان، به معنی رایج آن که مثلاً به فارسی و انگلیسی تقسیم می‌شود، نیست، بلکه زبان مفهومی مراد است و معنی جامعه‌شناسانه

آن مورد نظر است. مثلاً برای درک یک استنتاج جامعه‌شناسانه باید با روش و زبان دانش جامعه‌شناسی آشنا بود. برای فهم یک مدل اقتصادی می‌بایست، محقق از مبانی و اصول علم اقتصاد یعنی متد دانش اقتصاد، اصطلاحات، و فهم ریاضی از مسائل آشنا باشد.

ما همچنین بر این مسئله تاکید ورزیدیم که اجزای و تک‌نمودهای مرتبط به یک مکتب اعم از جملات، منتهای، و احکام و شعائر در صورتی که به تنهایی و بطور گسسته پایه قضاوت قرار گیرند گمراه‌کننده خواهند بود. افزون بر این از وجود تاریخی و قوانین و احکام سخن گفتیم و بیان کردیم که احکام و باید و نبایدهای روزمره در دوران گذشته تابعی است از ظرف زمان و مکان و بدون توجه به این ظروف تاریخی و اجتماعی این باید و نبایدها، این احکام و مقررات برای یک محقق توضیح‌بردار نیست. فی‌المثل در بینش توحیدی زن و مرد چه از نظر ارزش و چه از نظر ظرفیت‌های انسانی یکسان انگارده می‌شوند. تفاوتها و برتری‌هایی که بر اثر وجود اقتصادی و اجتماعی و سیاسی غیر عادلانه، نامتعادل بین دو جنس نصیب هر یک می‌شود، باید در متن و زمینه آن جهان بینی نهاده شود و با توجه به آن جهان بینی مورد بررسی قرار گیرند و آنجاست که تاثیر فاکتورهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در دورانهای متفاوت خود را نشان داده و علت اصلی تفاوت و نابرابری که وجود این عوامل است، رخ می‌نماید. آن زمان روشن خواهد شد که از درک انسان‌شناسانه مکتب توحید اصولاً چنین تفاوت‌هایی نمی‌تواند بیرون بیاورد. بدون فهم روح یک مکتب، فهم اشارات و متون آن عملاً غیر ممکن است. لازم به یاد آوری است که شبهاتی که امروز در مورد مسائلی همچون چند همسری، نابرابری حقوق و تکالیف زن و مرد در اسلام البته، سوالهای جدیدی نیست و شاید از اوائل قرن اخیر با پدیدار شدن بینش مدرنیستی در سطح جوامع مسلمان مطرح بوده و به این سوالها با شیوه‌های گوناگونی پاسخ گفته شده است.

اصولاً بسیاری از مقررات و حدود و قوانین صدر اسلام حاصل اجتهاد و پروسه تحقیق کارشناسان آن زمان و افرادی بوده‌است که مسئولیت قضایی و اجرائی، یا هردو مسئولیت را همزمان داشته‌اند. احکام و مقررات اجرائی بنا به آنچه مشهور است و اجماع و توافق عمومی نسبت به آن وجود دارد، جزء اصول و حتی در بسیاری جهات جزء فروع دین هم نیستند. اصول دین سه اصل بیشتر نیست. این سه اصل عبارت‌اند از توحید، نبوت و معاد، که اساسی‌ترین و جوهری‌ترین اصول در اسلام همین است. و پذیرش آن وجه تمایز یک مسلمان و غیر مسلمان است. ثابت‌ترین و لایتغیرترین اصول همین سه اصل است و سایر اصول چه در فهم و چه در ظرف اجرایی و عمل موضوع تغییر است. حتی به اعتباری اصل اصیل و رکن رکن اسلام چیزی جز توحید یعنی همان اصل اول نیست و دو اصل دیگر متاخر از توحیدند.

جایگاه انسان و جامعه در جهان‌بینی توحیدی

توحید یعنی وحدت مجموعه بیکران هستی، یعنی وحدت آغاز و انتها و بالاخره وحدت اراده حاکم بر نظام هستی. پذیرش توحید به این معنی است که انسانها، زن و مرد، فقیر و غنی، سفید و سیاه، بزرگ و کوچک، همگی از یک اصل و ریشه‌اند و در مسیر یک مقصد قطعی و محتوم در حرکتند. تکاثر و تفاوت عرض و ناپایدار است. آنچه جوهری و باقی است ذات و گوهر یگانه انسان است که نه بر اساس تفاوت‌های عرضی و ناپایدار، بلکه در سلسله مراتب تکامل شخصیتی و اخلاقی، از یکدیگر

متمایز می‌شوند. همین مراتب جوهری، یعنی تکامل شخصیتی و اخلاقی است که مشخص‌ترین وجه تمایز انسان و سایر موجودات است. و همین موجب تاثیر آگاهانه، بر محیط اجتماعی است. و تنها و تنها همین تکامل مرتبه‌ای شخصیتی و اخلاقی است که، مایه و پایه همه ارزش‌هاست و نه چیز دیگری.

در قرآن آمده: ای انسانها ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را در قالب ملتها و دستجات متفاوت قرار دادیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، برترین شما، پرواگیرترین شماست. پرواگیرترین، در این آیه یعنی کسانی که با خویشتن داری و تسلط بر نفس از جور و ستم به دیگران و خود خودداری می‌کنند و در راه یک جامعه عاری از ستم تلاش می‌کنند. چرا که وجه بارز و بیرونی پروا، کوشش در جهت گسترش پروا در جامعه و جلوگیری از ستم، از هر نوع آن است.

بنابر این مقرراتی از قبیل حجاب، قواعد مربوط به ارث، ازدواج، طلاق و سایر احکام این چنینی نه جزء اصول و نه حتی فروع دین هستند، بلکه استنتاج‌هایی هستند با توجه اصول و فروع و در ظرف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معین. تنها تکیه دین و شاخص اصلی و حساسیت اساسی دین بر عادلانه بودن این مقررات است و قالبها و تعاریف جزئی مربوطه همه به اجتهاد کارشناسان دوران قدیم برمی‌گردد. چرا که حتی فروع دین تنها شامل ۸ مورد است که بیشتر جنبه عبادی دارد.

حتی در مورد شیوه اجرایی فروع دین هم اختلاف در میان مسلمانان بسیار است. برای نمونه می‌توان به نحوه ایستادن در هنگام نماز، نحوه گرفتن وضو و همچنین نحوه پرداخت زکات در مذاهب مختلف اشاره کرد. دلیل اختلاف هم بسیار روشن و موجه است. اختلاف در برداشت و تفاوت در شیوه اجرایی، حاصل حقی است که شارع دین اسلام برای افراد و مسئولین در نظر گرفته و اجازه‌ای است که برای اظهار نظر در این موارد به افراد داده شده است. خود اختلاف در برداشت، نشانه آزادی و آزاداندیشی است که در میان مسلمانان وجود داشته که ضمن پذیرش اصول کلی در انطباق و فهم، اختلاف و تفاوت در کار بوده است. بنابراین پذیرش و عدم پذیرش بسیاری از حدود و مقررات و یا اجرای و عمل به فروع دین و حتی تفاوت درک اصول دین نه تنها محل مسلمانی کسی نیست که وجه کثرت‌گرایی بینش دینی است و پذیرفته شده است. (مثال ابو ذر و سلمان)

در جهان بینی توحیدی، فرد انسان حاوی یک تضاد است. فرد مرکب است از یک نیمه عقلانی و یک نیمه غیر عقلانی. انسان در بینش اسلامی نه مطلقاً خوب و نه مطلقاً بد است. دائماً در بین دو قطب بد و خوب، عقلانی و غیر عقلانی در نوسان است. این تضاد ناشی از طبیعت انسان است که در فلسفه انسان‌شناسی توحیدی، انسان معجونی است از جسم و روان. بعد تکامل‌گرا و بعد محدودیت‌گرا، بعد دور نگر و بعد کوتاه نگر. تمامی هم و غم ایدئولوژی توحید در فهم این تصویر از انسان است و تمامی مقررات و قواعد در این سمت و سو تنظیم شده تا بر کنترل جنبه غیر عقلانی انسان از سوی جنبه عقلانی افزوده شود. تا ضمن تعادل در عرصه‌های گوناگون زندگی، عوامل غیرقابل کنترل و مضر به حیات اجتماعی بشر کاسته شود. از این جهت نظریه تعادل در مبحث اختلاف عملی تکیه‌گاه بسیاری از مقررات است (توضیح لازم است). و در امور فردی مقررات تنها ناظر بر کلیات و رئوس مطالب است و جزئیات امور فردی به خود فرد واگذار شده است. چون بینش توحیدی برای فرد استقلال قائل شده و حریم فردی محترم شمرده شده است. در بینش توحید همزمان، تشویق شده تا از نظارت و جاسوسی در امور

شخصی دیگران اجتناب شود و حتی اهمیت حرمت تجسس در کار دیگران از هرگناهی بالاتر است. آنچه امروز در چارچوب رژیم بنام امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌شود، طبق اجماع کلیه کارشناسان مسلمان ممنوع و حرام است. چراکه علیرغم تعیین حد و مرز برای رفتار فرد، نگاهبانی از حد و مرز به خود فرد وا گذاشته شده و تا وقتی که در این زمینه اشکال اجتماعی بروز نکند و جنبه جمعی به خود نگیرد، زندگی افراد در حیطه امر فردی و شخصی است و کسی مجاز به دخالت در آن نمی‌باشد. در امور عشقی و روابط بین زن و مرد، در دین توحید وجود رابطه جنسی و عشق ورزیدن به جنس مخالف به رسمیت شناخته شده و تشویق گردیده، منتهی خواسته شده که این گرایش در چارچوب مسئولانه و مشخصی حفظ شود. در بینش اسلامی رابطه جنسی زن و مرد یکی از ضروریات زندگی اجتماعی قلمداد شده که بدون گذاردن حق آن، فرد کامل نیست ولی در عین حال، رابطه بی بند و بار و غیر مسئولانه، که البته بطور متقابل هم هست، مذموم می‌باشد.

حقوق زنان و مسائل جنسی در قبل و بعد از اسلام

زن و مرد در بینش توحیدی دارای گوهر هم ارزش و هم عرضند. زنان در همان بدو پیدایش اسلام حق مالکیت یافتند، در حالی که زنان تا پیش از آن جزء اموال پدران و شوهران و برادران بودند. از این گذشته حق مشارکت سیاسی و رای یافتن تا جایی که در پیمانهای حکومتی و رای گیری در امور شرکت می‌کردند. این استقلال اقتصادی و سیاسی زن البته امری خود بخودی نبود و جزء لاینفک بینش توحیدی است. چرا که اصولاً پایه‌های نابرابری بین زن و مرد در اصل از نابرابری بین سه منبع ریشه می‌گیرد: نابرابری در کسب دانش و آموزش، نابرابری در کار و کسب درآمد و بالاخره نابرابری در حقوق سیاسی و اجتماعی.

در بینش توحیدی؛

۱- کسب دانش بر زن و مرد هر دو واجب است، بطور مساوی و یکسان. پیامبر اسلام گفت که بدست آوردن دانش وظیفه هر مرد و زن مسلمان است.

۲- همچنین هیچ مانعی برای کار زنان در نظر گرفته نشده است

۳- از سوی دیگر با وضع قوانین حقوقی عمیقاً مترقی و انقلابی در شرایط زمانی صدر اسلام نسبت به قبل از آن همچون حق دارا شدن ارث برای زنان، حق تصرف در اموال شخصی برای زنان، ایجاد محدودیت برای مردان در ازدواج از تعداد بینهایت به حداکثر ۴، که آن هم با شرایطی که مقرر شده عملاً به یکی منحصر می‌گردد، و از سوی دیگر به رسمیت شناختن حقوق سیاسی زنان که نشان آن، دخالت زنان در تصمیم گیری های جمعی و شرکت زنان در بیعت‌های سیاسی بود. (همه این موارد به تفصیل در کتب تاریخ آمده است).

با این حقوق و تغییراتی که اسلام در جامعه آن زمان پدید آورد، عملاً منبع و ریشه این نابرابری‌ها را خشکاند.

بنابر این؛

برابری در آفرینش و ارزش

برابری در استعدادها

برابری در توزیع امکانات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی

و همچنین برابری در تکالیف اعتقادی و سیاسی و اجتماعی

از جمله اصولی است که روابط زن و مرد در بینش توحید بر آن استوار است. بدون ترویج و نهادینه گشتن این اصول در روابط زن و مرد و همزمان ممنوعیت روابط استثماری و بهره‌کشانه جنسی و در راس آن به

بازار فحشا سپردن زنان و سودجویی از آنها، رهایی زنان در آن زمان ممکن نبود؛

و اما اگرچه بینش توحیدی با نظرات فلاسفه قابل مقایسه نیست، ولی ما در اینجا سعی می‌کنیم نظرات چند فیلسوف شناخته شده را طرح کنیم تا روشن شود که چه تفاوت عظیمی بین بینش توحیدی و فلاسفه نامدار بشری که اغلب راه اندیشه را به پیش گشوده اند وجود دارد.

هگل معتقد بود که کنترل حکومت نباید بدست زنان باشد چون دولت به خطر خواهد افتاد (فلسفه حقوق ص ۶۴ تا ۸۴)

نیچه معتقد بود که زن ظرفیت دوستی ندارد، او فقط عشق را می‌شناسد، زنان گربه و پرنده هستند. او همچنین معتقد بود که رابطه زن مرد فقط یک وسیله است، هدف همیشه بچه است. در جای دیگر نیچه اندرز می‌دهد: پیش زنان می‌روی، تازیانه را به یاد داشته باش. (چنین گفت زرتشت، انتشارات پنگوئن ص ۸۳، ۹۱، ۲۲۷).

افلاطون با جرات و تهور فراوان از ورود زن به هرکاری و از برابری زن و مرد در همه موقعیتها پشتیبانی می‌کرد، اما ارسطو که با تعصبات روزگار خویش بیشتر سازگار بود، زن را ناقص می‌دانست. به عقیده او، طبیعت آنجاکه از آفریدن مرد ناتوان است زن را می‌آفریند. زنان و بندگان از روی طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند. ... حتی افلاطون که طرفدار زنان بود خدا را شکر می‌کرد که مرد آفریده شده است. یهودیان قدیم به هنگام تولد دختر شمع روشن نمی‌کردند ... پسر همیشه در نماز خود تکرار می‌کرد خدایا تو را سپاسگزارم که مرا کافر و زن نیافریدی. ویل دورانت در فصل نهم لذات فلسفه می‌نویسد در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملاً هیچ تغییری رخ نداد. تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقوقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آنرا محترم بدارد.

اینها نمونه‌هایی از نظرات نخبگان تفکر و اندیشه در مغرب زمین در مورد زن بود. از این نظرات که بگذریم، حتی تا اوائل قرن حاضر نیز در اروپای پیشرفته، زن صاحب حقی نبود.

این در حالی است که قرآن در بیش از ۱۴۰۰ سال پیش، در سوره شورا، آیه ۳۸، زنان و مردان را بطور مساوی، طرف مقررات و تصمیم گیری می‌داند و در سوره توبه آیه ۷۱ حتی ولایت یعنی حق تصمیم گیری و مدیریت متقابل و متبادل مرد و زن را به مساوات و مشترک مطرح می‌کند. در سوره نور آیات مربوط به لعان، شهادت مرد و زن را مساوی و هم عرض هم قرار می‌دهد، و ادعای مردی که به زن خود اتهام داشتن رابطه نامشروع می‌زند را، با انکار زن رد می‌کند. (این مورد را دقیقاً در آیات ۵ تا ۸ سوره نور می‌توان یافت). بنابراین چه در جنبه‌های اثباتی همچون توزیع امکانات و چه در جنبه‌های سلبی، مثلاً اموری همچون مجازاتها، بینش توحیدی زن و مرد را برابر قلمداد نموده است.

اینها مواردی است که هم محققین مسلمان و هم محققین منصف غیر مسلمان بر آن گواهی داده اند.

مورخ نام دار عرب، ابن اثیر، در یکی از آثار خود بنام اسد الغابه در مورد استقبال زنان از شرایط حمایتی تازه ای که قوانین تازه تاسیس اسلام برای زنان ایجاد کرد، می‌نویسد:

خلیفه دوم عمر که چندی پس از پیامبر به مدینه مهاجرت نمود می‌گوید: ما قریشی‌ها در مکه بر زن هامان سر بودیم. در مدینه که بر انصار وارد شدیم معلوم شد که در آنجا زنان سر هستند. زنان ما این عادت را از انصار تاثیر گرفتند. یکبار بروی زرم فریاد کشیدم. او به من بازگرداند. بر من ناگوار آمد. زن گفت چه انتظاری داری، که زنان پیامبر نیز چنین

می‌کنند.

در اثبات این مطلب نوال سعداوی نویسنده و فمینیست عرب نیز در کتاب چهره عربان زن عرب (صفحه ۲۱۵) می‌نویسد: تعلیمات اولیه پیامبر علیه نظام طبقاتی مبتنی بر برده داری جهت گیری شده بود و از حقوق محرومان و زنان دفاع می‌کرد. ولی نظام پدر سالاری در بیشتر قبایل، به استثنای معدودی که هنوز این یا آن شکل از روابط مادر سالاری را در خود حفظ کرده بودند، قویاً ریشه کرده بود، و بنابراین ساخت جوامعی که حول سلطه خدشه ناپذیر پدر بنا شده بود بهمان صورت همیشگی، و علیرغم ورود اسلام بدان، محکم و تزلزل ناپذیر باقی ماند. و باید به سخن سعداوی این را نیز افزود که حتی این سلطه بشدت صلب و خشک چندین هزار ساله فرهنگ پدرسالار آن چنان ریشه در اعماق زندگی جامعه دوانده بود و دوانده است که اکنون نیز تعالیم اسلام آنجا که خواسته این روابط و مناسبات پدرسالار را در هم شکسته و با ساختار مرد سالار جامعه در افتد، از سوی نیروهای حافظ این مناسبات که اتفاقاً متولیان رسمی دین نیز بوده اند، بشدت تحریف شده است. بطوریکه همان ساختار و روابط این دفعه رنگ و بوی اسلام نیز گرفته و به نام اسلام به اجرا در آمده است

با ذکر این سه مقدمه، اینک به علت و انگیزه سخت‌گیری در مواردی همچون تن فروشی و فحشا در اسلام می‌پردازیم.

فحشا چیست؟ در بینش دینی فحشا عبارت است از هر نوع رابطه جنسی که بدون عشق و علاقه و رضایت طرفین برقرار گردد. تنها همین شرط حد تعریف رابطه عاشقانه مجاز و غیر مجاز است. عقد که ترجمه فارسی آن گره و پیوند است تنها به اظهار تمایل زن و مرد، مبنی بر زندگی مشترک که بر آگاهی، اختیار و مسئولیت مبتنی است تحقق می‌پذیرد. هر نوع رابطه جنسی بدون در نظر گرفتن این نکات و بجز در این شرایط، یعنی رابطه ای آگاهانه، مسئولانه و مبتنی بر رضایت، فحشا نام دارد. در پیوند زندگی مشترک در چارچوب بینش دینی، هیچ الزامی وجود ندارد که حتی افراد تصمیم خود را به شکل جملات عربی اعلام کنند. هیچ الزامی وجود ندارد تا شاهدهی را بر این امر ارائه کنند، هیچ الزامی وجود ندارد که مراجع رسمی به این امر داخل شوند؛ چون زندگی مشترک، امری شخصی و در چارچوب امور مدنی به رسمیت شناخته شده است. زن و مرد در چارچوب پیوند و گره زدن سرنوشت خود به یکدیگر، تنها می‌توانند شرایط خود را در ابتدای تصمیم، برای طرف مقابل مطرح کنند. زن و مرد برای نمونه می‌توانند شرط کنند که:

هر دو به یکسان در دستاورد مادی و معنوی یکدیگر شریک باشند، تاکید بر اینکه شوهر همسر دیگری نگیرد.

حتی شرایط شغلی، محل سکونت، سطح زندگی و بسیاری شرایط دیگر که می‌تواند جز شرایط مندرج در ازدواج باشد. بسیاری از کارشناسان دینی تاکید دارند که، کار خانگی جزء وظایف زن نیست و زن می‌تواند بابت آن از همسرش مزد دریافت کند. این بدین معنا است که برخلاف بینش بورژوازی اصولاً کار و هر نوع کار و بخصوص کار خانگی در بینش دینی کاری با ارزش و موجد ارزش تلقی می‌شود و سعی نمی‌شود که با پنهان کردن آن، ارزش افزوده‌ای که زن خلق کننده آن است به دیگری واگذار شود.

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که اگرچه هیچیک از این شرایط ذکر شده بطور مشخص در قرآن نیامده ولی از آنجا که مبنای رابطه دو جنس در قرآن، انسانی، برابری طلبانه و طبق رضایت طرفین تعریف شده، بیان این شروط می‌تواند بسته به موقعیت و توانایی طرفین در قرار داد پیوند و

پیوستگی، یعنی عقد مندرج گردد. مواردی که ذکر شد، اجتهاد و استنتاجی است که متخصصین و مجتهدین دوران قدیم در مورد ازدواج داخل کرده اند. و در شرایط فعلی بنا به جوهر ضد استثمار و ضد بهره کشانه اسلام و شرایط اقتصادی - اجتماعی جدید اضافه یا کم شود و متخصص و کارشناس در این مورد با فراخ بال می‌تواند بر شرایط بیافزاید.

در بینش توحیدی، نه تنها رابطه عاشقانه و جنسی تایید می‌شود بلکه وجود چنین رابطه ای را وسیله از بین بردن نگرانی و مایه آرامش می‌داند. باز هم تاکید می‌شود، رابطه عاشقانه جنسی هیچگاه در اسلام منع نشده است، بلکه آنچه منع و ممنوع گردیده، تجارت سکس و بردگی مرد و زن در این چارچوب است. و این در حالی است که در چارچوب بینش دینی، برخوردی بسیار باز و پیشرو با مسئله عشقی و رابطه دو جنس می‌شود و افراد حتی بدان تشویق می‌شوند.

اما همانگونه که در بینش دینی آلودگی جسمی مضموم است، از آلودگی روحی نیز می‌بایست اجتناب شود. از آنجایی که بر اساس بینش توحیدی، نظمی بر هستی حاکم است که این نظم بر تضاد و تکامل بنا شده است، و انسان از خاک بر می‌آید، تن و روانش رشد می‌کنند و به موجودی اجتماعی بدل می‌شود و تکامل او بعدی روانی، اجتماعی به خود می‌گیرد، تکامل فردی و توسعه اجتماعی جزء تفکیک ناپذیر بینش دینی می‌شود. آنگاه که مبدأ و منتهای هدفی تعیین شد، لاجرم باید و نیاید نیز در میان خواهد بود. بدون تعریف مبدأ و منتهای، ایستگاه ابتدایی و مقصد نهایی، البته زندگی و روابط بی هدف، ول شده است و دیگر باید و نیاید معنایی ندارد. باید و نیاید زمانی طرح می‌شود که مبدأ و منزل مقصدی در نظر باشد. و آنگاه که مقصد، تبدیل به استقلال، حکمت، دانایی، توانایی و خودآگاهی شد، ناگزیر تبدیلی، تن پروری، بی ضابطه گی، و رابطه برقرار کردن بدون دلیل، و غیره، امری عبث و عاطل خواهد بود.

حال اگر قضیه را عکس کنیم رابطه زن و مرد می‌شود رابطه ای بدون رضایت طرفین، بدون تعهد متقابل و بدون وجود عنصر آگاهی در آن، لاجرم بایسته نیست چنین رابطه ای را توصیه کنیم.

در اسلام رابطه جنسی، متاع بازار عشق است. متاع بازار کالا و سرمایه نیست. به همین دلیل "خرید"، تاکید می‌شود خرید و فروش سکس و فحشا در آن تحریم شده است. اما فحشا می‌بایست به حد شیاع رسیده باشد یعنی چهار نفر، و بطور همزمان بتوانند به آن شهادت دهند. چنین امری عملاً محال است و تنها متوجه نوعی از روابط جنسی است که در تجارت سکس وجود دارد. برای فهم علت تحریم تجارت سکس و زن نگاهی به جامعه جاهلی و مکه در دوران پیدایش اسلام ضروری است. در منابع معتبر تاریخی لاتین و عربی آمده است که فحشا یکی از گسترده ترین عادات رایج اعراب دوران جاهلیت در عربستان معاصر دوران پیامبر بود. این منابع از جمله نقل می‌کنند که فواحش مکه بر سر خانه‌های خود پرچمهایی را به علامت وجود تن فروشان در آن خانه بر بالای خانه نصب می‌کردند. کم نبودند مردانی که زنان خود را برای جمع ثروت به تن فروشی وا می‌داشتند و این امری عادی به حساب می‌آمد. از این گذشته یک زن ممکن بود شیوه چند شوهری پیشه گیرد و با بیش از یک مرد ازدواج کند. این شیوه را ازدواج مشارکتی می‌نامیدند. تعداد شوهران ممکن بود تا ده نفر برسد. هر یک از آنان می‌توانست بر زن وارد شود. تعویض زنان بین شوهران و یا به امانت دادن آن که زواج الاستبضاع نام دارد، نیز معمول بود. شیوه‌های دیگر زناشویی از جمله زواج الهیة،

زواج المتعة نیز وجود داشت که عمدتاً بر اساس هرج و مرج جنسی و استثمار زنان بنا شده بود.

در دوران جاهلیت یکی از منابع درآمد و ثروت طبقات فرادست، به فحشا دادن کنیزان و زنانی بود که در بی حقوقی کامل بودند. در تلاش برای رهایی بنی نوع بشر و بخصوص زنان از تسلط نیروهای بهره کش دنیای جاهلی معاصر پیامبر تنها راه در شرایط اضطراری و فوق العاده آن زمان، سخت گیری نسبت به تجارت زن و در عین حال تشویق عشق مسئولانه بین دو جنس بود. در این راه بود که پیامبر خود، ساده کردن و عادلانه کردن شرایط ازدواج را برای اول بار توصیه کرد. رابطه جنسی مبتنی بر تعهد را تابع رضایت، آگاهی، اختیار و رشد طرفین قرار داد. در عین حال گسستگی پیوند را نیز از جمله حقوق زنان شمرد. بنابراین قواعد، هیچ کس را نمی توان بدون انتخاب آگاهانه مجبور به زناشویی با دیگری نمود و هر نوع پیوند و عقدی را که بر اساس این شرایط بنا نشده باشد، مردود و باطل است. تبلور عملی بینش توحیدی و اصل آزادی بنی نوع بشر در عمل و حیظه امور اجتماعی این است که، هیچ قراردادی بدون رضایت و اختیار آگاهانه طرفهای قرارداد، رسمیت ندارد و باطل است. بقای یک قرارداد نیز به همین اصل وابسته است. به جرات می توان ادعا کرد که شرط اختیار و انتخاب آگاهانه و رشد انسانی به عنوان مبنای هر نوع همکاری و زندگی مشترک، تنها از دل بینش توحیدی برمی خیزد. و جنبش پیامبران مبدع این اصل اساسی در حقوق بود.

نوال سعداوی در جایی دیگر در کتاب چهره عریان زن عرب (صفحه ۲۱۶) براساس یک پژوهش تاریخی می نویسد: عادت رایج در جامعه جاهلیت این بود که مردان با به فحشا دادن کنیزان، کاسی کنند و برخی با برافراشتن یک پرچم سفید در بازار این کالای خود را تبلیغ می کردند. همو از قول ابن عباس می نویسد: در دوران جاهلیت، آنان کنیزان را به ارتکاب زنا و می داشتند و پول بدست آمده را خود به جیب می زدند. پدران دختران خویش را، غالباً علیرغم میل آنان، به عقد مردانی که بیشترین بها را می پرداختند در می آوردند. هرگاه شوهر یک زن می مرد، عمو یا برادر درگذشته به دیدار زن می آمد و عباى خود را به روی او می انداخت و این کلمات را به زبان می آورد: من حق اور را بر این زن دارم. پس از آن او مجاز بود که یا زن را پیش خود نگه دارد یا به میل یا علیرغم میل زن در بازار ازدواج بفروشد.

آنچه محققین بر آن تاکید دارند این است که سخت گیری هایی که مسلمانان در مورد تجارت زن و سکس برقرار داشتند متضمن آزادی زن بود. چرا که در نظام پدر سالار آن زمان که قدرت و ثروت در دست عده ای محدودی بود که زنان را به فحشا و می داشتند، ممنوعیت فحشا و در عین حال تسهیل در مورد ازدواج و تشکیل خانواده در حقیقت مبارزه برای رهایی زنان از قید و بند طبقات دارای ثروت در آن زمان بود که بخش قابل توجهی از درآمد و دارایی آنها از طریق تجارت سکس بدست می آمد. به همین دلیل زنان که مخاطبین اصلی پیام بودند، از ممنوعیت فحشا استقبال نموده و ثروتمندان زن فروش آن دوران بر دشمنی خود بر علیه مسلمانان افزودند.

مجازاتهایی که در آن دوران در نظر گرفته شده در اصل متوجه، ممانعت از تجارت سکس و فحشا علنی بود. به همین دلیل است که از افرادی که در آن زمان به هر حال دارای نظر و رای بوده اند کسی با این امر مخالفت نکرده است و حتی زنان خود مدافع این مجازاتها بوده اند.

بنابراین وضع هر مجازات، از سوی کارشناسان مسلمان، که اغلب به صورت اجتهاد از متون دینی بوده و مستقیماً از قرآن گرفته نشده و با توجه به اوضاع زمان وضع شده است، اغلب در چارچوب کمک به رهایی زنان و از بین بردن تبعیض نسبت به زنان بوده است. همین امر باعث شده است که قوانین وضع شده در سده های گذشته تا امروز، با الزامات دوران جدید انطباق یابند و روح آنها حفظ شود. امری که از شریعتمداران مرد سالار حاکم که وضع برتر آنها در جامعه با استثمار از طبقات مولد حفظ می شود، عملاً ممکن نیست. مورخ نام دار، ابن اثیر، در کتاب خود اُسُد الغابیه، جلد پنجم، کتاب النساء، در مورد استقبال زنان از سخت گیری ها نام می برد.

بحث پایانی

در پایان بد نیست سخن اریک فروم، روان شناس، جامعه شناس و فیلسوف مشهور، که دارای گرایشهای نو مارکسیستی بود در کتاب دل آدمی و گرایش آن به خیر و شر (صفحه ۱۰۶) را نیز بیاوریم، آنجا که پس از یادآوری بحران اخلاقی و ایدئولوژیک قرن حاضر و پیامدهای مخرب خود شیفتگی بشر می نویسد: پیکار با بت پرستی که اساس تعلیم پیامبران است در عین حال مبارزه با خود شیفتگی است. آدمی با رها کردن کامل خود شیفتگی فردی و گروهی به بلوغ یا پختگی کامل دست می یابد. این هدف پرورش روان که به اصطلاح روان شناسی بیان شده است، در اصل همان است که پیشوایان بزرگ روحانی نوع بشر با کلام دینی - روحانی آنرا بیان داشته اند. با آنکه این مفاهیم متفاوت هستند اما جوهر و تجربه نهفته در آنها یکی است.

آنچه در این مقاله و در مورد این مقوله آمد را می توان چنین جمع بندی کرد: نقد و بررسی هر نظام فکری و اعتقادی نیاز به کل گرایی و جامع نگری دارد. بدون فهم مبانی نظری بینش توحیدی و به ویژه اسلام، فهم امور جزئی مربوط به این مکتب، احکام جزئی و قواعد و مقررات مربوطه ممکن نیست. بررسی و نقد این مکتب نیز، چون سایر نظامهای اعتقادی نیاز به زمینه های نظری و متدیک دارد. تمامی بایدها و نبایدهای موجود در مکتب اسلام برای رشد و رهایی انسان و تکامل اجتماعی آدمیان است و در همین چارچوب قابل فهم است. قواعد کفیری دوران پیامبر، در چارچوب همین اصل و با توجه به شرایط آن روز جامعه، وضع شده و با تغییر ساختار و روابط اجتماعی، طبق بینش توحیدی می بایست تغییر کنند. مقررات و احکامی که در دوران گذشته وضع شده، در چارچوب روابط جدید ممکن است اثر گذشته را نداشته باشد و لذا تغییر آن ضروری است. ملازمه عقل و دین، لاجرم به این می انجامد که آنچه با عقل، آنهم عقل جمعی انطباق ندارد، لغو شود.

رژیم حاکم بر ایران، جزء اولین و بزرگترین نقض کنندگان احکام و مقررات جوهری اسلام است. اولین اصلی را که رژیم نقض نمود همانا نقض دموکراسی و انتخاب مردم بود چرا که طبق بینش توحیدی قدرت خارج از اراده و رضایت مردم، هیچگونه مشروعیتی ندارد. مقرراتی که رژیم حاکم بنام شرع و اسلام در ایران به اجرا می گذارد، هیچ مجوز عقلانی و دینی ندارد. و تنها بر اساس منافع گروههای حاکم صورت می گیرد.

نگاهی به مقوله فرهنگ

— فرهنگ شرقی
— فرهنگ غربی
— فرهنگ انسانی — جهانی

خلاقیت ، نوآوری و ابداع متفاوت انسان در تخیل پردازی ، برداشت و تحلیل و تبیین پدیده ها است . درست به همان شکل که انسان هنرمند ، تنوع و پلورالیسم در عرصه هنر و ادبیات ، ایجاد می کند ، در زمینه فرهنگ نیز ، تنوع و تکثر خیال پردازانه ، به عنوان عامل اصلی خلق فرهنگ وارد عمل می شود .

تاریخ ، تفکر و تعقل نوع انسان ، بر این مسئله تأکید کرده و می کنند که تنوع و تکثر از بزرگ ترین عوامل تکامل و پیشرفت نوع بشر به حساب می آیند . در هر سرزمین و کشوری که بر سر راه تنوع و تکثر ، مانع ایجاد شده است ، اختناق و استبداد فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی نتیجه منطقی و علمی آن بوده است .

این چندگانگی ها به نوبه خود ، به پیشرفت ، تکامل ، تنوع و غنای ابزار و ایده ها کمک می نمایند . و درست به همین دلیل هم هست که ابزار و آلات موسیقی ، هر کدام به نوعی و از جایی سرچشمه می گیرند ، در عین حالی که می توانند مکمل یکدیگر باشند . سنتور از جایی ، عود از سرزمینی دیگر ، تار ، سه تار ، نی ، گیتار ، سیتار ، سنج ، پیانو ، ویولن ، دمام و ... ، نیز هر کدام بر اثر قوه تخیل و خلاقیت انسان های مختلف پدید آمده اند . زیبایی های هنری در عرصه خط و زبان نیز ناشی از همین تنوع و تکثر در تخیل و تفکر و قدرت خلاقیت و توانایی انسان است . به همانگونه که تنوع در معماری و شهرسازی نیز از تنوع جغرافیایی محیط های زندگی انسان و توانایی او در به کارگیری امکانات موجود در محیط زیست خویش می باشد .

تاریخ ، تفکر و تعقل نوع انسان ، بر این مسئله تأکید کرده و می کنند که تنوع و تکثر از بزرگ ترین عوامل تکامل و پیشرفت نوع بشر به حساب می آیند . در هر سرزمین و کشوری که بر سر راه تنوع و تکثر ، مانع ایجاد شده است ، اختناق و استبداد فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی نتیجه منطقی و علمی آن بوده است ؛ چرا که نفی تنوع و تکثر مفهومی جز یک شکل و همانند دیدن و اندیشیدن ، و همانند خلق کردن ندارد . و این دیگر جزو بدیهیات است که تنها نظام ها و سیستم های تمامیت خواه و توتالیتر هستند که خواهان تنوع و پلورالیسم در جنبه های گوناگون زندگی انسان نیستند . بر همین اساس می توان مدعی شد که تمدن بشری محصول تنوع ، تکثر و تساهل و تحمل در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی انسان است . بنا به گفته فرزانه و اندیشمندی چون شریعتی نیز " علامت اینکه جامعه و فردی از لحاظ فکری پیشرفته و باز است ، اینست که قدرت تحمل عقیده مخالف را زیاد دارد . " (۱)

تفکیک فرهنگی و نسبی بودن فرهنگ ها مقوله فرهنگ بشری و یا انسانی ، بنا به تعابیر و تفاسیر گوناگونی که از آن بر اساس دیدگاه های مختلف به عمل می آید ، به نوعی در تقابل با فرهنگ تکثر و تنوع که پیش از این از آن یاد کردیم ، قرار می گیرد .

کسانی که به فرهنگ انسانی — جهانی تکیه می کنند ، مدعی هستند که از آنجا که نوع بشر ، در ساختمان فیزیکی ،

مقوله فرهنگ صرف نظر از پیچیدگی تبیین و تشریح مفهوم تثویک آن ، در عرصه جغرافیایی — جهانی بودن یا ملی بودن — نیز همواره مباحث جنجال برانگیز و ریشه داری را دامن زده است :

فرهنگ چیست؟ و رابطه آن با تمدن ، تاریخ و جامعه کدام است؟ فرهنگ پیشرو — فرهنگ پسرو؟ فرهنگ و رابطه آن با تمدن بودن؟ ملت با فرهنگ ، ملت بی فرهنگ؟ فرهنگ غرب — فرهنگ شرق؟ فرهنگ انسانی و جهانی — فرهنگ قومی و قبیله یی؟ فرهنگ مسلط ، فرهنگ سلطه پذیر؟ مهاجم فرهنگی و ابزار اعمال آن؟ مرز میان فرهنگ ها؟ و... و...

اگر بخواهیم ، می توانیم این موضوعات و عناوین را همچنان ادامه دهیم و صفحاتی چند را به موضوع سازی آنها اختصاص داده و سپس برای هر عنوان مقاله یی بنویسیم و یا تحقیقی جدی و علمی کنیم ؛ اما نه ما در اینجا در پی چنین کاری هستیم و نه هم اگر چنین می بود ، تحقیق در چنین موضوعاتی به سادگی امکان پذیر می گشت . با این حال نگارنده سعی دارد تا با نگاهی پیرامون این مسائل و موضوعات ، حداقل بحثی را در این مورد ، تا آنجا که توان فکری و علمی اش اجازه می دهد ، دامن زند .

چیستی فرهنگ ها و تنوع فرهنگی

نخستین تصویری که از واژه فرهنگ بر اندیشه آدمی نقش می بندد ، این است که فرهنگ مجموعه یی از اندوخته های معنوی ، ادبی ، هنری ، سنن ، آداب و رسوم اجتماعی و ... است که انسان های یک مجموعه هماهنگ و در عین حال متنوع — جامعه ، ملت ، کشور — طی تاریخی مشترک آن را ایجاد کرده اند . تنوع فرهنگ ها ناشی از تنوع جامعه ها ، ملت ها ، مذاهب و ایدئولوژی ها ، طبقات اجتماعی و تحول تاریخی آنها است ، و گرنه در ساختمان جسمی و ساختار فیزیکی انسان ها تفاوت بارز و چشمگیری وجود ندارد که بتوان آن را عامل تنوع فرهنگی نامید .

هر " ملتی " فرهنگ آفرین و فرهنگ ساز است . و تاریخ نیز به درستی نشان داده است که هنگامی که زمینه های ایجاد خلاقیت برای هر انسانی فراهم آید — بدون در نظر گرفتن ملیت ، قوم ، وابستگی جغرافیایی و یا تاریخی — در آفرینش فرهنگ ، تمدن و تکنولوژی همانند دیگر هموعان خود عمل خواهد کرد .

به بیانی دیگر ، به صراحت می توان گفت و مدعی شد که تنوع و چندگانگی فرهنگ ها نیز ، خود ناشی از قدرت

زیست محیطی، عادات و رفتار در کلیت خود به طور همانند عمل می‌کند و فاقد تناقضی " ذاتی " و " فطری " است، پس فرهنگ بومی، قومی و ملی چندان اعتباری ندارد.

از سوی دیگر، عناصر مرتج، تنگ نظر، مستبد و در عین حال مخالف پلورالیسم نیز بر این موضوع تکیه می‌کنند که از آنجایی که تنوع به مثابه یک موضوع و واقعیت عینی در جوامع گوناگون، فرهنگ‌ها و تاریخ‌های متفاوت وجود دارد، پس رفتار و عملکردهای هر قومی نیز بر اساس مناسبات فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنها می‌تواند متفاوت باشد و بنابراین این نباید بر رفتارهای متفاوت در جوامع مختلف ایراد گرفت. بلکه باید زمینه‌های فرهنگی و دینی جوامع را در نظر گرفت و به آنها احترام گذاشت! (۲) این موضوع به ویژه پس از طرح مسئله حقوق بشر و جهانشمول بودن آن، در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، از سوی برخی از رژیم‌ها و سازمان‌ها، از جمله رژیم حاکم بر سرنوشته مردم ایران، مطرح شد؛ که البته طرح این مسئله برای بعضی از مدافعین آن - به طور مشخص آخوندیسم حاکم بر سرنوشته ملت ایران - به این منظور بود که کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نباید بر اعمال شلاق، شکنجه، سنگسار، حلق آویز کردن و ... ایرادی بگیرد، چرا که اینها جزو خصوصیات و ویژگی‌های فرهنگی و قومی ملل گوناگون است!

همانطور که می‌بینیم، ما با سه دیدگاه و نقطه نظر درباره فرهنگ مواجه هستیم. این سه دیدگاه را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ - فرهنگ پدیده ای جهانی - انسانی است و در نتیجه فرهنگ ملی و قومی اصالت ندارد. فرهنگ ملی و بومی تعبیری غلط و غیر انسانی است و در راستای جدایی و تمایز انسان‌ها از یکدیگر عمل می‌کند.

۲ - تاریخ و فرهنگ بشری دارای دو وجهه است؛ یکی وجهه جهانی، و دیگری وجهه قومی و ملی. تکثر و تنوع فرهنگ‌ها پدیده ای مطلوب، مفید و مثبت است. بنابراین این فرهنگ بومی و ملی وجود دارد.

۳ - فرهنگ پدیده ای بومی و ملی است و اصل را باید بر همین موضوع قرار داد و بنابراین این نباید از فرهنگ جهانی سخن گفت. هر ملتی فرهنگ خاص خود را دارد و باید بر اساس آن عمل کند، و دیگران حق دخالت در آن را ندارند.

در نقد تعبیر بالا می‌توان مدعی شد که، به غیر از برداشت موجود در پاراگراف شماره ۲ که برداشتی بینابینی و بی طرف و واقع بینانه است، دو برداشت دیگر، هر دو، دو واقعیت درست و حقیقی را براساس منافع ایدئولوژیک و قدرت سالارانه خود تعبیر و توجیه یک جانبه می‌کنند.

فرهنگ سرمایه داری و بورژوازی یا فرهنگ انسانی؟ واقعیت این است که هم فرهنگ قومی و ملی، و هم فرهنگ جهانی، هر دو دارای اصالت هستند و اعتبار نسبی خاص خود

را دارند. همین اعتبار هم هست که در واقعیت خود و در کلیات، فرهنگ غرب و شرق را می‌سازد. بدین معنی که فرهنگ‌هایی با ویژگی‌ها، خصوصیات و معیارهای خاص شکل می‌گیرند، که می‌توان به طور مجازی از آنها به عنوان فرهنگ غرب و یا شرق یاد نمود. این تقابل و چندگانگی فرهنگی، همانطور که پیش از این هم ذکر شد، محصول تمایلات پلورالیستی انسان، چندگانگی ایده‌ها، مذاهب و ایدئولوژی‌ها و طبقات اجتماعی ملل مختلف است، که در جای خود مثبت هم می‌باشد. مشکل اما در این رابطه این است که، چگونه و به چه شکلی می‌توان، فرهنگ بومی - ملی را از فرهنگ جهانی تشخیص داد و اساس فرهنگ ملی چیست، فرهنگ جهانی کدام است و رابطه این دو با یکدیگر چیست؟

واقعیت بسیار تلخ و دردآوری که هم اکنون بر جوامع بشری حاکم است، این موضوع می‌باشد که عموماً، فرهنگ بورژوازی و سرمایه داری، که به دلیل پیشرفت‌های تکنولوژیک در کلیت خود از "غرب" سرچشمه می‌گیرد را فرهنگ انسانی - جهانی می‌پندارند. این برداشت متأسفانه حتی طیف وسیعی از نیروهای چپ مارکسیستی و یا بعضاً نیروهای مارکسیست پیشین را نیز تحت الشعاع خود قرار داده است.

گر بنا بر این باشد که از فرهنگ جهانی سخن بگوییم، و اگر قرار باشد که نرم‌ها و ترم‌های محلی، قومی و ملی، جای خود را به نرم‌ها و ترم‌های جهانی بدهند، این مسئله تنها و تنها هنگامی امکان پذیر است که جنبه‌های مثبت فرهنگ‌ها و روابط اجتماعی همه ملل گوناگون در نظر گرفته شود و نه فقط قومی خاصی.

تعداد قابل توجهی از نیروها و عناصر فعال اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، از آنجایی که فرهنگ و تمدن غرب را - به همان دلایل پیشرفت صنعت و تکنولوژی - در شرایط کنونی پیشتاز بشریت ارزیابی می‌کنند، به سادگی این موضوع را می‌پذیرند که فرهنگ بورژوازی و سرمایه داری برخاسته از غرب، چهره اصلی و کنونی فرهنگ امروز جهان است. همین برداشت - علیرغم ادعاهای نسبی‌گرایی و علمی‌اندیشی - باعث شده است که اینان به تفکیک و نقد علمی و اصولی این فرهنگ نپردازند. و این در حالی است که، فرهنگ‌های ملی را بدون نقدی جدی - البته نه در همه موارد - رد کرده و با تعبیری چون فرهنگ قومی، بومی، سنتی و ... مورد تحقیر قرار می‌دهند و یا در بهترین حالت به "نقد" آن تحت عنوان "سنت"‌های بازدارنده اجتماعی می‌پردازند. خود این موضوع که "سنت" چیست و یک پدیده فرهنگی و اجتماعی از چه زمانی تبدیل به سنت می‌شود، و اینکه آیا همه سنت‌های اجتماعی - به دلیل سنت بودن - فاقد اعتبار و ارزش هستند، موضوعی است که از چهارچوب این مقاله خارج است.

اما در رابطه با فرهنگ جهانی یا بین‌المللی کنونی که از طریق عوامل گوناگون، به مردم نقاط مختلف جهان تحمیل می‌شود و ما در اینجا از آن تحت عنوان فرهنگ بورژوازی -

امپریالیستی " غرب " یاد می کنیم ، واقعیت چیز دیگری است : نه همه جنبه های فرهنگی " غرب " انسانی - جهانی است و نه همه ارزش های ملی - قومی و " سنتی " غیر انسانی! همه این واقعیات اجتماعی نسبی هستند و قابل تفسیر .

واقعیت بسیار تلخ و درد آوری که هم اکنون بر جوامع بشری حاکم است ، این موضوع می باشد که عموماً ، فرهنگ بورژوازی و سرمایه داری ، که به دلیل پیشرفت های تکنولوژیک در کلیت خود از 'غرب' سرچشمه می گیرد را فرهنگ انسانی - جهانی می پندارند .

اگر بنا بر این باشد که از فرهنگ جهانی سخن بگوییم ، و اگر قرار باشد که نرم ها و ترم های محلی ، قومی و ملی ، جای خود را به نرم ها و ترم های جهانی بدهند ، این مسئله تنها و تنها هنگامی امکان پذیر است که جنبه های مثبت فرهنگ ها و روابط اجتماعی همه ملل گوناگون در نظر گرفته شود و نه فقط قومی خاص . چه ، احساس فرهنگی نیز ، همچون احساس دلبستگی - و نه وابستگی - به سرزمین مادری - پدیری ، در همه انسان ها وجود دارد ، که این خود نیز پدیده ای انسانی - جهانی است . درست به همانگونه که به سادگی نمی توان احساس دلبستگی های جغرافیایی را - که البته خود ناشی از مجموعه خاطرات ، رفتارها ، آشنایی ها ، عواطف و تمایلات روحی - روانی رشد یافته از محیطی خاص است - از مجموعه گرایشات انسانی حذف کرد ، جنبه ها و ابعاد گوناگون فرهنگی را نیز نمی توان به سادگی در انسان ها از بین برد و فرهنگی " بیگانه " و برخاسته از محیطی دیگر را - آن هم به طور مکانیکی - جایگزین آن نمود ؛ مگر اینکه این جنبه های ملی و محلی ، گرایشات ارتجاعی ، ضد تکاملی و ضد انسانی را در خود بپروراند . که البته اصلاح و تحول فرهنگی مثبت و مفید نیز روش های ویژه و قانونمند خاص خود را دارا است .

فرهنگ " مسلط " بر جهان و " فرهنگ جهانی " در این اصل شکی نیست که با سرعت سرسام آوری که هر روز بیشتر زیر فشارهای فرهنگی و هنری اینترنت و ماهواره ها رنگ می بازند ، و بدیهی است که فرهنگ انسانی و جهانی - با توجه به خصوصیات مشترک انسان - هر چه بیشتر جایگزین نرم ها و فرهنگ های ملی و قومی گردد . اما مسئله مهمی که در این رابطه می بایست مورد توجه قرار بگیرد ، این است که فرهنگی که هم اینک تلاش دارد تا بدون توجه به جنبه های مثبت و یا منفی دیگر ملیت ها خود را به همه جوامع تحمیل کند ، محصول نیروهای سرمایه داری و امپریالیستی است که بر اثر غارت و استثمار و استعمار دیگر خلق های جهان ، ثروتمند شده اند و به پیشرفت های بسیاری در عرصه علوم و تکنولوژی های گوناگون دست یافته اند (۲) و با استفاده از همین ابزارهای تکنولوژیک و قدرت عظیم اقتصادی و صنعتی ، تمامی تلاش خود را در این رابطه به کار گرفته اند . و در این زمینه تا حدود بسیار زیادی هم موفق شده اند . طبیعی است که در چنین شرایطی از فرهنگ

جهانی و انسانی سخن گفتن ، برداشتی ساده لوحانه تلقی شود .

بدیهی است که فرهنگ انسانی و جهانی - با توجه به خصوصیات مشترک انسان - هر چه بیشتر جایگزین نرم ها و فرهنگ های ملی و قومی گردد .

برای بهتر مشخص شدن بحث ، به طرح چند سؤال - که خود برخاسته از واقعیات ملموس و عینی است - اشاره می کنم : چرا زبان های اروپایی بدون هیچگونه ویژگی و برجستگی خاص علمی ثابت شده در آزمایشگاه ها ، خود را بر بخش های دیگر جغرافیایی فرهنگی و زبانی تحمیل کرده اند؟ نقش استعمار و امپریالیسم در گسترش این زبان ها و تحمیل آن بر کشورهای قاره های آمریکا ، آفریقا ، اقیانوسیه و آسیا تا چه حدی است و چرا و چگونه و به چه انگیزه هایی این زبان ها - برای نمونه انگلیسی و اسپانیایی و پرتغالی - خود را بر زبان های اقوام و ملیت های مغلوب تحمیل کردند؟

چرا این فقط بازیگران سینمای هالیوود هستند ، که چهره ای جهانی به خود می گیرند و در همه جای دنیا آنها را می شناسند؟ (۵) آیا این برتری محصول بازی هنرمندانه آنها است؟ یا ارزش هنری فیلم ها است؟ یا محتوای " انسانی - جهانی " آنها است؟ و یا تکنولوژی و صنعت فیلم سازی است که به سینمای هالیوود چهره ای جهانی بخشیده است؟ و ...

آیا در دیگر کشورهای جهان هنرمندان و هنرپیشگان خوب وجود ندارند؟ آیا تکنولوژی ساخت فیلم وجود ندارد؟ و آیا محتوای انسانی - جهانی در ساخت این فیلم ها نقشی ندارند؟ و ...

آواخوانان آمریکایی - حتی مبتدل ترینشان - را در سراسر جهان می شناسند و هزاران ، بلکه میلیون ها جوان از سراسر جهان به ستایش آنان می پردازند ، اما خوانندگان نقاط دیگر جهان به ندرت در این " موفقیت " ها جایی دارند! آیا آمریکایی ها - و بعضاً اروپایی ها - واقعا بهترین هستند؟ آیا آوازاها و موسیقی آنان وجهه ای " انسانی - جهانی " دارد؟ و ملی و قومی نیست؟ و آیا در دیگر کشورها موسیقی زیبا و یا موسیقی در عرصه جهانی - انسانی وجود ندارد؟ و ... چراهای بسیاری از این دست .

بدون اینکه بخواهیم در مورد محتوای تکنیکی آنها به قضاوت بنشینیم و به ارزش گذاری دست یازیم ، به صراحت می توانیم مدعی شویم که تنها دلیل و عاملی که باعث جهانی شدن این فرهنگ - فرهنگ هالیوودی - شده است ، برتری " انسانی - ارزشی آنها نیست ، بلکه این قدرت تبلیغاتی و توانایی های اقتصادی بورژوازی و سرمایه داری " غرب " است که این فرهنگ و هنر را بر همه مردم جهان تحمیل کرده است و می کند .

پدیده های هنری و فرهنگی که عموماً از سوی " غرب " سرمایه داری به دیگر نقاط جهان صادر می شود ، نه گزینشی هستند و نه محصول مشترک دست آوردهای همه خلق ها و اقوامی که بر روی کره زمین زیست می کنند . این استدلال هم که " این موضوع هیچ اشکالی ندارد ، چه در یک آزمون تاریخی ، پاسخ مثبت و یا منفی خود را از مردم جهان دریافت خواهد کرد " ، توجیه بسیار ساده اندیشانه ای از یک واقعیت بسیار پیچیده و تحمیل شده بر جهان است . زیرا هنگامی می

● ما به طور کلی بازگشت نیروهای سیاسی " شناخته شده " را از طریق سفارتخانه های رژیم ، عملی ضد انقلابی و در سمت و سوی هدفهای سرکوبگرانه رژیم و در جهت پایمال کردن خونهای بناحق ریخته شده ده ها هزار از جوانان ایران می دانیم که در زندان ها و جوخه های اعدام رژیم به خاک و خون کشیده شدند ، این قدم را قدمی علیه مبارزه مردم ایران برای تحقق آزادی و در جهت ایجاد شبهه و توهم در ماهیت جنایتکارانه رژیم می دانیم ، و آن را محکوم می کنیم . چنین بازگشتی را بازگشتی از موضع انفعال و استیصال و نومیدی می دانیم . اما کشور ایران را متعلق به آخوندها و روحانیت حاکم نمی دانیم ، و از طرفی حضور نیروهای آگاه و مبارز را در بین توده های مردم و بخصوص در این مقطع را امری بسیار ضروری و مهم ارزیابی می کنیم . ضرورت حضور نیروهای مبارز در داخل هم از نظر جلوگیری از استحاله شدن تدریجی شان در اروپا و آمریکا و هم به لحاظ تأثیر داخلی شان به شدت احساس می شود . در صورت عدم حضور نیروهای انقلابی در داخل ، طبعاً عناصر سازشکار و جناح های فرصت طلب و معلوم الحال رژیم ، اعتراضات توده ها را جهت خواهند داد . و در سمت و سوی هدف های غیر انقلابی و یا ضد انقلابی شان استحاله خواهند کرد . و چنین امری برای جامعه ما که اینک از پتانسیل اعتراضی فراوانی برخوردار است ، آفت بزرگی است . "

گزیده ای از مقاله " موضع ما نسبت به بازگشت نیروهای سیاسی به داخل کشور چیست؟ " ، از نشریه پیام رهایی (ارگان) شورای هواداران سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) شماره ۵ ، صفحات ۶۴-۶۳

مجلس شورای اسلامی

طرحی از یک زندگی



دکتر بوران شریعت رضوی

توان به چنین توجهی تمسک جست ، که دیگر خلق ها نیز فرهنگ ، هنر ، و دست آوردهای معنوی خود را بتوانند در یک رابطه برابر در سطح جهانی عرضه کنند . از همه این موارد که بگذریم ، لازم است پاسخ هایی عمیق و در خور مفاهیم انسانی ، برای پرسش های اساسی و اصولی زیر بیابیم :

آیا این موضوع که همه چیز یک نواخت شود پدیده ای مثبت است و یا منفی؟ و آیا یکسان کردن و جهانی شدن معیارها و ملاک های نوع زیستن ، اندیشیدن ، ساختن ، خراب کردن و ... - حتی به فرض اینکه از یک منطقه خاص هم به سایر مناطق جهان تحمیل نشده باشد - امری اصولی و مفید است؟ و آیا چنین امری ریشه تنوع و خلاقیت ها را در انسان ها نمی خشکاند؟

آیا اگر زبان ها و خط ها یکی شوند ، آن هم بر اساس قراردادهای بین المللی و بر پایه همه زبان های زنده دنیا - که بدون شک می تواند به سود بشریت هم باشد - آیا قدرت خلاقیت و هنرمندی انسان را در اختراع و ابداع ارزش های هنری و فرهنگی از بین نمی برد؟ و آیا تنوع در شعر ، نقاشی ، فیلم ، زبان و در خط ، خود نمایانگر توانایی های انسان در عرصه های گوناگون نیست؟

* * *

اگر به این تعبیر قرآنی که " انسان ها همه از یک منشأ واحد سرچشمه می گیرند ، و یکی هستند ، اما ما آنها را به قبایل و اقوام گوناگون تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسند " ، دقت کنیم متوجه می شویم که به چه ظرافت و دقت واقعیت گرایانه بی این حقیقت - پلورالیسم ، تنوع و تساهل - مورد تأیید قرار می گیرد که : در چهارچوب کلیات حقوق انسانی ، همه همانند هستند ، اما در جزئیات و شیوه های نگرستن به هنر ، فرهنگ ، ابداع ، نوآوری و متد ، نگاه ها و سلیقه ها متفاوت است . و همین تفاوت و چندگانگی است که دست آوردهای هر قوم را از قوم دیگری جدا می سازد و آنان را به یکدیگر معرفی کرده و در نتیجه می شناساند .

منابع و توضیحات :

- ۱) م . آ . ۱۷ ، ص ۳۰۶
- ۲) این هم از تناقضات خنده آور رژیم های مستبد و تنوع ستیز است که در چنین مواردی تبدیل به مدافعان سینه چاک تنوع فرهنگی می شوند!
- ۳) منظور مرزهای سیاسی جغرافیایی نیست ، که خود مقوله دیگری است .
- ۴) رجوع شود به کتاب اروپا و عقب ماندگی آفریقا ، نوشته والتر رادنی ، ترجمه محمود ریاضی ، مبحث "سهم آفریقا در توسعه سرمایه داری اروپا - دوره استعمار" ، ناشر : انتشارات چاپخش
- ۵) چهره های استثنایی در اینجا مورد نظر نیستند . هر چند که همین چهره های استثنایی هم عموماً پس از ورود به هالیوود است که مطرح می شوند .

چاک برداشته و سه نفر با طبل‌هایشان به درون آب افتاده و دو باره دشنام گویان از خاکریز بالا آمده بودند.

صدای خنده پسرها آن روز، از فراز آب‌های نیلی هامون با صدای طبل به سوی کوه‌های سنگی آن سمت دریاچه می‌رفت، که ناگهان یکی با انگشت به آب اشاره کرده و فریاد کشیده بود:

— نگاه کنید!

همه دست از طبالی برداشته بودند و جانی در دور دست، شیخ سیاهی را دیده بود که به سختی از دل آب خود را به سوی ساحل می‌کشید و بی درنگ این افسانه را به یاد آورد که مدت‌ها پیش پدرش تعریف کرده بود:

"روزی مرد مقدسی از نسل پادشاهان دادگستر، از بستر پرنیان، از قصر جاودانی رویاها، از خواب هزار ساله بر می‌خیزد و از دل هامون به ساحل می‌آید تا به کمک ناجی جهان برود و عشق و عدالت را میان مردم برقرار کند و وی را چهره‌ای است چون آفتاب و موهای لطیفش، گویی چشمه‌های نورند که از دل خورشید می‌درخشند.

چشم‌های آبی آن بزرگوار، به رنگ آب‌های هامون است و لباس سیاهش، سمبل رنج‌هایی که بشر در زمان‌ها و مکان‌های متعدد کشیده و عصر یک روز پنجشنبه، زمانی است که این افسانه به حقیقت می‌پیوندد و بعد، مردم جهان مردی را خواهند دید که تفاوت بسیار با دیگر مردان دارد و وی در اصل و نسب، مسلمان زاده است."

سه سال قبل از آن واقعه، هنگامی که پدر جانی وی را اولین بار با کودکان دهکده، برای طبالی روی خاکریز فرستاده بود، این افسانه را تعریف و افزوده بود که قرن‌ها این داستان در میان ساحل‌نشینان هامون، زبان به زبان گشته و به تدریج رنگ ایمان به خود گرفته و از همین جهت است که عصر هر پنجشنبه، جوانان از خاکریزهایی که دریاچه را از خشکی جدا می‌کنند، بالا می‌روند و رو به آب طبل می‌نوازند تا اگر آن مرد مقدس از خواب هزاران ساله برخیزد، صدای آنان را بشنود و آسوده به ساحل بیاید.

به یادآوردن گفته‌های پدر، باعث آن شده بود که جانی آن روز مشتاقانه از دل فریاد بکشد:

— آقا آمد!

بعد ضرب‌آهنگ مخصوص را که زمان درازی مردم، هنگام یورش بیگانگان آن را بر طبل‌هایشان نواخته بودند، نواخته و دوستان از وی پیروی کرده بودند. صدای آنان را پسرهایی که بر خاکریز دهکده همسایه طبل می‌نواختند، شنیده و آنها نیز همان ضرب‌آهنگ بر طبل‌هایشان زده بودند. باد صدای طبل‌ها را به گوش کسان دیگری در آن سواها رسانده و آنان نیز به نوبه خود، بر سازهایشان همان ضرب‌آهنگ را نواخته بودند. صدای طبل‌ها از همه سوی دشت به آسمان برخاسته و خبر از این داده بودند که حادثه عجیبی اتفاق افتاده است.

مردم با شنیدن صدای طبل‌ها، سراسیمه در دهکده به جنب و جوش افتاده و هر یک، هر چه به دستش رسیده بود، برداشته و به سمت خاکریز دویده و هنگامی که نزدیک آمده بودند، جانی دیده بود که برخی از آنان، تیرهایشان را برداشته‌اند. گروهی شمشیرهای زنگ زده اجدادشان را از پس لحاف‌ها بیرون آورده و عده‌ای سر نیزه‌های جنگ جویان بی باک قرن‌های پیشین را

یگانا

تا مرد دوره گرد با تابلوی دو نبش "دستان بریده حضرت عباس" به دهکده وارد شد، جانی پیرترین ریش سفید آبادی، رویداد آن سالی را به یاد آورد که بادهای صد و بیست روزه، بی امان وزیده و چهره دشت و خاکریزها را چون جگر زلیخا خراشیده و بعد آرام گرفته بودند که گزهای خمیده، مدتی در آرامش بیاسایند.

گاهی که دوره‌گردی به دهکده می‌آمد و زنان گردش را می‌گرفتند، تصویب‌های آن حادثه در حافظه جانی جان می‌گرفتند و بعد چنان به خنده می‌افتاد که در خانه به خود می‌پیچید و نوه‌هایش می‌پنداشتند که او باز روزی را به یاد آورده است که پدرش وی را در نوجوانی، عربان با مادر پنجاه ساله پیغمبرقلی در کاهدان گرفته بود.

آن سال مردم، بیشتر چهارپایانشان را در بیابان رها کرده تا از بی غذایی بمیرند و خود به جنگ ریگ‌های روانی رفته بودند که چون اژدهایی مردم‌خوار، آن گونه در آسمان به حرکت در می‌آمدند که جهان چون شب سیاه می‌شد.

بعد باران ماسه بود که بر دهکده فرو می‌ریخت و ناله سوزناک گزها و گنبدهایی که در سیاهی مویه می‌کردند و سوزش‌های آزاردهنده‌ای که تن را به آتش می‌کشید و مردمی که دیوانه وار خود را در گرما تا آن حد می‌خاراندند که بی رمق می‌گشتند و بعد که آبی به خود می‌زدند، به حال می‌آمدند و دو باره کار را از سر می‌گرفتند.

این چنین سه بار دهکده را از میان ماسه‌ها بیرون کشیده و بعد که طبیعت آرام گرفته بود، آن حادثه عجیب روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود و پس از آن، مردم هرگز نوجوانانشان را بالای خاکریز نفرستاده بودند که مانند گذشته طبل بنوازند، و حالا به مرور زمان، جانی احساس می‌کرد که آن خاطره رنگ باخته است.

زیرا جوانان آن روزگار رخت از جهان بریسته و نسل نو، وی را پیر درازگویی می‌پنداشتند که روزها در سایه خنک گنبدها می‌نشست. از گردش مگس کیش می‌کرد و گاهی با دیدن دورگردان و حرکات زنان معتقدی که به شمایل قاب گرفته آنان پنجه می‌کشیدند، آن چنان می‌خندید که رنگش دگرگون می‌گشت.

در آن روز پنجشنبه، درگیری‌های پراکنده‌ای میان بزرگان دهکده که نوجوانان آن ایام بودند، رخ داده و آنان بارها آنجاهای پدرانشان را حواله مادران یکدیگر کرده و در نتیجه چند گریبان

در مشت گرفته بودند. گروهی هم به برداشتن چوب و چماق اکتفا کرده بودند؛ از جمله زنان دهکده.

اولین کسی که خاکریز را عرق ریزان طی کرده و آشفته از آنان پرسیده بود که چه دیده‌اند؟ پسر عموی پدرش خداداد بود که چماق بزرگی در دست داشت و هنگام خطر، علائم مخصوص را با طبل به دور دست‌ها می‌فرستاد و اهالی دهکده‌های همسایه را در جریان و گاهی آنان را به یاری می‌طلبید.

تا پسرها شب متحرک را در آب به خداداد نشان داده بودند، او طبل و چوب‌های یکی را از دستش قاپیده و استادانه چند نوع ضرب‌آهنگ را به پوست نواخته و لحظاتی بعد طبالانی از آن سوا، ماهرانه به وی پاسخ داده بودند.

هنگامی که مردم پابرنه از خاکریز بالا آمده بودند، اندام بلند آن بیگانه را در آب دیده بودند که تا نزدیکی خاکریز پیش آمده و بعد از حرکت باز مانده بود تا بداند، آنان چه از وی می‌خواهند که با سلاح‌های آخته روی خاکریز ایستاده‌اند. بیگانه چیزی زیر لباسش پنهان داشت و ابتدا کسی به آن توجهی نکرده بود. چراکه در آن هنگام، دیدن صورت وی فکر همه را به خود جلب کرده بود.

آن بیگانه نیز مانند همین درویشی که تازه به دهکده وارد شده بود و زنان، بوسه نثار تابلوی دو نیش می‌کردند، کاملاً سیاه‌پوش بود. آن طور که صورتش دیده نمی‌شد و عجیب این بود که پس از آن اتفاق خارق‌العاده‌ای که هرگز در منطقه هامون، رخ نداده بود و بزرگان بارها آن را برای فرزندانشان تعریف کرده بودند، باز عده‌ای به فریبی دل خوش می‌داشتند که روزی پدرانشان، آن را تجربه کرده و این همان چیزی بود که جانی پس از ورود هر دوره گردی به دهکده، از دل به آن می‌خندید و جوانان می‌گفتند که نم‌پیری پایه‌های بنای عظیم خاطراتش را پوسانده و آن را در هم ریخته است.

آفتاب قدی در آسمان بالا بود. حشرات هنوز وزوزکنان در میان بوته‌های زرد و سرخی در پرواز بودند که عطر گس ماندی از آنها در فضا پراکنده می‌شد، وقتی مردم از بلندی خاکریز به بیگانه سیاه‌پوش نگاه می‌کردند، او میان تور ماهی‌گیران در آب ایستاده بود و خاموش به آنها نگاه می‌کرد.

بی درنگ زمزمه‌ها آغاز شده بودند. برخی می‌گفتند که بیگانه به خاطر جلوگیری از تابش خیره‌کننده نور صورتش، چهره‌اش را در عمامه سیاه پنهان دارد و وی باید از این ترسیده باشد که شاید کفار به قصد جاننش آمده‌اند.

گروهی می‌گفتند که اگر بیگانه سیاه‌پوش، خود آن مرد مقدس از نسل پادشاهان دادگستر نباشد، پس آن سیدی است که سالیان سال در قصر زیر آب، خدمت آن بزرگوار را کرده و حالا با پیامی از دل آب به ساحل آمده است.

عده‌ای بر این باور بودند که این عقیده بی اساس است. چراکه ممکن است قایق بیگانه در آب شکسته و موج‌ها وی را به ساحل آورده باشند و همین اندیشه‌ها، اهالی دهکده را به دو گروه موافق و مخالف بخش کرده بود.

علی‌جان سارانی یکی از جوانان اکبرآباد گفته بود، مردی که آنها منتظر آمدنش هستند، آن کسی نیست که در آب ایستاده است. بعد دلیل آورده بود که آن بزرگوار از درون و برون بشر آگاهی دارد و می‌داند که اهالی اکبرآباد از دل دوستش دارند.

پس آسوده به ساحل می‌آمد و خود را به آنان معرفی می‌کرد. حال آن که بیگانه در آب، شاید از وحشت شلوارش را زرد کرده باشد و این عمل نامبارکی است که از مقدسین سر نمی‌زند.

این گفته چون تیر به قلب عباس‌خان، یکی از موافقین اثر کرده و از عصبانیت بی‌مهابا به سمت علی‌جان حمله کرده و دو تن دیگر از جوانان دهکده به کمکش شتافته و وی را از بلندی خاکریز به آب انداخته بودند تا عملشان پاسخی باشد به کفرگویی‌های مرد جوان.

کدخدا مختار در همین هنگام از راه رسیده و وقتی از خاکریز بالا آمده بود، به چهره کسانی که علی‌جان را در آب انداخته بودند، عصبانی نگریسته بود تا آنان را بر سر جایشان بنشانند. بعد، از مردم پرسیده بود که چه خبر است که همه اسلحه برداشته‌اند و وقتی بیگانه سیاه‌پوش را نشان داده بودند و گفته بودند که آقا آمده است، کدخدا سرش را به سمت آب برگردانیده و دیده بود که بیگانه مانند سگان تازی در آب می‌گریزد تا جاننش را از مرگ نجات دهد.

کدخدا ریشش را متفکرانه در دست گرفته و چون شاهی به جوانان فرمان داده بود که آقا را در آب بگیرند و نزدش بیاورند تا حقیقت را بر همه آشکار کند.

بیگانه را شیرک در آب گرفته و او را آن قدر نگاهداشته بود تا دیگران به وی رسیده و بعد به کمک هم او را کشان‌کشان به ساحل آورده و بر بلندی خاکریز در برابر کدخدا گذاشته بودند.

به دستور کدخدا تا دستار را از چهره بیگانه پس زده بودند، چشم‌های آبی و موهای طلایی‌اش آشکار شده بودند. چشم‌های بیگانه چون نشان افسانه، مانند آب‌های نیلگون هامون می‌درخشید و صورت بی‌مویش همه را به یاد جوانی‌های عباس کوسه می‌انداخت.

پس همه دانستند که بیگانه، آن گونه که افسانه می‌گفته است، با دیگر مردان منطقه فرق دارد و وقتی گریبان وی را کمی پایین کشیده و پوستش دل به سفیدی زده بود، همه یقین حاصل کرده بودند که نشانی‌های بیگانه، شباهت به نشانی‌های همان مرد مقدسی دارد که قرار بود از اعماق هامون به ساحل بیاید و به کمک ناجی جهان برود.

تنها یک نشانه دیگر بود که اگر وجودش ثابت می‌شد، هویت حقیقی بیگانه بر همه آشکار می‌گشت.

پس کدخدا برای شناسایی آخرین نشان بیگانه، از مروارید، پیرترین زن دهکده خواسته بود که پیش بیاید.

مروارید شرمنده از جمع رو برگردانده و گفته بود که این کار از وی بر نمی‌آید و خوب می‌شود اگر کدخدا پای یکی از اقوام خودش را پیش بکشد.

کدخدا دختر عمویش را طلبیده و او نیز گفته بود که این کار برای نفس بریده‌اش خوب نیست.

ناچار کدخدا طلا خاله شیرک را فرا خوانده او نیز گفته بود که دستش یک ماهی می‌شود که از کار افتاده و چیزی را حس نمی‌کند و اکثر پیرزنان از انجام آن کار با این بهانه‌ها سر باز زده بودند.

از این رو کدخدا التماس کرده بود که هر کسی این کار را برای رضای خدا انجام دهد، نه تنها دچار مصیبت نمی‌شود، بلکه آتش دوزخ نیز بر وی حرام و در باغ‌های با صفای بهشت

به رویش گشوده می شود؛ و بی درنگ مادر ایوب گفته بود که حالا که چنین است، او جور این کار را به گردن می گیرد. به اشاره کدخدا، شانه های بیگانه را جوان ها محکم گرفته بودند و وی که پنداشته بود می خواهند اخته اش کنند، چون نره گاوی که بوی خون حس کرده باشد، به خود می پیچید و کاری از دستش بر نمی آمد و بچه ها از دل به حرکاتش می خندیدند. مادر ایوب آرام دستی به زیر شکم بیگانه زده بود. سپس آن طور که گویی کشف بزرگی کرده است، گفته بود:

– پناه بر خدا!

بعد چند بار دیگر دست مادر ایوب میان ران های بیگانه را گشته و بعد چنان خنده ای سر داده بود که دندان های شکسته اش نمایان گشته و کدخدا شرمندۀ پرسیده بود:

– آیا مرد مسلمان است!

مادر ایوب دو دل گفته بود که مشخص نیست. ولی وی می پندارد که بیگانه در واقع مسلمان زده ای است که به مسلمانان شباهت ندارد و علی جان که با لباس های خیس از خاکریز بالا آمده و کمی دورتر از جمع ایستاده بود، برای خالی کردن عقده اش، فریاد زده بود:

– به خدا این حرامزاده، آن آقا نیست!

جوان ها، خشمگین به سمت علی جان یورش برده و آن بیچاره از ترس جانش پا به فرار گذاشته بود و بعدها که غریبه را از دهکده برده بودند، جرأت کرده بود به خانه اش برگردد. مردم بی توجه به گفته های علی جان، فریاد شوق برآورده بودند. طبل ها به صدا درآمده و کودکان رقص کنان پیشاپیش جمع به سمت دهکده به راه افتاده بودند. مردها، بیگانه را بر سر دست تا دهکده حمل کرده و وسط آبادی به دستور کدخدا سه بز گر و دو میش پیر را پیش پای کسانی که بیگانه را بر دوش داشتند، سر بریده بودند.

کم کم آثار وحشت از چهره بیگانه محو و گل از گلش شکفته بود. چراکه پی برده بود، مردم از وی چون بزرگان استقبال می کنند.

تا بیگانه را بر زمین گذاشته بودند، مادر ایوب از وی پرسیده بود که آیا حقیقت دارد که قصرش در زیر آب، صد اتاق خواب توی در توی دارد؟ مروارید از بیگانه پرسیده بود که چگونه هزار سال در زیر آب خفته و خفه نشده است؟

مردم ده ها سؤال از این دست از بیگانه پرسیده بودند و وی تنها به تکان دادن سر اکتفا کرده بود. زود صبر همه از دست بیگانه به سر آمده و دست به دامان کدخدا شده بودند که چون مخاطب آنان سخن نمی گوید، بهتر است او از وی چیزی بپرسد.

کدخدا سینه اش را صاف کرده و با صدای آرامی، خندان گفته بود:

– آقا نامت را بگو!

باز بیگانه سرش را تکان داده بود. اما کدخدا از رو نرفته و پرسش هایی در باره هویت بیگانه پیاپی از او پرسیده و چون سئوالش بی پاسخ مانده بودند، خونس به جوش آمده و بر سر وی فریاد کشیده بود:

– آقا جان! چیزی بگو و به خاطر خدا ما را راحت کن!

چهره بیگانه از شرم سرخ شده بود. آب دهانش را به سختی فرو خورده و سر بر زمین، این صداها از گلویش بیرون آمده

بود:

– قوقولو قوقو!

شگفت زده همه به هم نگاه کرده بودند. هیچ کس نمی توانست به راز صداهایی که از گلوئی مرد خارج شده بودند، پی ببرد. پس کدخدا، ملا علی بی سوادترین مرد دهکده را که مدعی بود، "پنج کتاب" را در هندوستان خوانده است، صدا کرده و از او پرسیده بود که "قوقولو قوقو" به کدام زبان است و در چه کتابی آمده است.

ملا علی، کمی سرش را خارانده و آرام گفته بود که چنین کلمه ایی را در هیچ کتابی نخوانده است. از این رو می پندارد که کلمه مرد گویای دو حالت است. اول اینکه دلالت بر این دارد که شیاطین در راه دهان مرد را بسته و وی را عمدتاً لال کرده اند که اسرار ازل و ابدی خدا را نزد مردم بر ملا نکند. دوم اینکه آن جمله شاید گویای این واقعیت است که بیگانه به زبان آغازین صحبت می کند و جمله اش، همان جمله سحرانگیزی است که ابتداء آفرینش هامون، آفریده شده و معانی متفاوتی از آن استنباط می شود.

از شنیدن گفته های ملا علی، چهره ها از هم شکفته بود. مادر ایوب که فرصت را مناسب یافته بود، به بیگانه گفته بود که زمان آن فرا رسیده است که هدیه ای را که با خود از قصر زیر آب برای او آورده و آن را زیر لباسش پنهان دارد، به وی نشان دهد.

این خواسته مشکل ایجاد کرده بود. زیرا عده ای این پرسش را نوعی توهین به بیگانه تلقی کرده و گروه دیگری به مادر ایوب حق می دادند.

در پایان، طرفداران مادر ایوب حرفشان را به کرسی نشانده و پیشنهاد داده بودند که بهتر است خود آنان، بیگانه را بگیرند و آن چیزی را که زیر لباسش پنهان دارد بیرون بکشند تا همه آن را ببینند و بدانند که بیگانه چه هدیه ای برای پیرزن با خود از قصر زیر آب آورده است.

تا چیزی را که زیر لباس مرد پنهان بود بیرون آورده بودند، چشم همه به تابلوی دو نبش "دستان بریده حضرت عباس" افتاده بود. چون مردم تا آن روز چنان تصویر وحشت انگیزی ندیده بودند، باز زمزمه ها آغاز شده بودند.

گروهی می گفتند که نقش آن تابلو، از حادثه شومی سخن می گوید که قرار است در آینده ای نزدیک، در اکبرآباد رخ دهد.

گروهی دیگری بر این باور بودند که نقش آن تابلو، یک معنی ندارد. بلکه مجموعه ای است از اسرار پنهان که در هر زمانی معنی خاص می دهد و می گوید که در آینده ای نزدیک، دستان همه بی ایمانان در جهان بریده می گردد و برخی معتقد بودند که این کار پس از مرگ رخ می دهد و گروهی می گفتند که اصل تابلو در حقیقت چیز دیگری بوده است و بعد در میان راه، شیاطین تابلوی حقیقی را از چنگ غریبه در آب ریوده و به جایش آن تابلوی وحشت انگیز را در بغلش گذاشته اند.

کدخدا نظر ملا علی را در این مورد پرسیده و او این نظریه را مطرح کرده بود که نقش آن تابلو به مردم می گوید که اگر کسی به صاحبش محبت نکند، هم در دنیا و هم در آخرت دست هایش از بیخ بریده می شوند.

تابلوی بیگانه نیز چون تابلوی همین درویشی که حالا در میدان

دهکده معرکه گرفته بود، در پرده کثیف و سرخ رنگی پنهان بود.

اولین تابلوی "دستان بریده حضرت عباس" این چنین به هامون آمده بود و مردم مقدمش را با بریایی جشنی گرمی داشته بودند و اگر مأمورانی که بعدها، از پایتخت به قصد نقشه کشی مرزهای کشور به اکبرآباد آمده بودند، پیش از آن ماجرا، به دهکده می آمدند و تابلوی مشابه ای با خود می آوردند و رمز آن را زودتر افشاء می کردند، مردم هرگز آن جشن بزرگ را برپا نمی کردند.

هنگامی که طبالان گرد آتش ها، به سازهایشان می نواختند و جوانان رقص دوره می کردند، بیست مرد از روستاهای دیگر به اکبرآباد آمده و به کدخدا گفته بودند که بزرگان، آنان را برای بردن مردی فرستاده اند که طبالان رسیدنش را ساعت ها پیش خبر داده اند و گفته اند که از قصر زیر آب به ساحل آمده است.

تا کدخدا به آنان گفته بود که مرد به مهمانی آنها آمده است، دو تن از آنان با جوانان آبادی دست به گریبان شده بودند و بعد ناسزاگوییان صحنه را ترک کرده و به روستاهای خودشان برگشته بودند تا با نفرات بیشتری برای بردن بیگانه به اکبرآباد برگردند.

مردم گروه گروه در تاریکی از راه رسیده و به زیارت بیگانه شتافته بودند و برای مشکل گشایی، به لباسش چنگ انداخته و در آخر اگر کدخدا او را به بهانه خستگی به خانه اش نمی برد، چه بسا که خلق تکه های لباسش را به یغما می بردند.

بزرگانی که همراه بیگانه به خانه کدخدا رفته بودند، می گفتند که او آنجا دو ران یک گوسفند را یک جا خورده و ده لیوان گوارای دوغ، بعد از غذایش نوشیده و آنگاه جوانان دهکده وی را به اتاق دیگری برده بودند و خوب شانه ها و کمرش را لگد کرده بودند تا خستگی و کوفتگی راه و سالیان خواب از تنش بیرون برود.

سپس بیگانه را به اتاق پذیرایی کدخدا آورده و در بالای مجلس نشاندند و دخترکان نورس، در مقابلش دف زده و رقص های زیبایشان را به نمایش گذاشته بودند.

مردم تا عصر روز بعد، همچنان گروه گروه از راه رسیده بودند و چون بیگانه را کدخدا در خانه اش پنهان کرده بود، ناچار در زمین های اطراف دهکده آتش برپا کرده بودند و به انتظار ملاقات نشسته بودند.

آن شب هزاران آتش در زمین های اطراف دهکده شعله می کشیدند. برفراز تپه های شنی که در اوج طوفان، به دست مردم ساخته شده بودند نیز آتش های بی شماری می سوختند و اگر چند روز دیگر این کار ادامه پیدا می کرد، مردم دهکده ناچار می شدند که برای پختن نان، شاخه و گز از جاهای دیگر بیاورند.

صبح روز بعد، هفتاد و سه جنگجو از راه رسیده بودند و از کدخدا طلب بیگانه را کرده و بعدها پس از پایان آن ماجرا، مردم اکبر آباد دانستند که بزرگان آبادی های همسایه، برای بردن بیگانه، دست به دامان اقوامشان در آن سوی مرز شده اند و جای تعجب این جا بود که کدخدا خندان با خواسته آنان موافقت کرده بود. حال آنکه اگر میلش نبود، به خدا قسم که جوی خون در دهکده به راه می انداخت.

بعدها همسر کدخدا نزد مادر ایوب این راز را برملا کرده بود که بیگانه، وقتی دختر دم بختشان برای وی بستر نرمی در خانه می گسترده است، دستی به پستان هایش انداخته و گفته است:

— جو جو جو!

و مادر ایوب گفته بود که آن بیچاره، فقط احساسات پاک قلبی اش را بروز می داده و گرنه منظور بدی نداشته است!

هنگامی که جنگجویان بیگانه را با خود برده بودند، کسانی که برای زیارت وی آمده بودند نیز گروه گروه از دهکده رفته و غمی جانکاه به جان اهالی افتاده و هفته ای به درازا کشیده بود تا آنکه دو باره همه کارهای روزمره را از سر گرفته بودند و چیزی به درازا نکشیده بود که کسی به دهکده آمده و گفته بود که بیگانه را کدخدای دهکده آنان روانه روستاهای دیگر در شرق هامون کرده است تا جلوی یورش مردم را به آبادیش بگیرد.

اما قضیه هنگامی روشن شد که باز راهگذری به اکبرآباد آمده و تعریف کرده بود که بیگانه مو طلایی، در اوج عشق ورزی کدخدایشان شبی به اتاق خواب وی سر کشیده و از چهارچوب در خندان به زن و شوهر گفته است:

— هوی هوی هوی!

از آن به بعد، مسافرینی که از شرق هامون می آمدند، می گفتند که بیگانه را کدخداها و خان های آن سوها، میان خود رد و بدل می کنند و بعدها معلوم شد که وی آنجاها نیز دسته گل هایی با زنان مردم به آب داده است.

مدت ها بعد، وقتی بنفشه ها سر از خاک در آورده و صحرا غرق گل بود، روزی همان جنگجویانی که بیگانه را به زور برده بودند، وی را به دهکده آورده و به کدخدا گفته بودند که چون همه مردم منطقه از دیدن گل روی او بهره برده اند، وی را به جای اولش برگردانده اند.

هر چه کدخدا به آنان گفته بود که کسی را که به آنان بخشیده است، پس نمی گیرد، به گفته اش توجهی نکرده و بیگانه را با چند اسب و قاطر که به سختی هدایایی را که مردم به او بخشیده بودند، حمل می کردند، در میدان رها کرده و به سرعت از آنجا دور شده بودند.

همان روز به دستور کدخدا، گنبد خرابه بیرون دهکده به کمک مردم باسازی شده و بعد، کف آن را با فرش های گران بهایی که دختر کدخدا بافته بود، فرش کرده بودند و در پایان، نام "نمازخانه" را برای آن مکان برگزیده و بیگانه را در آن جای داده بودند تا مردم به دیدنش بروند. زیرا به گفته کدخدا، بیگانه مرد خدا بود و جای مرد خدا، در خانه خدا بود!

سحرگاه روز بعد، هنگامی که مردم برای نماز صبح به نمازخانه رفته بودند، نه از فرش ها اثری دیده بودند و نه از بیگانه نشانی و با وی، اسب ها و قاطرهایی که مردم به وی بخشیده بودند، نیز ناپدید شده بودند.

فقط تابلوی دو نبش "دستان بریده حضرت عباس"، در گوشه نمازخانه افتاده بود و کدخدا پس از دیدنش به مردم گفته بود که بیگانه به همان جایی برگشته است که از آن آمده و این فقط مادر ایوب بود که مدت ها در فراق بیگانه از دیده اشک ماتم ریخت و از سوز دل، تابلوی دو نبش را به خانه اش برد و تا وقتی زنده بود، از آن مانند جانش مراقبت کرد و بعدها آن را به نوادگانش بخشید.

حجاب نابالغان، سنتی مردود

امیر

حجاب (۱) دختران نابالغ "مسلمان" بحثی بود که چندی پیش در میان برخی جریانات سیاسی در گرفته بود که نظرات متفاوتی بر این قضیه مطرح شد. و قصد این مقاله نیز دنبال کردن این موضوع می باشد. مقدماتاً لازم به توضیح است که این اختلاف نظری، اختلافی بین موافقان و مخالفان اسلام و قوانین اسلامی نمی تواند باشد. و منظور این مقاله نیز طرفداری یا ضدیت با اسلام و مسلمانان نیست. چرا که از آنها که خود را "مسلمان" می شمارند، برخی معتقد به حجاب به عنوان یک اصل (پرنسپ) هستند و برخی از حجاب به عنوان یک تاکتیک نام می برند. که از این گروه آخری، عده ای هم اکنون از حجاب زنان دفاع و عده ای دیگر به استفاده از این تاکتیک در این مقطع معتقد نیستند. شاید لازم به یادآوری نباشد که یکی از خصوصیت های عمل تاکتیکی این است که یک تاکتیک در زمان و مکان و موقعیت خاصی می تواند متریقی باشد و در شرایط دیگر همین تاکتیک ممکن است ارتجاعی و به قولی "ضد مردمی" گردد. مهم تر از تفاوتی که در بالا ذکر شد، آن چنانکه نگارنده آگاه است، هر دو گروه، چه موافق و چه مخالف حجاب می دانند که در اسلام - و اصولاً هر گونه "شریعتی" - هیچ حکمی قبل از بلوغ بر افراد جاری نمی باشد، چه رسد به اینکه اجباری تلقی شود. و این قانون "من درآوردی"، که ریشه اش تنها در تداوم پدرسالاری خشن و سلطه گر تاریخی قابل فهم است، را باید عمل کنندگان به آن خود جوابگو باشند. هدف از مقدمه بالا اشاره به این موضوع بود که بحث اصلی بر سر نحوه برخورد به یک سنت غلط - یعنی حجاب اجباری برای نابالغان - است و بس. (نه مثلاً دعوی یک مسلمان و یک ضد اسلام، یا دعوی سازمانی و غیره!)

اما نظرانی که مطرح شده بود یکی این بود که پوشش امری شخصی است و نمی تواند اجباری منع یا حفظ شود. این نظریه یا قانون اخلاقی در درون خود امری روشن می باشد و کمتر روشنفکری است که بتواند با این نظر مخالفت ورزد. اما ایرادی که گرفته شده بود این بود که حجاب هر گونه پوششی نیست و به اصطلاح یک بار ایدئولوژیک و فرهنگی خاص دارد. این ایراد جنبه ای دارد که بعداً بدان می پردازیم. اما فعلاً فقط به این سؤال بسنده می کنیم که اصولاً کدام پوشش است که بار فرهنگی و

ایدئولوژیک نداشته باشد؟

اگر به زبان بی برورد، جامعه شناس نثومارکسیست فرانسوی بخواهیم این را بیان کنیم، باید بگوییم آنچه را که ما بدان "سلیقه" می گوئیم، در واقع نشأت گرفته از فرهنگ حاکم بر جامعه است که در افراد باز تولید می شود.

اما به هر حال قانون آزادی پوشش که قانونی "جهان شمول" می باشد نیز در مواردی قابل نقض می باشد. چرا که همانطور که یکی از دیگر جریانات دخیل در این مباحثه اشاره می کند، این قانون نمی تواند در مورد بچه های "نابالغ" صادق باشد. مسلماً، چرا که اگر از مخالفت با اجبار و شخصی تلقی نمودن امری منظورمان جلوگیری از سلطه غیر عقلانی و طرفداری از آزادی باشد، بچه نابالغ که به علت زور و یا سنت یا هنجارها یا فره مندگی والدین مسلطش مجبور به حفظ حجاب می شود، مجبور است و نا آزاد. در اینجا هم به نظر نگارنده، اگر اینگونه استدلال شود، این زیر قانون یا استثنا، قابل حمایت می باشد.

اما این مسئله هنوز در اینجا تمام نمی شود و سؤال جدیدی از این پس مطرح می گردد و آن اینکه اگر نابالغان به علت نابالغ بودن شان امکان انتخاب از ایشان سلب شود، همانطور که مثلاً در رابطه با استفاده از الکل و دخانیات نیز چنین است (۲)، و اگر والدین نیز حق انتخاب برای فرزندشان را ندارند، پس انتخاب گر چه کسی است؟

با توجه به نظریه دوم، انتخاب گر در این مرحله جامعه است. یعنی اینکه چون در جامعه ای مثل سوئد که حجاب دار نبودن هنجار جاافتاده ای است، در نتیجه دختران نابالغ باید وادار شوند همگی بدون حجاب در اماکن عمومی مثل مدرسه حضور یابند. البته متوجه هستیم که در اینجا بحث بر سر "شیوه زندگی" است نه فقط در رابطه با حجاب.

مشکلی که در اینجا ظاهر می شود، این است که هیچ جریان فکری و سیاسی جز محافظه کاران، معتقد به این نیستند که هنجارهای اخلاقی و قانون های مدون در هر جامعه ای به علت اکثریت داشتن شان و متداول بودن شان الزاماً به حق و قابل پیروی اند. مخصوصاً در مورد جریانات به اصطلاح چپ - نو و کهنه - که منتقد ایدئولوژی کاذب و فرهنگ بورژوازی و تولیدات صنعت، فرهنگ و مصرف گرایی و... هستند این مسئله بیشتر صادق است. پس رفتارهای متداول در جامعه سوئد نمی توانند محل ارجاع اخلاقی و تعیین کننده شیوه زندگی کسی باشند. مگر آنکه به صورتی معتقد به آسیمیله سازی خارجی ها در جامعه سوئد بشویم. و به جای افرادی که از سنت و تقابل دو فرهنگ، به یک راه سوم متکامل تر

دست یافته‌اند، بخواهیم به صورت التقاطی یک سری شبه سوئدی تولید نماییم! یا اینکه ما هم به فکر متمدن کردن "وحشی‌ها" و "ابتدایی‌های" جهان سومی به زور کلنیالیسم افتاده باشیم!

اینطور به نظر می‌آید که جریان مزبور می‌گوید چون به نظر ایشان حجاب چیز بدی است، باید اجباراً با دخالت دولت و مقامات مسئول ممنوع شود. اما در این صورت دیگر اینها نمی‌توانند ادعای آزادی و مخالفت با سلطه غیرموجه را داشته باشند. و این چنین تمامیت این بحث از زیربنا به زیر سؤال می‌رود. وگرنه این قضیه باید به صورت عقلانی ثابت شود که چرا دختران نابالغ همگی مجبورند نه در زیر سلطه والدینشان و نه در زیر سلطه عقل ناقص خود، بلکه با اجبار القا شده از سوی یک حزب ایرانی پوشش خود را تغییر دهند.

آنچه را که باید همچنین در نظر گرفت، پیامدهای چنین اجبارهایی است. به زبان دیگر باید پرسیم ما چگونه تأثیری را می‌خواهیم از سطح کلان بر فرد وارد بیاوریم و این تأثیر جدا از دیگر عوامل چه فردیتی را خواهد ساخت؟

پیش فرض کل این مبحث بر اجباری بنا شده که در مرحله اجتماعی شدن اولیه، یعنی در خانواده به بچه وارد می‌آید. پیشنهادی هم که برای از بین بردن اثرات منفی این نوع از اجبار و نوع عمل می‌شود، نوعی اجبار دیگر است. یعنی در مرحله دوم اجتماعی شدن، که اساس آن در مدرسه است، اجبار کنیم که حجاب‌ها برداشته شود. یعنی در مدرسه بچه‌های دختر را به بی‌حجابی عادت دهیم که اگر نه، به حجاب عادت می‌کردند. و فراموش کنیم که از اساسی‌ترین اصول خود، یعنی یادگیری و عادت به آزادی و حق انتخاب، دور افتاده‌ایم.

و فراتر از اینها، اعمال اجبار را توسط دولت - (برای جلوگیری از حجاب داشتن) - و توسط بازار - (برای تعیین آلت‌ناتیوی بر حجاب) - خواهان شویم. که این به قول هابرماس، مدافع پروژه ناتمام و دوباره فئودالیزه شده مدرنیت، ارتجاع به دوران ماقبل مدرنیت خواهد بود و کلنی کردن هرچه بیشتر جهان - زندگی انسان خصوصی، توسط سیستم‌های بازار و دولت.

بعد از همه آنچه تحریر شد شاید وقت آن باشد تا نگارنده راه حل خود را ارائه دهد. اگر این سنت غلط است، و مقابله با آن را از طریق زور و اجبار نمی‌پذیریم، پس چه باید کرد؟ در اینجا باید به صراحت اذعان شود که ارائه راه حلی که هم عقلانی و هم عملی و هم کم‌مخارج و هم زودانجام باشد، آن چنان که ایده‌آل علمی است از عهده یک مقاله آن هم

بدون پشتوانه تحقیقاتی خارج است.

بی‌شک اما می‌شود با بیان نظرانی این قضیه را به سئوال‌های نوتر و راه‌های دیگری کشانید، تا زمینه‌ساز بحث‌های نظری و تحقیقات میدانی شود. چرا که اگر این را به صورت مشکلی در جامعه ارزیابی می‌کنیم، باید وقت و هزینه صرف آن نماییم. البته اگر نخواهیم به شیوه‌های رضاخانی و آتاتورکی موضوع را فیصله دهیم!

پیش‌فرض‌ها و مبانی:

- دامن زدن به گفت و شنود

- تحلیل سلطه بر مبنای تفکرات ماکس وبر (جامعه‌شناس آلمانی) به سلطه مشروع و سلطه نامشروع. و بر همین مبنای جلوگیری قانونی از سلطه نامشروع - یعنی همراه با زور و اجبار. البته مسلم است که اصراری بر تقسیم‌بندی وبری نیست. اما به هر حال باید از جایی شروع کرد.

- انتقادی برخورد کردن به تفکر سنتی "بچه‌ها هیچ نمی‌فهمند" و نخواهند فهمید.

- رادیکالیزه کردن شیوه زندگی به وسیله عقلانی نمودن حتمیات فرهنگی. بر اساس این پیش زمینه‌ها اولاً باید گفت و شنود را در مورد مسئله حجاب مجاز شمرد، و بچه‌ها و والدین را به این برخورد نظر(ها) در فضای عمومی) کشانید تا به صورت عقلانی در صدد چرایی حفظ حجاب خود شوند. به زبانی دیگر بتوانند با دید انتقادی نیز به قضیه حجاب بنگرند. به وجود آوردن امکان بحث و گفت‌و شنود با وارد کردن دو طرف درگیر، یعنی موافقان و مخالفان حجاب و نظر خواهی از نابالغان، می‌تواند باعث عقلانی شدن و به آگاهی رسیدن نسبت به نوع پوشش و لباس شود. این نوع دنبال کردن این مسئله، از یک طرف به علت اینکه موافقان و مدافعان حجاب نیز در آن شرکت دارند حالت تفتیش عقاید را نمی‌گیرد، و از طرف دیگر از بی‌طرفی، بی‌نظری و خنثی بودن افراطی، حتی در فضای عمومی، نسبت به موضوعاتی که "نظرات شخصی" خوانده می‌شوند و در غرب مداخله و انتقاد از آنها به صورت تابویی درآمده است، اجتناب خواهد شد.

اما در رابطه با سلطه، همانطور که در پیش فرض‌ها ذکر گردید، از سلطه نامشروع که بر اجبار و زور مبتنی است، باید به صورت قانونی جلوگیری شود. البته این نیاز به آوردن قانون جدیدی ندارد، چرا که این قانون به صورت مدون در تمامی سیستم‌های حقوقی قضایی دنیا شناخته شده و بدیهی است سلطه مشروع نیز که بر مبنای تقسیم‌بندی وبری، به سنتی، فرهمند و قانونی تقسیم‌بندی می‌شود، نوع اول آن به نظر نگارنده، آنجا که

تا بزرگ‌ترین متفکر خاورمیانه بالا می‌برند! منظور به هر حال این است که این نوع سلطه، بالغ و نابالغ را یکسان مورد تهاجم قرار می‌دهد. در مورد سلطه قانونی، به دلیل اینکه در مورد حجاب اجباری، قانون مدونی وجود ندارد، پس آن را ترجیحاً سلطه‌ای با قانون‌های نا نوشته یا سلطه هنجاری می‌نامیم. یعنی اشاره‌مان به سوی هنجارهایی است که محیط نابالغان را پر کرده‌است، که در خانواده‌های حجاب‌دار، هنجار حفظ حجاب می‌باشد. در مورد مدرسه باید گفت که اینگونه هنجارها کاملاً برمی‌گردد و به بی‌حجابی کشیده می‌شود، و تقابل این دو گونه هنجار در ترکیب با بحث‌های انتقادی و گفت‌وشنود، ایجاد شک و تردید در قبول هنجارها می‌نماید.

پانویست‌ها:

- (۱) بی‌شک در اینجا منظور از "حجاب" در اسلام، فقط یک بعد آن و آن هم در رابطه با پوشش زنان مطرح شده است.
- (۲) البته متوجه هستیم که تفاوت این دو ممنوعیت در این است که در مورد الکل و دخانیات، راه سوومی نیست. بلکه یا مثلاً مشروب می‌خوری یا نمی‌خوری. اما در مورد حجاب نمی‌توان گفت یا حجاب داری یا لخت می‌گردد! چرا که بالاخره باید یک لباسی را جایگزین کرد.

دید انتقادی و گفت‌وشنود و عقلانی کردن جهان - زندگی به میان بیاید، بسیار شکننده ظاهر خواهد شد و اصولاً دشمن سنت‌های اندیشه نشده و مفروض همین انتقادی نگریستن و فکر کردن درباره آنها است. در مورد نوع دوم یعنی سلطه فره‌مند، این یکی مسلماً سخت‌جان تر است. اما مسلماً ورود این افراد به بحث‌ها و گفت‌وشنودها امکان فرو ریختن قدیست و فره‌مندی احتمالاً قلابی‌شان را فراهم می‌آورد. ممکن است سؤال شود شاید اینها اصلاً نخواهند وارد بحث شوند و یقیناً کسی را هم نمی‌توان به اجبار به بحث کشاند. این شکل در عمل واقعاً هم رخ خواهد داد و اجتناب ناپذیر است. ولی معمولاً دو طرف یک ماجرا سعی خواهند نمود از امکان دفاع و حمله استفاده بزنند و جایی را برای نگرش مخالف خالی ننمایند. سلطه کاریسماتیک البته تنها در مورد نابالغان و به قولی "کم‌عقلان" عمل نمی‌کند. و در میان بزرگسالان، بخصوص در ایران و میان ایرانیان بازار بسیار گرمی دارد. جریان‌ات سیاسی ایرانی به ویژه، معمولاً به بت‌پرستی یک رهبر فکری یا سیاسی در درون سازمان، گرایش می‌یابند. حتی اگر این رهبر فکری یا سیاسی (یا هر دو) حرف‌های پیش پا افتاده‌ای چون "ملت یک خرافه است" را هم بزنند، هواداران چنان به هیجان می‌آیند که گویی انقلابی در تاریخ اندیشه شده است و این رهبر را

یادگاران مانا

منتشر شده است :

گردآورنده : دکتر پوران شریعت رضوی

"یادگاران مانا"

چاپ اول : ۱۳۷۶

ناشر : نشر ژرف

که در بزرگداشت وی سروده شده است ، در این مجموعه درج گردیده اند . کتاب در ۲۱۳ صفحه و در اندازه ۲۱*۲۱ توسط انتشارات به چاپ رسیده است . آدرس ناشر :

تهران - صندوق پستی ۵۳۳ ۱۳۴۴۵۸

یادگاران مانا ، اثری است که توسط خانم دکتر پوران شریعت رضوی - همسر معلم شهید شریعتی - " به مناسبت بیستین سالگرد شهادت دکترعلی شریعتی " انتشار یافته است . محتوای این کتاب را بیش از هر چیز، عکس‌هایی دیدنی از دکتر شریعتی تشکیل می‌دهد که بسیاری از آنها برای نخستین بار است که به چاپ می‌رسند . این عکس‌ها دکتر شریعتی را در در خانه ، با دوستان ، در دانشگاه ، در حسینیه ارشاد ، در حج ، در زندان ، در میان اعضای خانواده و ... همراه با استاد سید محمود طالقانی ، مهندس مهدی بازرگان ، استاد شریعتی - پدر دکتر - ، استاد طاهر احمد زاده، مهندس عزت الله سجایی ، استاد خراسانی ، دکتر غلامعباس توسلی ، دکتر سیروس سهامی ، دکتر ناصر میناچی ، ایرج صغیری و... نشان می‌دهد . همچنین عکس‌هایی از مراسم بزرگداشت وی در بیروت (لبنان) همراه با حضور کسانی چون یاسر عرفات ، موسی صدر ، منیر شفیق ، خانواده شریعتی و نیز عکس‌هایی از آفیش‌ها و تصاویری که به مناسبت‌های مختلف و در مکان‌های گوناگون از وی نشر و پخش گردیده است در این کتاب به چاپ رسیده است . مقدمه ای (مؤخره ای) به زبان فرانسه که توسط پروفیسور ژاک برک نوشته شده است ، پایان بخش صفحات این کتاب ارزشمند می‌باشد . چند شعر نیز



Klippan قربانی خشونت نژاد پرستان شد و خیل خاموشانی که در آخرین لحظات حیات او ، بی تفاوت از کنار پیکر زخمی اش گذشتند " ، تقدیم شده است .
آدرس ناشر :

Aftab
Box 5065
163 05 Spanga , Sweden

زندگینامه سه مهاجر شهید ، کتابی است در ۴۱ صفحه که توسط جریانات طرفدار اندیشه شریعتی به چاپ رسیده است . همانطور که از عنوان آن نیز مشخص است ، کتاب به شرح زندگی سه تن از پویندگان راه شریعتی از گروه مهاجرین خلق ایران به نام های شهید علیرضا حمیدآباد ، شهید غلامرضا سگوند و شهید حمید کرد می پردازد که در تاریخ ۲۰ تیرماه ۱۳۷۱ توسط آخوندیسم حاکم به جوخه های اعدام سپرده شدند . برای دریافت کتاب با آدرس **هبوط** نیز می توان تماس گرفت .

بوتنن خبری ، کمیته اعتصاب موانع آزادی محمد رضا منیری فعال جنبش کارگری در ایران - گوتنبرگ سوئد
کتاب مجموعه ای است از گزارش نحوه فعالیت ها ، اخبار و اعلان حمایت های اشخاص و گروه های مختلف در جهت حمایت از محمد رضا منیری ، پناهنده ای که حکم اخراجش صادر گردیده بود ؛ فعالیت های این کمیته و جریانات دیگر که به طور وسیع و گسترده ای در کشور سوئد انعکاس یافت ، باعث گردید تا حکم اخراج وی لغو شده و اجازه اقامت دریافت نماید . فهرست مطالب کتاب به شرح زیر است :

۱ - مقدمه ، ۲ - چگونگی شکل گیری کمیته اعتصاب غذا ، ۳ - گزارش عملکرد روزانه (تبلیغات ، آکسیونها ، مراجعه به نهادهای بین المللی و غیره) ، ۴ - اعلان حمایت اشخاص ، سازمان ها و احزاب ، تشکلهای ، ۵ - گزارش مالی و ۶ - جمعندی . کتاب در ۸۱ صفحه توسط نشر آموزش به چاپ رسیده است .
آدرس ناشر :

Utbildningsförlaget i Angered
Bergsgårdsgärdet 39
424 32 Angered, Sweden

The world is my home

عنوان کتابی است از دفتر جشنواره سینمای در تبعید که به دو زبان انگلیسی و سوئدی انتشار یافته و به معرفی فیلم های که در سومین جشنواره بین المللی سینمای در تبعید به نمایش گذاشته شدند ، می پردازد . در این جشنواره حدود ۶۰ فیلم کوتاه و بلند به نمایش درآمد .
آدرس تماس با دفتر جشنواره :

Fri Film
Box 8003
421 08 V.Frölunda, Sweden

معرفی کتاب ها و نشریات دریافتی

ناشران ، نویسندگان و دست اندرکاران نشریات که مایل باشند، آثارشان در بخش معرفی کتاب ها و نشریات درج گردد ، می توانند با ارسال یک نسخه از آثار خود به آدرس هبوط ، به این امر یاری رسانند . هبوط برای هرچه بهتر انجام گرفتن مبادلات فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی بین هم میهنان تبعیدی مقیم خارج ، علاوه بر معرفی این آثار ، آدرس های ذکر شده در این نشریات و کتاب ها را هم درج می نماید تا به تسهیل این ارتباطات بیشتر یاری رساند . همچنین لازم به یادآوری است چنانچه آدرس کتاب یا نشریه ای در این صفحات درج نشده باشد ، دلیل آن عدم وجود آدرس در شناسنامه کتاب و یا نشریه می باشد و نه چیز دیگری!

الف . کتاب ها :

در جستجوی شقایق ، عنوان مجموعه شعری است از فرامرز پورنوروز در ۷۰ صفحه که توسط انتشارات آینده در کشور کانادا به چاپ رسیده است . کتاب در دو بخش تنظیم شده و ۲۹ عنوان شعر را در برمی گیرد . برخی از عناوین شعرهای کتاب ، به قرار زیر عبارتند از :

خوابهای پریشان ، سالگشت ، فصل خاکستری ، امتداد ، چشمهای خالی ، آخرین ندا ، و ... از بخش اول ، و رؤیای پرواز ، ترانه ، بی تو ... ، یاد سبز ، یک قطره عشق ، واژگان ، ضیافت شعر ، و ... از بخش دوم کتاب . آدرس چاپخانه :

Notside Printing
6735 Hastings St. , Burnaby , B.C.
V5B 1S6; Canada

سایه ها آب رفتند ، مجموعه شعری است از بیژن فارسی ، در ۶۸ صفحه که توسط نشر آفتاب در بهار ۱۳۷۷ در سوئد به چاپ رسیده است . اشعار سال های ۹۵ تا ۹۸ ، شعرهای این دفتر را تشکیل می دهند . برخی از عناوین شعرهای کتاب عبارتند از :
وقت غزل ، شب در آغوش شیطان ، عاشقانه ، از بندر شرجی ، پلی میان تحمل و تاراج ، هلال ماه ، چراغ شب ، اعتراف ، از این زاویه ، برکه ی زنبق و گمنام .
شعر شب در آغوش شیطان ، " به جوان سیاه پوستی که در

نمایش فرشتگان ، عنوان رمانی از محمد گرامی است که در ۶ فصل و ۲۸۰ صفحه توسط " نشر آموزش " در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است . این سومین رمانی است که از محمد گرامی انتشار می یابد . فصل اول کتاب با جملات زیر آغاز می شود :

" با بانگ خروسی ، از خواب بیدار شد و در بستر نشست . صدای خروس دیگری از کوچه به گوشش خورد . از آن سوی دهکده ، چند خروس هم آواز شدند . یک لحظه طنین صداها ، در دهکده پیچید و بعد به قهقرا رفت .

خمیازه ای کشید و سر انگشتان پینه بسته اش را ، به چشم های خمار و مژه های سیاهش کشید و به اطراف نگاهی انداخت . سه نقطه ای که در زاویه دیدش حرکت می کردند ، باز بزرگ شده بودند . " Utbildningsförlaget i Angered, Bergsgårdsgärdet 39 424 32 Angered / Sweden

بیانیه " اعلام موجودیت کانون سیاسی ، فرهنگی ایرانیان - هلند" در ۲۰ صفحه و به تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۷۶ منتشر شد . این بیانیه به مسائل و معضلات مربوط به ایرانیان خارج کشور و نیز مسائل داخل کشور پرداخته و موضوعاتی چون : ما و مخاطبین ما ، شناسنامه تاریخی و سیاسی ما ، شیوه نگرش ما به مسائل اجتماعی ، نگاهی به اپوزیسیون ، و نگرش و خواست مردم ایران امروز ، محتوای این جزوه را تشکیل می دهند . در این بیانیه همچنین به " برخی از اهداف و برنامه های اصلی این کانون " اشاره شده است که در آنها از جمله خواستار ایجاد فضای سالم برای دامن زدن به بحث ها در رابطه با مبرمترین مسائل جامعه ایران ، روشنفکران ، اپوزیسیون ، جهت ترویج فرهنگ دیالوگ ، تحمل گرایی ، مسامحه با دگراندیشان و ... ، و برگزاری و شرکت در آکسیون های افشای جنایات رژیم در سرکوب مردم و ... شده است . آدرس تماس :

Postbus 889
3800 AW Amersfoort, Holland

لاف دو غربت ، " مجموعه اشعار طنز " است که توسط محمد علی ظریفیان به رشته تحریر درآمده و در سال ۱۹۹۷ در سوئد به چاپ رسیده است . در این اشعار که ۸۶ صفحه را به خود اختصاص داده اند ، شاعر موضوعات اجتماعی و اخلاقی گوناگونی را مورد توجه قرار داده و در قالب طنز، سعی کرده است تا از آنها منابعی برای شادی و خنده بسازد . برخی از عناوین شعرهای این مجموعه عبارتند از :

سلام ، پیش گفتار ، عشق پیری ، فضول ، گفتگو ، یار پولکی ، راز و نیاز عاشقانه شوهر بیابونی ، تندیس ، شوخی با بزرگان شعر و ادب (۱) ، همه فن حریف قلبی ، حل معما ، یار بی همتا ، سیزده بدر ، سلام به این hälsa به اون .

پایگاه مردمسالاری : نگاهی به تاریخ تقسیمات کشوری و پیشنهادی در زمینه بخش بندی آینده کشور ، تحقیقی است که توسط مهرداد ارفع زاده انجام گرفته و توسط نامه جمهوری ، پاریس ، در تاریخ تیر ماه ۱۳۷۶ ، در ۹۷ صفحه انتشار یافته است . این کتاب به ده بخش تقسیم شده است ، و نویسنده طی آنها مسائل ملی ، جغرافیایی ، دینی و تاریخی مختلفی را مورد بررسی قرار می دهد . در این کتاب مطالبی چون : واحدهای " تباری ، زبانی و دینی " ، سیر وحدت ملی ، پیشینه بخش بندی ایران ، ماندگاری

بخش بندی کهن ، دگرگونی و دگرپرسی ایران ، بنیادهای عدم تمرکز ، واحدهای همگن یا استانهای سنتی؟ ، بخش بندی آینده کشور ، شوراها و شورای عالی استانها ، مجلس استانها - و پایان سخن ، و یادداشت های چهارده گانه ، بررسی و تحلیل شده اند . آدرس تماس :

B.P. 48 75013 Paris , France

بزرگان شعر سوئد ، مجموعه ای از اشعار شاعران سرشناس سوئد است که به همت اسد رخساریان در ۱۴۲ صفحه منتشر شده است . این کتاب اشعاری از شاعران زیر را در بر دارد :

پر لاگرکویست ، ادیت سودرگران ، اریک بلوم بری ، دیکتونیوس ، نیلس فرلین ، گونار آکه لف ، کارل ون بری ، بوسترلیند ، لارش فورشل ، کلاس آندرشون و اوربان آندرشون . کتاب نامه و فهرست نام ها ، بخش پایانی کتاب را تشکیل می دهند . آدرس تماس :

Panos, Box 223
421 23 V. Frölunda , Sweden

درون و برون ، مجموعه شعری از محمد حسن منطقی است در ۲۰۲ صفحه که در سال ۱۳۷۴ توسط مؤلف در ایران به چاپ رسیده و انتشار یافته است . کلیه اشعار این مجموعه به سبک کلاسیک و با درون مایه هایی عرفانی نگاشته شده و تعداد بسیاری از آنها خوشنویسی شده اند . بعضی از عناوین اشعار این کتاب عبارتند از :

سبک بی بیانی ، هنگامه مبارک ، دین باده ، نگاه خسته ، یک به توان عشق ، پیاله شکسته ، میهمان شاعر ، مستان عاقل ، قفس پنهان ، چشم آشنا ، درمانگاه دل ، افسانه ، استخاره با عشق و ...

آدرس تماس : تهران ، صندوق پستی ۴۹۵ - ۱۵۷۴۵

ب . نشریات :

نقطه ، نشریه سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ، شماره ۸ ، سال سوم ، زمستان ۱۳۷۶ [شماره ویژه] روشنفکر و روشنفکری .

بخشی از محتوای این شماره را مطالب زیر تشکیل می دهند : به یاد غفار حسینی : محمد سحر ، یادی از ابراهیم زال زاده ، درباره افغانستان : کریم پاکزاد ، چه گواری ، دیروز و امروز : شهلا شفیق - ویدا حاجبی ، اجرای حدود شرعی ... : هوشنگ کشاورز ، بندیان باغ ابریشم : شهرام قنبری و و شانزده مقاله درباره روشنفکران که برخی از آنها عبارتند از : روشنفکران : ریمون بودون - فرانسوا بوریکو ، ترجمه محسن متقی ، نامه ای از مارکس به آرنولد روگه ، ترجمه ویدا حاجبی ، نگاه شکسته روشنفکران : داریوش شایگان ، از روشنفکر نهادی تا روشنفکر انتقادی : ناصر پاکدامن ، فراست فرهنگی و روشنفکر : عفت داداش پور ، تاریخ پر افتخار : علیرضا مناف زاده ، اراده معطوف به آرزو و اراده معطوف به

قدرت : رضا براهنی .
لازم به یادآوری است که دوستان دست اندرکار نقطه لطف کرده اند و از شماره ۱ تا ۸ را نیز پیش از این برایمان ارسال کرده اند . با تشکر از آنها و با آرزوی موفقیت برایشان .
آدرس تماس با نقطه :
Noghteh, B.P. 157
94004 Creteil Cedex, France
Noghteh, P.O.Box 8181
Berkeley, CA 94707 USA

Tribun, Box 7168
170 07 Solna, Sweden

میهن ، شماره ۲۵ ، دی ماه ۱۳۷۶ ، با مطالب متنوع و مختلفی منتشر شده است . اهم مقالات این شماره عبارتند از :
چماقداران و ترس از وجدان عمومی : علی کشتگر ، از هر دری سخنی : حرف آخر با مردم است : علی اصغر حاج سید جواد ، شیخ فضل الله نوری : ایده پرداز استبداد آسیایی : بهروز خوشدل ، بعد از ده سال : محمود عنایت ، گله ی ما را گله از گرگ نیست (نقدی بر یکی از مقالات میهن) : بابک امیر خسروی ، تروریست های رژیم جنایتی تازه آفریدند : انجمن دفاع از زندانیان سیاسی ، موج جدید خشونت و قانون شکنی : جنبش مسلمانان مبارز ، اخبار و گزارشات کشور و...
آدرس مکاتباتی :

Mihan, BP 23 La Poste d,Hotel de ville
75 18 11 Paris Cedex 04 France

راه ، شماره ۴ ، مارس ۹۸ ، فروردین ۷۷ ، گاهنامه سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی وابسته به " کانون ایرانیان مسلمان در تبعید تورنتو - کانادا " ، با مطالب زیر منتشر شد :
نوروز از دکترعلی شریعتی ، از ادعای " نسبی گرایی " تا افتادن در چاله های " مطلق گرایی " ! و از تحسین آزاد اندیشی و تساهل ، تا غوطه خوردن در گرداب فرهنگ " دستوری " و " فتوایی " !
علی فیاض ، ایرانیان در خدمت شهروند؟ : هادی شهبازی ، طنزهای سیاسی : ساعد ، سیاست یک بام و دو هوای روشنفکران ایرانی در تبعید : تضاد در گفتار و عمل : حسین گیلانی ، شعری از مرضیه احمدی اسکویی ، و خاتمی : انتخاب بین بد و بدتر : ساعد مولوی .
آدرس تماس :

I.M.C.E. P.O.Box # 32166
250 Harding BLVD.
Richmond Hill, ON L4C 9S3 Canada

فانوس ، ویژه شعر و ادبیات ، شماره ۲ ، فروردین ۱۳۷۷ - مارس ۱۹۹۸ ، با مقالات ، نقد و نظر و مطالبی چون : با شما : فانوس ، زبان آغاز و... : رسول نژاد مهر ، گفتگو با مانی : میرزا آقاسکری ، اولین هنر شاعر ... : اسماعیل نوری علاء ، یک قرن ، برتولت برشت : رسول نژادمهر ، به بهانه ی انتشار " داستان یک... " : بیژن فارسی ، گریختن پل از خم خواب... : سهراب مازندرانی ، و با اشعاری از منوچهر آتشی ، ژاله اصفهانی ، طاهر جام بر سنگ ، گلنوش احمدی ، آرش

پیام فدایی ، ارگان چریک های فدایی خلق ایران ، شماره ۱۶ ، آذر و دی ۷۶ . برخی از مطالب این شماره عبارت هستند از : نابودی نظام ، شرط راه رهایی توده ها ، معجزه در جمهوری اسلامی ، اپورتونیزم و معضل تشکلهای توده ای و کارگران ، صدمین سالگرد تولد برتولت برشت فرزند برجسته خلق های جهان گرامی باد! ، انسان گرایی انقلابی چه گوارا ، پیروزی تیم ملی فوتبال و شیدای های رژیم جمهوری اسلامی!
ستون آزاد: "انقلاب دوم" و ... و ...
آدرس تماس :

BM Box 5051
London WC1N 3XX England

به پیش ، در راه نوسازی و وحدت جنبش کمونیستی ، بولتن مباحثات و اتحاد طیف اقلیت فدایی ، شماره ۵ ، مرداد ماه ۱۳۷۶ ، مطالب این شماره :

استراتژی و تاکتیک و استراتژی و تاکتیک کمونیست های ایران ، مسائل قابل تعمق (۲) ، ترکیب طبقه کارگر در مرحله کنونی رشد سرمایه داری، سبک کار و مسایل اساسنامه ای؛ تبلیغ و ترویج ، بررسی مسائل جنبش کمونیستی - قسمت پنجم : پایان دوره اول و شروع دوره دوم " بحران و حزب کمونیست ایران " .
آدرس تماس :

Fedayi, Box 19099
S- 200 73 Malmö / Sweden

کار کمونیستی ، ارگان اتحاد فدائیان کمونیست ، شماره ۴ شهریور ۱۳۷۶ . مطالب این شماره :
اندر این ره صد هزار ابلیس آدم روی هست ...! ، کارگران بیکار بدون شکل و بدون پشتوانه چه باید بکنند؟ ، کوبا در تنگنای محاصره اقتصادی ، گرامی باد یاد و خاطره ارنستو چه گوارا ، دیدگاه ها ، مسأله آموزش کودکان ، طنز ، نامه های رسیده ، معرفی کتاب ، اطلاعیه های منتشره از سوی اتحاد فداییان کمونیست ، نقد و بررسی و ...
آدرس مکاتباتی :

Kar - Co, Box 10063
S- 400 70 Göteborg / Sweden

تربیون ، نشریه بررسی مسائل جامعه چند فرهنگی ، دفتر دوم ، تابستان ۱۹۹۷ ، نشریه یی است دو زبانه که به زبان

پویش ، [نشریه] سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی ، شماره
۳۲۳۱ ، پاییز ۱۳۷۶
آدرس :

Pooyesh, Box 162
162 12 Vallingby Sweden

انترناسیونال (نشریه حزب کمونیست کارگری) ، شماره ۲۵ ،
مهر ۱۳۷۶
آدرس :

K.A.K Box 29065
Stockholm 10052 Sweden

اسلامی ، بیژن فارسی و ... منتشر شد .
آدرس تماس :

Fanos Box 223
421 23 V. Frölunda / Sweden

پیام رهایی ، مجموعه مقالات عقیدتی - سیاسی شورای
هواداران سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران ، شماره ۵ ،
مرداد ماه ۱۳۷۶ : این نشریه که در ۷۷ صفحه در هلند انتشار
یافته است ، مطالب متنوعی را مورد بررسی قرار داده است .
در این شماره از این نشریه از جمله مسائلی که مورد توجه
قرار گرفته است ، موضوع بازگشت نیروهای سیاسی و طرح
بازگشت به ایران می باشد .

مقالات زیر محتوای این شماره از پیام رهایی را تشکیل می
دهند :

سرمقاله : جایگاه کار فرهنگی در مبارزه اجتماعی ، نقش
فعالیت های فرهنگی در روند تحول یک جامعه ، تحول
اجتماعی مبتنی بر فعالیت فرهنگی یا فعالیت سیاسی اپوزیسیون
فرهنگی ، جهان بینی ، جهان بینی در تلقی ایدئولوژیک ،
رابطه انسان در جامعه ، سود و زیان رژیم جمهوری اسلامی در
انتخابات ریاست جمهوری ، موضع ما نسبت به بازگشت
نیروهای سیاسی به داخل کشور چیست؟ ، طرح بازگشت به
ایران را چگونه می بینیم ، معلم ما شریعتی ، و گزیده ها .
آدرس تماس :

Postbus 22749
1100 DE Amsterdam, Holland

پیوند ، نشریه " کانون فرهنگی - سیاسی پیوند " ، شماره
۸ ، فروردین ماه ۱۳۷۷ ، با مطالبی چون : آواره شدم برای
دفاع از خون لیلا ، اما ... ، پیراهن دامادی " سمیر " ،
فاشیسم (سخنرانی برتولت برشت) ، مصاحبه با رادیو صدای
ایران - لوس آنجلس ، بحران در خلیج ، طرز نگاه مرغ از
آینه قفس ، خاطرات زندان و یادواره شاعر و مبارز راه
آزادی کمال رفعت صفایی .
(شماره های ۱ تا ۷ پیوند نیز با مطالب متنوع و گوناگونی
پس از انتشار هر شماره دریافت شده است .)
آدرس تماس :

Postbus 30307
6803 AH Arnhem, Nederland

دیگر نشریات دریافتی :

همبستگی ، نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی ،
شماره ۷۶ ، ژانویه - فوریه ۱۹۹۸ . آدرس :
GPO Box 7051, New York NY 10116, USA

قلم ، [ویژه] ادب و هنر ، شماره ۴ ، دی ماه ۱۳۷۶
آدرس :

Penna, Box 233
421 23 V.Frölunda, Sweden

انتشارات شاندل منتشر کرده است :

رنج های ما (مجموعه داستان) علی فیاض
اریک هرمه لین کیست و چه کرد؟ اسد رخساریان

Iran: Revolutionens Rötter Ali Fayyaz

Islam beyond,
Western representative democracy,
Marxist democratic centralism and
Anarchist direct democracy.
By : Mohammad Mehdi Sefidgar

میعاد با شریعتی (یادواره شصتمین سالروز تولد دکتر علی
شریعتی) علی فیاض

انتشارات شاندل منتشر می کند :

کتاب شناسی و مقاله شناسی آثار منتشر شده درباره دکتر
علی شریعتی علی فیاض
بازگشت شازده کوچولو (داستان) علی فیاض
اهمیت زبان مادری برای کودکان ایرانی ابوالحسن کیوانی
شریعتی و آخوندیسم علی فیاض

آدرس انتشارات شاندل :

Chandel C/O Hobout
Box 8932
402 73 Göteborg / Sweden

نقبی به درون

هیچ وجه به معنای تأیید نقطه نظرات مطرح شده در آنها نیست و تنها جنبه اطلاع رسانی دارد و نه چیزی دیگر. هدف از گشودن این صفحات انعکاس مشکلات و مصائب مردم محرومان در سرزمینی اهورایی و علوی است که اینک اسیر سفاینان و صفویان گشته است!

برای این شماره از نشریه مطلبی را از مجله ایران فردا، شماره ۳۵ برگزیده ایم.

از این شماره هبوط، تصمیم گرفته ایم، در هر شماره از نشریه، صفحاتی را به بخشی تحت عنوان "نقبی به درون" اختصاص دهیم. در این صفحات، مطلب یا مطالبی را از نشریات داخل کشور انتخاب کرده و درج می‌نماییم. معیار گزینش این مطالب، افشای هر چه بیشتر اوضاع و احوال داخل کشور، برای خوانندگان است. بدیهی است که چاپ این مطالب به

تا حد زیادی از بین برد: «حد ترخص چیست؟» چنین چیزی در جزوه نبود و من هم نمی‌دانستم که چیست؟ در دل بر خود لعنت فرستادم که چرا توضیح المسائل کامل را نخوانده‌ام. نگاهم بر کتابهای روی میز خانم مسوول گزینش مانده بود: یک توضیح المسائل کامل، یک جلد مفاتیح الجنان، دو جلد قرآن و یک کتاب دعای ایام هفته و تسبیحی که مرتب در دستش می‌چرخید. اهمیت دعاها ایام هفته مرا به فکر فرو برده بود که سؤال دوم مطرح شد: تسبیحات اربعه و تشهد و سلام. پس از قرائت کامل آنها، با اطمینان از اینکه همه را درست خوانده‌ام به خانم چادری با دستکش سیاه نگاه کردم. به یاد طالبان افتادم و احساس کردم در اتاق بالاترین مقام طالبان نشسته‌ام. کم‌کم آن نیمه تمرکز را هم از دست دادم. با تأسف سری تکان داد و پرسید «آیا شما همیشه خشک و خالی نماز می‌خوانید و هیچ چیز قاطعی آن نمی‌کنید آیا حتی یک صلوات هم نمی‌فرستید؟» همانجا دریافتیم که مقبول این خانم واقع نشده‌ام و کارم بسیار دشوار گشته است. در دل آرزو می‌کردم که ای کاش الان پشت کامپیوتر بودم و ای کاش امتحان مربوط به شغل و اطلاعات کامپیوتری بود. نمی‌توانستم بفهمم دانستن فرق ارکان و واجبات نماز چگونه به شغل من مربوط می‌شود، یا ندانستن مبطلات نماز چه ضرری به کار من می‌زند یا چه ربطی به کامپیوتر دارد. آیا تعهد کاری یا آنچه اصطلاحاً به آن وجدان کاری می‌گویند از این راه تشخیص داده می‌شود. آیا با این سوالات که از پاسخهای آنها نمی‌توان هیچ نتیجه‌ای گرفت گردش چرخ امور کشورمان بهتر خواهد شد؟ به خانم محترم که نگاه می‌کردم این سؤال هم به سوالات فوق اضافه می‌شد که این شخص چطور می‌تواند راجع به صلاحیت شغلی یک نفر که او را نمی‌شناسد، فقط با چند سؤال تصمیم بگیرد. حالا معنای عبارت «تخصص علمی - تعهد ملی» را که مهندس سبحانی به صورت یکی از شعارهای انتخاباتی‌اش انتخاب کرده بود، بهتر و روشن‌تر می‌فهمیدم. ای کاش از تجارب دلسوزان ایران استفاده می‌شد. به تدریج سوالات مطرح شده تخصصی‌تر می‌شد! استحضار قلیله چیست و حکم مربوط به آن کدام است؟ سجده سهو را چطور

وقتی در اداره، تاریخ گزینش را به من خبر دادند قبل از اینکه به خاطر پیشرفت شغلی‌ام خوشحال شوم، به شدت وحشت کردم. به یاد وقتی افتادم که برای بار اول در شروع خدمت در این اداره گزینش می‌شدم. پس از سوالات کتبی و شفاهی فراوان و تحقیقات مفصل تشخیص داده بودند که شایستگی خدمت در بخش کامپیوتر را دارم. هرچند هیچ کدام از این مسائل به کامپیوتر ربطی نداشت. و حالا پس از چند سال کار و رضایت فوق‌العاده مسوولانم برای رسمی شدن در این اداره می‌بایست این مراحل دوباره تکرار شود (و شاید سخت‌تر از قبل) اگر به هر دلیل مردود شوم، بی‌توجه به سابقه خدمت، تجربه و مهارت کاری و رضایت مسوولانم شغلم را از دست می‌دهم. من که در یک اداره دولتی سالهاست مشغول به کارم، یک اپراتور کامپیوترم و نسبت به کارم علاقه و مهارت کافی دارم.

یکی از رؤسای اداره که از من رضایت زیادی دارد جزوه‌ای به من داد و گفت: برای اینکه کارمند خوبی را از دست ندهد، از من می‌خواهد که با دقت این جزوه را که مربوط به احکام و خلاصه‌ای از توضیح المسائل است و مختصری از زندگینامه ائمه و بزرگان دین را شامل می‌شود، مطالعه کنم و موقع امتحان (که شفاهی است نه کتبی) کاری نکنم یا حرفی نزنم که برای مسوول گزینش ناخوشایند باشد. به سوالات سیاسی تا حد امکان پاسخ ندهم، چون از میل باطنی و رأی واقعی ممتحن بی‌خبرم، پس هرچه کمتر بگویم بهتر است. بالاخره با سفارشهای زیاد و دعای خیر همکاران و آمادگی خود از طریق مطالعه کامل جزوه مزبور و با ظاهری مناسب برای این امتحان، با اطمینان به سراغ گزینش رفتم. در بدو ورود اولین چیزی که دیدم، تابلوی بسیار بزرگی بود که دعاها ایام هفته را با خط درشت روی آن نوشته بودند. از بزرگی آن تعجب کردم. دیوار مزین به یک حدیث مربوط به آتش جهنم و ترس از آخرت نیز بود. به یاد زمان کودکی افتادم که برای اولین بار به بیمارستان می‌رفتم و با ورود به محیطی که بوی دوا و آمبول داشت، توی دلم خالی می‌شد. سعی کردم با جرئت باشم و به چیزهای بد (مثل اخراج و بدتر از آن) فکر نکنم. اما نگاه ممتحن و اولین سؤال اعتماد به نفسم را

گزارش واقعی یک گزینش:
گزینش طالبانی
میثا معصومی

می خوانند؟ اگر آفتابه ای سوراخ باشد در شرایطی که آب درون آن پاک، اما آب اطراف آن آلوده باشد آیا می توان با آب داخل آن وضو گرفت؟ وحشت کرده بودم. فرق واجبات و ارکان نماز چیست؟ من با ناامیدی جوابهایی دادم هیچ فکر نمی کردم، فقط به محفوظاتم رجوع می کردم. سؤال کرده اصول دین تحقیقی است یا تقلیدی؟

- البته تحقیقی.

- چرا؟ نظر خودتان را بگویید.

در دل گفتم مگر جز نظر شما یا آنچه حدس زده می شود نظر شماست می توان چیز دیگری گفت.

- رابطه تان با موسیقی چگونه است؟

این سؤال خطرناک است و باید با احتیاط به آن جواب داد این کار را انجام دادم.

- آیا به کوه می روید؟

قطعاً جواب منفی است. بی توجه به حقیقت ماجرا. آیا خداوند مرا به خاطر دروغهای امروز خواهد بخشید، بله، من به کوه نرفته ام، نمی روم و نخواهم رفت.

- آیا ویدئو دارید؟ آیا تابه حال دیده اید؟ نزدیکان و دوستان و همسایگان شما چطور؟ و بطور کلی تمام کسانی که با آنها رفت و آمد دارید؟

خدایا من باید چه جوابی بدهم؟ به یاد یکی از دوستانم افتادم که صادقانه و با جرئت چه جوابهایی داده بود و چه ساده شغلش را از دست داد.

- نماز آیات را چه موقع و چطور می خوانند؟

- آیا در نماز جماعت شرکت می کنید؟

- تشهد و سلام جزو ارکان نماز است یا واجبات نماز؟

- آیا تا به حال به مسجد محلتان رفته اید؟

- مرجع تقلید شما کیست؟

- نمازهای واجب کدام اند؟

- نماز ظهرتان را معمولاً کجا می خوانید؟

- امروز صبح چه ساعتی بیدار شدید؟

با خود گفتم این حقه خیلی قدیمی شده است. آیا می خواهی بدانی نماز صبح خوانده ام یا نه؟ جواب من روشن است، چه نماز صبح بخوانم و چه نخوانم.

- آیا تا به حال نماز شکسته خوانده اید؟ چطور؟ کامل توضیح دهید و کامل توضیح دادم.

- طریقه تیمم کردن را شرح دهید

- ماه رمضان پارسال چند روز روزه گرفتید؟

- اهل اداره شما چطورند؟ آیا نماز می خوانند؟ چه موقع و کجا؟ نمازخانه اداره طبقه چندم است؟ چه کسانی را در آنجا دیده اید؟ نام ببرید وضعیت حجاب در اداره شما چطور است؟

- آیا می پذیرید که حجاب برتر چادر است؟ اگر این مسئله را قبول دارید چرا چادر به سر نکرده اید؟ و اگر قبول ندارید چرا؟ باید می پذیرفتم که چادر حجاب برتر

است، زیرا بحث و هرگونه مخالفتی بی فایده و شدیداً مضر بود و می بایست اعتراف می کردم که به علت دست و پا چلفتی بودن شخص خودم چادر به سر نمی توانم بکنم و اگر می توانستم حتماً این کار را می کردم. (راجع به این سؤال افراد با تجربه اداره سفارشهای زیادی کرده بودند) اما از این سؤال خیلی خوشم نمی آمد.

داشتم کم کم خسته می شدم و صبرم به پایان می رسید. عصبی شده بودم. بیش از ۲ ساعت بود که در آن وضعیت اعصاب شکن بودم. جواب درستی ندادم. و بالاخره خانم مسؤول گزینش رضایت داد که از این سوالات بیرون بیاید (نمی دانم چه نتیجه ای گرفته بود) و سراغ سوالات سیاسی برود.

- مهمترین مسئله روز (داخلی و خارجی) چیست؟ جواب دادم.

- نماز جمعه هفته گذشته را چه کسی خواند و راجع به چه موضوعی صحبت کرد؟

باخشنودی از اینکه به سفارش همکارانم خطبه های نماز جمعه را گوش کرده بودم به این سؤال پاسخ دادم.

- کار مجلس خبرگان چیست و رئیس آن چه کسی است؟ با تردید جواب دادم. اما خیلی نگران نبودم. ندانستن جواب این سوالات خیلی مهم نبود.

- معرف شما چه کسی بوده است؟

نامش را گفتم. به سراغ پوشه ای رفت خیالم راحت بود. ناگهان پرسید که مجردم یا متأهل؟

پس از دریافت جواب گفت که چرا تا به حال ازدواج نکرده اید. فکر می کنم با چشمانی سرشار از تعجب به او نگاه می کردم. آیا این هم جرمی بود؟ اما گویا هر چیزی می توانست جرم باشد.

- انقلاب اسلامی چه تاثیری داشت؟

پرسیدم برچه؟

سری تکان داد و گفت نمی خواهد بگویم. بگو

۱۳. آیا آن چه روزی است و در آن چه اتفاق مهمی افتاده است؟ گفتم.

- حزب توده کدام است و آیا می توانی چند عضو آن را نام ببری؟ در پاسخ چون نمی دانستم چیزی نگفتم.

- بعد از انقلاب مردم چه فرقی کرده اند؟ به این سؤال جواب شایسته ای دادم.

در این روز سخت یک فرم مربوط به گزینش هم پر کردم که شامل سوالات زیادی بود. مشخصات کامل سه معرف را خواسته بودند برای اینکه تحقیقات کاملی از آنها شود همراه با آدرس و کרוکی منزل آنها. گفتند برای تحقیقات کاملتر به اداره هم خواهند آمد. از این بابت خیالم راحت بود اما جواب یک سؤال همچنان برایم مبهم بود: این همه وقت و هزینه ای که صرف این کار می شود نمی توانست به مصرف بهتری برسد؟

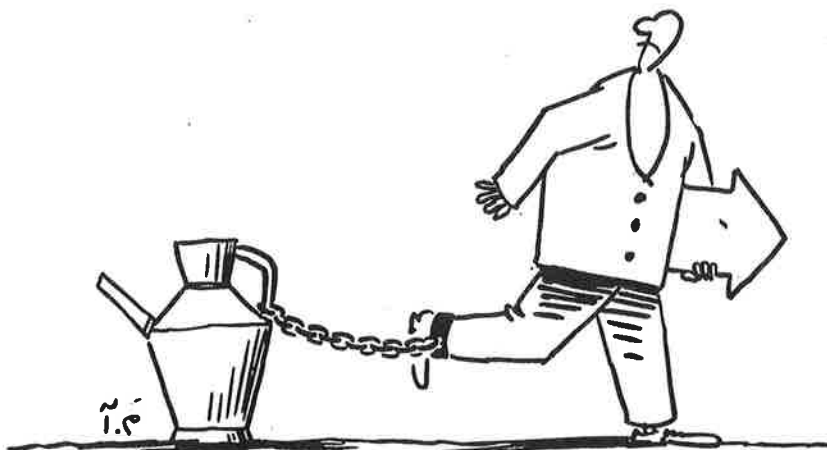
آیا برای کار کردن در یک اداره «تخصص علمی و تعهد ملی» کافی نیست؟ نمی دانم باید از که پرسید یا از کدام مقام مسؤول کمک خواست.

می خواهم از آقای خاتمی - رئیس جمهوری که با اکثریت قاطع به معنای واقعی پیروز شدند - بخواهم که به سؤالیهای پاسخ داده نشده پاسخ دهند.

جناب آقای خاتمی می خواهم به خود جرئت دهم و از شما کمک بخواهم. لطفاً اگر برای جوانانی که با شور فراوان به شما رأی دادند و برای موفقیتان با جان و دل فعالیت کردند و همچنان حاضرند با همان حرارت به شما کمک کنند، ارزشی قائل آید، این گزینشهای عذاب آور را بردارید.

اگر خواست این جوانان هم مهم نیست، نه به خاطر آنها، بلکه برای رشد کشور، فردای بهتر، و ایرانی آباد برای همه ایرانیان این گزینشها را بردارید.

و در پایان اگر نه برای موارد مذکور، بلکه اگر دلالت فقط برای دین اسلام می سوزد، حتماً گزینشهای طالبانی را که ریشه دین را در دل جوانان می سوزاند و مروج ریاکاری است، بردارید.



«خیلی دیر شده است و خیلی غنیمت و اگر بخواهیم ملاحظه کنیم مآبانه بازاری . آخوندی کنیم از ترس مقدس مآبها و برای حفظ اصحاب عماله ، آینده را و نسل متفکر و تحصیل کرده ای را که جامعه فردا تماما بدست آنها است بکلی از دست داده ایم .» (م.آ. ص ۱۳۳)



گرامی باد خاطره همیشه جاوید بیست و یکمین سال هجرت و شهادت مردی که در مبارزه با تیغ و طلا و نسیج "هیچگاه از پای نشست! (۲۶ اردیبهشت سالروز هجرت و ۲۹ خرداد سالگرد شهادت معلم شریعتی)

HOBOUT

A PERSIAN POLITICAL - CULTURAL REVIEW
NR. 11& 12, WINTER - SPRING 1997/98

CONTRIBUTE:

M. Abadani , A. Ahmadi , Y. Alavi , Amir , M. Atashi , M. Azarm , M. Bakhtiari , Darya, A. Fayyaz , M. Grami , F. Moshiri , R. Movahed , Nadji al Ali , N. Nadjmi , M. Partow , and S. Yazdani

EDITOR-IN-CHIEF : Ali Fayyaz



Adress: HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN